بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی حمد و جواهر ثنا تحفهٔ بارگاه جلال کبریای حکیمی که الواح ارواح قابلهٔ نوع بشر را که مسمی [illegible]

قضا و قدر است بصیقل مواعظ بینات و حکمتهای بالغه جلا داده عکس پذیر صفای کمال و جمال [illegible]

نعوت جلال خویش گردانید و چشمهای حقایق از لسان معجز بیان انبیا و اصفیا بر ساحت [illegible]

صافیه و مزارع صدور زاکیه ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته الوان ریاحین محبت و اله

معرفت رویانید و صلوة نامعدود بر زبدهٔ عالم وجود و صاحب مقام محمود [illegible] دیباچهٔ

صحیفهٔ مکارم اخلاق مقدس جنابی که از خزانهٔ فیض ازلی بتشریف شریف انک لعلی خلق عظیم

سرافراز است و امت نوازی که از وفور شفقت و مرحمت بمنصب حریص علیکم بالمؤمنین رؤف

رحیم ممتاز است اعنی سید المرسلین فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاو [illegible]

محمد بن عبد الله خاتم النبیین و درود نامعدود بر آل اطهار و اهل بیت اخیار او که بنور

ضیای لقای ایشان روشنی بخش زمین و آسمان گردیده و از شعشعهٔ خورشید محبت شان

سیماهم فی وجوههم من اثر السجود صبح صادق یقین و ایمان از جبین [illegible] میدمد

[illegible] انام [illegible] باب مدینه

[illegible] المسلمین

[illegible]

علیهم السلام در میان صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت شأن سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود
الکندی نبود و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان بر او ترجیح دارد و او بر مقداد و احادیث
بسیار از ائمه اطهار صلوة الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله مرتد شدند و از دین برگشتند مگر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد
اما [illegible] تزلزلی و شکی در خاطر بهم نرسید و قلیلی از سایر صحابه برگشتند و با حضرت
امیر المؤمنین صلوة الله علیه بیعت کردند و باقی بکفر ماندند از حضرت صادق صلوة الله
[illegible] حضرت [illegible] صلوة الله بسلمان گفت که یا سلمان برو بخانه فاطمه زهرا و بگو تحفه
از تحفهای بهشت که برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده بتو عطا فرماید سلمان گوید چون بخانه
فاطمه [illegible] رسیدم سه سبد بر در حضرت گذاشته دیدم و سلام کردم گفتم ای دختر رسول
خدا تحفه [illegible] فرمود که این سه سبد را سه حوریه از بهشت از جهة من
آورده‌اند و [illegible] از ایشان پرسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا مرا از جهت سلمان خلق
کرده و دیگری گفت که من ذره نام دارم خدا مرا جهت ابوذر خلق کرده و سیوم گفت که من مقدوده
نام دارم خدا مرا برای مقداد خلق کرده سلمان گوید که حضرت فاطمه قدری از آن تحفه بمن
کرامت فرمود و [illegible] هر قومی که میگذشتم از بوی خوش آن متعجب میشدند و از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام مرویست که در روز قیامت منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجا اند
حواری و مخلصان محمد بن عبد الله که بر طریقه آن حضرت مستقیم بودند و پیمان آن حضرت را
نشکستند پس برخیزد سلمان و ابوذر و مقداد از حضرت صادق علیه السلام که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدا مرا امر کرده است بدوستی چهار کس از صحابه
گفتند که یا رسول الله کیستند آن چهار کس حضرت فرمود که علی بن ابیطالب و مقداد و سلمان و ابوذر
بسیار در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آسمان
سایه نکرده بر کسی و زمین برنداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و ابن عبد البر [illegible]

... محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرایمهما بموقف عرض بر ارباب ایمان و دوستان روحانی
می رساند که چون حکیم علیم نفوس بشر را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله بعوایق غفلات
و علایق شهوات مبتلا گردانیده و حیرت زدگان بوادی حیرت و جهالت و مدهوشان شراب بغی و ضلال
را بمواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت [illegible] و از مستی حیرت هشیار
گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را بنصایح شافیه و امثال [illegible] فیه مشحون
گردانیده و پیشوایان راه دین و رهنمایان مسالک یقین را باین شیمه کریمه امر فرموده کما قال الله
تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن و در کلام وافی هدایه
جناب سید ابرار رفعت رسالت پناهی و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین خطب و مواعظ و وصایا
فوق حد و احصا وارد شده و اکثر البار هدایت باعتبار عدم [illegible] عربیت از فواید و منافع انها
محروم اند لهذا این بی بضاعت را بخاطر رسید که [illegible] سید المرسلین صلی الله علیه
و آله بسوی برگزیده اصحاب و زبده اتباع خود ابوذر غفاری رضی الله [illegible] فرموده اند چون جامع ترین
مطالب است که درین باب از ینابیع وحی و الهام مشافهه گردیده و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف
جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید برنگینی عبارات و حسن استعارات نگردیده بعبارات قریبه
بفهم معانی آنرا ایراد کنیم و آنچه محتاج بتفسیر باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت نباشد
بحسب اقتضای مقام [illegible] فهم مؤمنان و عامه شیعیان از این مایده سبحانی و عایده ربانی بهره
[illegible] نفعش شامل [illegible] امیدوارم که موجب حیوة قلوب و ارواح مرده
[illegible] مسمی گردید ملتمس از ناظران درین رساله آنکه چون
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علمای اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که ابوذر در میان امت من در زهد عیسی بن مریم است و در روایت دیگر شبیه عیسی بن مریم است در زهد
روایت نموده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ابوذر علمی چند ضبط کرده که مردمان
از حمل آن عاجز بودند و گرهی بر آن زد که هیچ از آن بیرون نیامد و ابن بابویه علیه الرحمه به سند معتبر از
حضرت صادق روایت کرده که روزی ابوذر رحمه الله بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشت
جبرئیل بصورت دحیه کلبی در خدمت آنحضرت بخلوت نشسته بود و سخنی در میان داشت ابوذر گمان برد
که دحیه کلبی است و [illegible] حضرت حرف نهانی دارد بگذشت جبرئیل گفت یا محمد اینک ابوذر بر ما گذشت
و سلام نکرد اگر سلام میکرد ما او را جواب سلام میگفتیم بدرستی که او را دعای هست که در میان اهل
آسمانها معروف است چون من عروج نمایم از وی سوال کن چون جبرئیل رفت ابوذر بیامد حضرت
فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر گفت که چنین یافتم که دحیه کلبی نزد شما بود و برای
امری او را بخلوت طلبیده نخواستم کلام شما را قطع کنم حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت ابوذر بسیار
نادم شد حضرت فرمود که چه دعاست که خدا را بآن میخوانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروف است
گفت که این دعا را میخوانم اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ الْاِیْمَانَ بِكَ وَالتَّصْدِیْقَ بِنَبِیِّكَ وَالْعَافِیَةَ مِنْ جَمِیْعِ
الْبَلَاءِ وَالشُّكْرَ عَلَی الْعَافِیَةِ وَالْغِنٰی عَنْ شِرَارِ النَّاسِ و روایت کرده از حضرت امام رضا علیه
السلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
بهشت مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و به سند معتبر از آنحضرت روایت
کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر صدیق این امت است و به سند معتبر از حضرت
صادق صلوات الله علیه روایت منقول است که آنحضرت فرمود که ولایت و محبت جمعی از مؤمنان که بعد از حضرت
رسالت بر دین حق ماندند و تغییر و تبدیل امام حق و احکام دین نکردند واجب است مثل سلمان فارسی و
ابوذر غفاری و مقداد اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله انصاری و حذیفة الیمان
و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و عبدالله بن صامت و [illegible]

و منقبت بطالب ذوالقرابتین و ابوسعید خدری و امثال ایشان و حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا علیه السلام

منقولست که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزار رسیده با او گفتند که دعا کن که خدا چشم ترا شفا

بخشد گفت مرا همدان غم آن نیست گفتند چه غم است که ترا از چشم خود بخبر کرده گفت دو چیز عظیم که در پیش

دارم که بهشت و دوزخ است [illegible] از عبدالله عباس روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه

و آله در مسجد قبا نشسته بودند جمعی از صحابه در خدمت آنحضرت بودند فرمود اول کسی که از این در آید در این

ساعت شخصی از اهل بهشت باشد چون صحابه این را شنیدند جمعی برخواستند که شاید سعادت [illegible] نماید

پس حضرت فرمود که جماعتی الحال داخل شوند که هریک بر دیگری سبقت کنند و هر که [illegible] ایشان مرا بشارت

دهد به بیرون رفتن آذر ماه او از اهل بهشت است پس ابوذر با آن جماعت داخل شد و حضرت با ایشان گفت

ما در کدام ماهیم از ماههای رومی ابوذر گفت که آذر بدر رفت یا رسول الله حضرت فرمود که من میدانستم

ولیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه نباشی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت

اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و در تنهائی

خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت دفن تو خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند بود در بهشت

و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که ایمان ده پایه دارد مانند

نردبان که برو بالا روند و سلمان در پایه دهم است و ابوذر در پایه نهم است و مقداد در پایه

هشتم و بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر در طرق عامه احادیث مختلفه وارد شده و ذکر آنها موجب تطویل

میشود و محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله علیه باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که آنحضرت بشخصی از اصحاب خود فرمود که میخواهید شما را خبر دهم که چگونه بود

مسلمان شدن سلمان و ابوذر آن شخص گفت که کیفیت اسلام سلمان را میدانم و مرا خبر ده کیفیت

اسلام ابوذر را خطا کرد که هر دو را از حضرت نپرسید پس فرمود بدرستی که ابوذر در بطن مکه

[illegible] میکرد ناگاه [illegible] گوسفندان خود را چرا میفرمود که [illegible] از جانب راست [illegible]

[illegible] گوسفندان او [illegible] پس ابوذر متوجه شد ابوذر [illegible] گفت

من که ماز تو خبیث تر و بدتر ندیده ام اگر کسی با ما از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چیزی گوید

و گفت که والله که ما اهل مکه از وی بدتر ندیده و بدحال تر [illegible] او را به [illegible]

نسبت میدهند و با او دشنام و ناسزا میگویند ابوذر چون این سخن بشنید برخواست [illegible]

بزن خود گفت که توشه و مطهره و عصای مرا بیاور پس اینها را برگرفت و بپای خود بجانب مکه

روان شد که تا خبری که از کسی شنیده معلوم نماید و طی مسافت نموده و [illegible] بمکه

شد و تعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده نزد چاه زمزم آمد و دلو [illegible]

کشید چون نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آن خبری است که شنیده

مرا آن خبر داده و این نیز از معجزات آن پیغمبر است پس بیاشامید و بکنار مسجد آمد دید جماعتی

از قریش دور گردی یک گرد نشسته اند نزد ایشان بنشست دید که ایشان ناسزا به حضرت رسالت

پناه میگویند بنحوی که کسی او را خبر داده بود و پیوسته در این کار بودند تا آخر روز ناگاه

حضرت ابوطالب بیامد چون نظر ایشان بر او افتاد گفتند که خاموش شوید که عمویش آمد

پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه کردند و چون ابوطالب بیامد با او مشغول سخن گفتن شدند

تا آخر روز ابوذر گفت که چون ابوطالب از نزد ایشان برخواست من از پی او روان شدم متوجهی

بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم بطلب پیغمبری آمدم که در میان شما مبعوث شده است

گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم که با او ایمان آورم و آنچه فرماید او را اطاعت نمایم گفت البته

چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا اینوقت نزد من آی که ترا با او [illegible] چون شب [illegible]

بروز آوردم و چون بار دیگر بمسجد در مجلس آن کفار نشستم ایشان باز بان ناسزا گفتن [illegible]

روز گذشته و چون ابوطالب بیامد زبان از آن قول ناشایست برگرفتند و [illegible] مشغول گفتگو

شدند و چون از نزد ایشان برخواست از پی او روان شدم و [illegible]

فرمود و همچنان جواب گفتم [illegible] فرمود که البته آنچه میگوئی خواهی کرد [illegible]

با خود برد بجانب خانه که در آنجا حضرت حمزه بود بر او سلام کردم و از حاجت [illegible]

گفتم گفت کو این سیدی که خدا یکیست و محمد فرستادهٔ اوست گفتم بلی گفت بگو که اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله پس حمزه مرا با خود برد بخانه که جعفر طیار نیز آنجا بود و سلام
کردم و نشستم و از مطلب من سؤال کرد همان جواب دادم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان راندم
پس جعفر طیار برد مرا بخانه که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در آنجا بود و بعد از سؤال و امر
بشهادتین کرد و آنحضرت نیز مرا بخانه بردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تشریف
داشتند سلام کردم و نشستم و از حاجت من سؤال نمودند و کلمهٔ شهادتین تلقین فرمودند و
چون شهادتین گفتم فرمودند که ای ابوذر بجانب وطن خود برو تا رفتن تو عمّی از تو فوت
شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد مال او را بگیر و نزد اهل و عیال خود باش تا امر
نبوّت ما ظاهر گردد آخر حدیث دمای و چون ابوذر بوطن خود رفت پسر عمش فوت شده بود. ال
او را بتصرف در آورده و مکث نمود که تا هنگامی که حضرت هجرت بمدینه فرمودند و امر اسلام
رواج گرفت و در مدینه بخدمت حضرت مشرف شد و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که این
بود خبر مسلمان شدن ابوذر و خبر اسلام سلمان را که شنیده و آنشخص پشیمان شد از اظهار اسلام
استدعا کرد که یا حضرت که آنرا نیز بفرمایید و حضرت دیگر نفرمودند ولیکن ابن بابویه علیه الرحمة
بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه روایت نموده که شخصی از آنحضرت سؤال
نمود از سبب اسلام سلمان آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم صلوات الله علیه که در روزی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر رسول الله جمع بودند که حضرت
امیر المؤمنین از سلمان پرسید که یا ابا عبد الله مارا از اول کار خود خبر نمیدهی که اسلام تو چگونه
بود سلمان گفت که والله که اگر دیگری میپرسید نمی گفتم ولیکن اطاعت فرمان تو لازم است و من
مردی بودم از اهل شیراز و از دهقان زادهها و بزرگان ایشان بودم و پدر و مادرم مرا بسیار
دوست میداشتند روزی عیدی با پدرم بعیدگاه میرفتم چون بصومعه رسیدم کسی در آن صومعه
ندا بلند میکرد که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا حبیب الله پس محبت این

شنیدم محبت حبیب الله در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آنحضرت خوردن و آشامیدن
بر من تلخ گردید روزی مادرم گفت که امروز چرا آفتاب را سجده نکردی و من اباکردم و چندان مضایقه نمودم که او
ساکت شد پس چون بخانه آمدم نامه دیدم در سقف خانه آویخته مادر خود گفتم این چه نامه است آویخته
مادرم گفت که چون از عیدگاه برگشتم این نامه را آویخته دیدم و بنزدیک این نامه نروی که پدرت ترا
میکشد و من در حیرت بودم و انتظار بردم که تا شب شد و مادر و پدر در خواب شدند برخواستم و نامه را
خواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهد و پیمانیست از خدا بحضرت آدم که از نسل و پیغمبری
بهم رسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن
عبد و عبدت بتان ای روزبه تو وصی عیسی پس ایمان بیاور و مجوسیت و کبر را ترک کن پس چون این را
خواندم بیهوش شدم و عشق آنحضرت زیاده شد و چون پدر و مادر بر این حال مطلع گردیدند و مرا گرفتند
و در چاه محبوس ساختند و گفتند اگر از این امر برنگردی ترا بکشیم گفتم با ایشان که آنچه خواهید بکنید محبت
محمد از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن آن نامه عربی را نمی دانستم
و از آن عربی را بالهام الهی آموختم پس مدت در آن چاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک در آن چاه برای
من فرو میفرستادند و چون حبس و زندان بسیار بطول انجامید دست باسمان بلند کردم و گفتم الهی تو محمد
و وصی او علی بن ابی طالب را محبوب من گردانیدی پس بحق وسیله و درجه آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان
و مرا راحت بخش از این محنت پس شخصی بیامد به نزد من و جامه سفید در بر و گفت برخیز ای روزبه دست
مرا گرفت و نزد صومعه آورد و بمن گفت بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ عِیسٰی رُوحُ اللّٰهِ وَاَنَّ مُحَمَّداً
حَبِیبُ اللّٰهِ دیرانی سر از صومعه بیرون کرد و گفت تویی روزبه گفتم بلی و مرا بنزد خود برد و دو سال
تمام او را خدمت کردم و چون هنگام وفات او شد گفت من این دار فانی را وداع میکنم گفتم کسی را بگو که پیش او روی
گفت کسی را گمان ندارم که مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه می باشد چون او را
دریابی سلام من باو برسان و این لوح را [illegible] باو برسان و بعد از رحلت او [illegible] غسل دادم
و کفن کردم و دفن کردم و لوح را برگرفتم بجانب انطاکیه روان شدم و چون به انطاکیه [illegible]

صومعه آن راهب آمدم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله پس راهب
از دیر خود فرو نگریست و گفت توئی روزبه گفتم بلی گفت بیا بنزد او رفتم و دو سه سال دیگر او را خدمت
کردم و چون هنگام رحلت او شد خبر وفات او بمن گفت من گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی را گمان ندارم که
در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است پس چون باو برسی سلام من برسان
و این لوح را باو برسان و چون وفات کرد او را تغسیل و تکفین کردم و لوح را گرفته و بشهر اسکندریه
در آمدم و نزد صومعه راهب آمدم و شهادة برخواندم راهب سؤال نمود که توئی روزبه گفتم بلی مرا بنزد
خود برد و دو سال دیگر او را خدمت کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی را نمیدانم که در
مذهب حق با من باشد و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب نزدیک شده است که عالم را بنور وجود خود منور
گرداند و برو آنحضرت را طلب نما و چون بشرف ملازمت آنحضرت برسی سلام من برو عرض کن و این لوح را بنا
برو بسپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و بیرون آمدم و با جمعی رفیق شدم و
گفتم که شما متکفل نان و آب من شوید و من شما را خدمت کنم درین سفر و ایشان قبول کردند چون هنگام طعام
خوردن ایشان شد نسبت کفار قریش گوسفندی بیاوردند و چندان چوب زدند که بمرد و پاره کباب و پاره
بریان کردند و مرا تکلیف کردند گفتم من مرد دیرانیم و دیرانیان گوشت تناول نمیکنند و مرا چندان زدند
که نزدیک شد بمیرم و یکی از ایشان گفت که دست از او بدارید تا وقت شراب شود اگر شراب نخورد و بیا
بکشیم و چون شراب آوردند مرا تکلیف کردند گفتم من راهب و از اهل دیرم و شراب خوردن شیوه ما نیست
چون این بگفتم عزم کشتن من کردند با ایشان گفتم ای گروه مرا مزنید که من اقرار به بندگی شما میکنم
و مرا بجائی بردند به یهودی به سیصد درم فروختند و یهودی از قضیه من سؤال کرد قصه خود را باز گفتم
و گفتم من گناهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی اویم یهودی گفت من نیز ترا و محمد را هر دو را
دشمن میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و در خانه خاک ریگ بسیار ریخته بود گفت والله ای روزبه
اگر صبح شود و تمام این ریگها را ازینجا بدر نبرده باشی ترا بکشم پس تمام شب تعب کشیدم و چون
عاجز شدم دست بآسمان برداشتم و گفتم یا رب تو میدانی که دوستی محمد و وصی او را در دل من جا داده‌ای پس

حق در بند آن حضرت که فرج مرا نزدیک گرداند و چون این بگفتم تا در منزل وادی القری که تمام میکرداند
بمکافات بود که یهودی گفته بود و چون صبح یهودی بیامد و آن حال را مشاهده کرد و گفت تو ساحری
و من چاره کار ترا ندارم و ترا ازین شهر بیرون باید کرد که مبادا بشامت تو این شهر خراب شود پس
مرا از آن شهر بیرون آورد و بزن سلیمیه بفروخت و آن زن بسیار مرا دوست داشت و باغی داشت
گفت این باغ بتو تعلق دارد و خواهی میوه آنرا تناول نما و خواهی بخش کن و خواهی تصدق کن پس
مدتی درین حال ماندم روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که می آیند و ابر بر سر
ایشان سایه انداخته گفتم والله که ایشان همه پیغمبر نیستند و لیکن در میان ایشان پیغمبری
هست پس آمدند تا بباغ داخل شدند چون مشاهده کردم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
و حضرت امیرالمومنین و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابی طالب و ابوذر و مقداد
پس خرماهای ریخته را تناول میفرمودند و حضرت رسول صلی الله علیه واله با ایشان میگفت که خرماهای
ریخته را بقناعت بخورید و میوه باغ را ضایع مکنید سلمان گوید که من بنزد مالکه خود آمدم و گفتم یک طبق
از خرماهای باغ بمن ده و مالکه من مرا رخصت شش طبق داد و بیامدم و طبقی از رطب برگرفتم و در خاطر خود
گفتم که اگر در میان ایشان پیغمبری هست از خرماهای تصدق تناول نمی نمایند و هدیه را تناول خواهند کرد
پس طبق را نزد ایشان آوردم و گفتم این خرماهای تصدق است حضرت رسول و امیرالمومنین و حمزه و عقیل
چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام است تناول نفرمودند و آن سه نفر دیگر بخوردند پس
شدند بخاطر خود گذرانیدم که این یک علامت پیغمبر آخر الزمان است که در کتب خوانده ام پس
برگشتم یک طبق دیگر رطب نزد ایشان آوردم و گفتم این هدیه ایست و حضرت رسول صلی الله علیه واله
دست دراز فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و همگی تناول کردند در خاطر خود گفتم که این نیز یک
علامت دیگر است و من مضطرب بودم که دور آنجناب میگشتم و آنحضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند
که مهر نبوت را طلب میکنی گفتم بلی پس ردای خود را از کتف مبارک دور کشوده دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف آن
حضرت نقش گرفته و موی چند بر آن رسته بر زمین افتادم و قدمهای مبارکش را بوسیدم و فرمود که ای

بهایش نالتزند و چون نزد محمد بن عبد الله میگوید که این غلام را بما بفروش سلمان گوید چون نزد او التماس نمودم مالکه
گفت که او را نفروشم مگر به چهارصد درخت خرما که دویست درخت آن خرمای زرد باشد و دویست درخت
خرمای سرخ چون نزد حضرت عرض نمودم حضرت فرمود که بسیار بر ما آسانست آنچه او طلبید پس گفت که برو علی
و دانهای خرما را جمع کن پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله دانها را در زمین فرو میبرد و امیر المؤمنین آب میداد
و چون دانه دوم را می کاشتند دانه اول سبز شده بود و همچنین تا هنگامی که فارغ شدند همه درختان کامل شده
و میوه آمده پس حضرت پیغام داد که بیا درختان خود را بگیر و غلام را بما بسپار و چون زن درختان را دید گفت
که والله که نفروشم تا همه درختان خرمای زرد نباشد و در آنحال جبرئیل نازل شد و بال خود را بر درختان
مالید همه درختان زرد شد پس آن زن گفت که والله که یکی از این درختان نزد من بهتر است از محمد و از تو
سلمان گوید و من هم گفتم که یک روز خدمت آن حضرت نزد من بهتر است از تو و از جمیع دنیا پس حضرت مرا آزاد کرد و سلمان
نام نهاد و علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده که در جنگ تبوک ابوذر سه روز از عقب ماند چون آنکه
شتر او لاغر بود پس چون شتر را رها داد و رخت خود را بر پشت بست و پیاده متوجه شد پس چون روز بلند
شد آفتاب گرم شد نظر مسلمانان بر وی افتاد حضرت فرمود که ابوذر است که می آید و تشنه است برای او زود
آب مهیا کرده بروی برسانید و بزودی آب بدو رسانیده تناول کرد و بخدمت حضرت شتافت و مطهره پر از
آب در دست وی بود حضرت فرمود که ای ابوذر با تو که آب داشتی چرا تشنه ماندی بر دیگر گفت یا رسول الله
بسنگی رسیدم دیدم آب باران جمع شده بود چون چشیدم شیرین و سرد بود با خود اقرار کردم که تا حبیب خدا صلی الله
علیه وآله از این آب نخورد من نخورم حضرت فرمود که ای ابوذر خدا از تو راضی باشد و تو تنها و غریب زندگانی
خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها خواهی مبعوث شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و جمعی از اهل عراق به تو سعادتمند
خواهند شد که متوجه غسل و تکفین تو خواهند شد و ارباب سیر معتمده نقل کرده اند که ابوذر در زمان
عمر بولایت شام رفت در آنجا بود تا خلافت عثمان و چون قبایح اعمال عثمان بسمع او رسید بمقتضای گفته
امانت و نصیحت زبان طعن و مذمت بر عثمان بگشاد و معاویه را آنچه از طعن میشنود و چون از معاویه
نیز قبایح مشاهده مینمود او را نیز سرزنش مینمود و مردم را بولایت خلیفه بر حق جمعیت امیر المؤمنین ترغیب

مینمود و مناقب آن حضرت را بر اهل شام بیان میکرد و بسیاری از ایشان بحضرت مایل کردانید و چنین مشهور است
که شیعیانی که در شام و در جبل عامل اکنون هستند به برکت ابوذر است و معاویه حقیقت این حال را بعثمان
نوشت و اعلام نمود که اگر چند روز دیگر درین ولایت ابوذر بماند مردم این ولایت بدو کرویده میشوند
و عثمان در جواب نوشت که چون نامه بتو رسد البته باید که ابوذر را بر مرکبی درشت بار و فرستی که آن
مرکب را شب و روز براند تا خواب بر و غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش کند و چون نامه
بمعاویه رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتری درشت و برهنه بنشاند و مردی درشت با او
همراه کرد ابوذر رحمة الله مردی دراز بالا و لاغر بود و در آن وقت پیری بروی اثر کرده و موی سر
و موی ریش او سفید کشته و ضعیف شده دلیل شتر او را بدرشتی میراند و شتر جهاز نداشت از نهایت
سختی و ناخوشی که آن شتر میرفت رانهای ابوذر مجروح کشت و کوشت آن بیفتاد و کوفته و رنجور
بمدینه داخل شد و چون او را نزد عثمان آوردند عثمان کفت هیچ چشم بدیدار تو روشن مباد ابوذر
کفت پدر من مرا جندب نام کرده و حضرت رسالت پناه مرا ابوذر نام نهاده عثمان کفت تو دعوی
مسلمانی میکنی و از زبان ما میکوئی که خدا درویش است و ما توانکرانیم آخر من کی این سخن کفته ام ابوذر
کفت این کلمه بر زبان من نرفته و لیکن کواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده ام
که او کفت که چون پسران ابی العاص سی نفر شوند مال خدا را وسیله دولت و اقبال خویش کنند و بندکان
خدا را چاکران و خدمتکاران خود کردانند و در دین خدا خیانت کنند و علی بن ابراهیم این آیات کریمه را
در تفسیر خود ایراد نموده وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ
ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ [illegible] تَشْهَدُونَ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ
تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ يَأْتُوكُمْ اُسَارٰى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ
اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ
الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّونَ اِلٰى اَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ که ترجمه اش اینست
که یاد کنید وقتی که پیمان از شما یا از پدران شما کرفتیم که نریزید خونهای خود [illegible]

خود را و بیرون میکنید ایشان را بظلم و ستم از زنها و شهرهای خود و قبول نمودید این عهد و پیمان را پس شما

آن گروهید که پیمانها را شکستید و میکشید کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از خانها و شهرهای خود و یاری

یکدیگر میکنید در بیرون کردن ایشان بتعدی و ستم پس نیست مکافات آنکس که چنین نافرمانی کند مگر

خواری و رسوائی دنیا در روز قیامت باز گردید بسخت ترین عذابها که آتش جهنم است و خدا غافل

نیست از آنچه میکنید ایشان و علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این آیات در باب ابی ذر و عثمان نازل

شده باین سبب که چون ابی ذر بمدینه داخل شد علیل و بیمار تکیه بر عصای خود کرده بنزد عثمان آمد

و در آن وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند و نزد عثمان بود و منافقان

بر گرد او نشسته نظر بر آن مال داشتند ابوذر بعثمان گفت که این چه زر است عثمان گفت صد هزار

درهم است که از بعضی نواحی آمده و میخواهم [illegible] درهم و ابوذر گفت که ای عثمان آیا یاد داری که من و تو

در وقت خفتن بنزد حضرت رسول رفتیم که آنحضرت بسیار دلگیر بود و با ما سخن نگفت و چون بامداد بخدمت

آنحضرت رفتیم او را خندان و خوشحال یافتیم گفتیم پدر و مادر ما فدای تو باد سبب چیست که بسیار دلگیر بودی

و امروز چنین شادمانی فرمود که دی شب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت

ننموده بودم ترسیدم که مرا مرگ در رسد و آن نزد من بماند و امروز بر مسلمانان قسمت نمودم و راحت یافته

خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرد و گفت چه میگوئی در باب کسی که زکات واجب مال خود را

داده باشد آیا بر وجهی دیگر لازم است و بروایت دیگر گفت که ای کعب چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال

بمسلمانان دهد و بعضی دیگر را حفظ نماید که تا به امور ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید گفت که اگر یک

خشتی از طلا و یک خشت از نقره بسازد بر او چیزی لازم نیست ابوذر عصای خود بر سر کعب زد و گفت ای یهودی زاده

تو را چه کار است که سخن کنی در احکام مسلمانان نظرهای گفته خدا راست تر است یا گفته تو حق تعالی میفرماید که الَّذِينَ

يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ

جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ

[illegible] آنانکه جمع میکنند و نگاه میدارند [illegible] نفقه

تمکنت بشارت بده ایشانرا بعذابی دردناک در روزی که آنچه بگنج نهاده‌اند در آتش جهنم سرخ کنند
پس داغ کنند پیشانی ایشانرا که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده‌اند و پهلوهای ایشانرا که از اهل فقر خالی کرده‌اند
و پشتهای ایشانرا که بر درویشان گردانیده‌اند و گویند با ایشان که اینست آن گنجها که نهاده بودید برای خود
و گمان نفع از آن داشتید پس بعد چون ابوذر این آیات را خواند عثمان گفت تو پیر و خرف شده و عقل تو زایل
شده است اگر نه این بود که تو صحبت رسول را دریافته هر آینه ترا میکشتم ابوذر گفت که دروغ میگوئی ای عثمان
رقادر بر قتل من نیستی حبیب خدا صلی الله علیه مرا خبر داده که ای ابوذر ترا از دین بر نمیگردانند و ترا میکشند
واما عقل من آن قدر مانده است که یک حدیث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه بخاطر دارم نیست چه حدیث است گفت ابوذر گفتم که شنیده‌ام که آنحضرت فرمود که چون آل ابی العاص به سی تن رسند
مالهای خدا را بناحق تصرف نموده در میان خود بنوبت بگیرند و قرآن را بباطل تاویل نمایند و مردمانرا به بندگی خود
بگیرند و فاسقان و ظالمانرا یار و رفیق خود کرده‌اند و با صالحان در محاربه و منازعه باشند عثمان گفت ای گروه صحابه
هیچ یک از شما این حدیث را از پیغمبر خدا شنیده‌اید و همه از برای خوش آمد گفتند نه عثمان گفت که حضرت
علی بن ابی طالب را بخوانید و چون حضرت بیامد عثمان گفت که ای ابوالحسن به بین که این پیر دروغگو
چه میگوید حضرت فرمود که بس کن ای عثمان و او را بدروغ نسبت مده که من شنیده‌ام از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله در حق ابوذر که آسمان سر سایه نیفکنده بر کسی و زمین بر نداشته
سخن گوئی را که راست گوتر از ابوذر باشد جمیع صحابه که حاضر بودند گفتند که والله که حضرت
میفرمایند ما این حدیث از پیغمبر شنیده‌ایم پس ابوذر بگریست و گفت وای بر شما همه گردن بسوی
این مال دراز کرده و مرا بدروغ نسبت میدهید و گمان میبرید که من بر پیغمبر دروغ می‌بندم پس با بهتر [illegible]
و با آن منافقان کرده و گفت که کی در میان شما بهتر است عثمان گفت که ترا گمان اینست که تو از ما [illegible]
گفت بلی زیرا که از حبیب خود رسول خدا جدا شده‌ام تا حال همین جبه را پوشیده‌ام و هیچ طعام دنیا
نفروختم و شما ابتها در دین پیغمبر احداث کرده‌اید برای دنیا و دین را [illegible]
[illegible] سوال خواهد کرد و از من سوال نخواهد کرد [illegible]

سوگند میدهم که آنچه میپرسم جواب بگوئی ابوذر گفت اگر قسم نمیدادی میگفتم عثمان گفت که بگو کدام شهر را دوست
میداری گفت شهری که حرم خدا و حرم رسول خداست آنجا را میخواهم که در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرا موت رسد
گفت ترا آنجا نفرستم که ترا نزد من کرامتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان گفت که کدام شهر را دشمن میداری
گفت ربذه که در حالت کفر در آنجا بودم عثمان گفت که ترا بآنجا میفرستم ابوذر گفت که ای عثمان تو از من
سوالی کردی و من راست گفتم اکنون من سوالی دارم تو نیز راست بگو و مرا خبر ده که اگر لشکری بعانت و تو
فرستی و مرا در میان آن لشکر کافران باسیری بگیرند و گویند که او را نمیدهیم تا ثلث مال خود را ندهی
خواهی داد گفت بلی گفت اگر نصف مال ترا خواهند میدهی گفت بلی گفت اگر بعد از من تمام مال ترا طلبند
میدهی گفت بلی ابوذر گفت الله اکبر حبیب خدا صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت که ای ابوذر چگونه
باشد حال تو در روزی که از تو پرسند بهترین بلاد را و تو مکه را گوئی و قبول سکنای تو در آنجا نکنند
و بدترین شهرها را از تو پرسند و تو گوئی ربذه و ترا بآنجا خواهند فرستاد گفتم یا رسول الله چنین خواهد
بود فرمود بلی بحق آن خدائی که جان من در قبضهٔ قدرت اوست که این امر خواهد بود گفتم یا رسول الله
در آن روز شمشیر بر دوش بگیرم و مردانه از برای خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که بشنو و خاموش
باش و منقاد کسی مشو اگرچه غلام حبشی باشد و بدرستیکه حق تعالی در ماجرای تو و عثمان آیه
چند فرستاده و این آیات که گذشت و حضرت برای من نقل کرد پس مروان بن الحکم حکم کرد که ابوذر را
با عیالش از مدینه بیرون فرستادند بجانب ربذه و تاکید کرد که کسی از صحابه بمشایعت او بیرون
نروند و لیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت او بیرون رفتند
و او را دلداری نمودند چنانچه محمد بن یعقوب کلینی روایت نموده که چون ابوذر را از مدینه بیرون رفت
حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و عقیل برادر حضرت امیرالمؤمنین و عمار بن یاسر بمشایعت
او رفتند چون هنگام وداع حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ای ابوذر تو از برای خدا غضب کردی پس
امید دار از آنکه برای او غضب کرده شدی و این گروه ترسیدند که مبادا تو دین و دنیای ایشان
[illegible] و تو ترسیدی بر دین خود و دین خود را با ایشان گذاشتی پس عقیل گفت که ای ابوذر

تو میدانی که ما اهل بیت ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری تو حق و حرمت ما را بعد از
پیغمبر نگاه داشتی و دیگران ضایع کردند مگر قلیلی از اهل حق پس ثواب تو با خداست و بجهة اهل بیت [illegible]
ترا آواره شهر و دیار میکنند و خدا مزد ترا دهد بدانکه از بلا گریختن جزع است و عافیت را بزودی
طلب نمودن از ناامیدی جزع و ناامیدی را بگذار و بر خدا توکل کن و بگو حَسْبِیَ اللّهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ پس
حضرت امام حَسَن علیه السلام فرمود که ای عم این گروه با تو کردند آنچه میدانی و خداوندی عالم
بر جمیع امور مطلع و شاهد است یاد دنیا را بیاد مفارقت دنیا از خاطر محو نما و سختیهای دنیا را بامید
راحتهای عقبی بر خود آسان کن و بر بلاها صبر نما تا چون پیغمبر را ملاقات نمای و از تو خشنود و راضی باشد
پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت ای عم خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت
شدت را بحالت رجا و خدا را بر وفق حکمت و مصلحت هر روز تقدیری و کاریست این گروه دنیای خود
از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه ایشان از تو منع
کردند و ایشان بسی محتاج اند بآنچه تو از ایشان منع کردی بر تو باد بصبر که صبر خیر است در شکیبائی
و شکیبائی از صفات کریمه است و جزع را بگذار که نفعی ندهد پس عمار گفت که ای ابوذر خدا بوحشت
و تنهائی مبتلا کند کسی را که ترا بوحشت انداخت و خدا بترساند کسی را که ترا ترسانید والله که
باز نداشت از گفتن سخن حق مگر میل بدنیا و محبت آن والله که طاعت الهی با جماعت اهل بیت ما
و پادشاهی دنیا از آن کسی است که بزور متصرف شود این گروه مردم را بسوی دنیا خواندند
ایشان اجابت نمودند و دین خود را بایشان بخشیدند پس زیانکار دنیا و آخرت شدند و اینست
ظلم پس ابوذر رضوان الله در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی
پدر و مادرم فدای این روها باد که می‌بینم بدرستیکه هرگاه که شما را می‌بینم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
بیاد میآورم و مرا در مدینه کاری و دلبستگی سوای شما نیست و بودن من در مدینه بر عثمان گران آمد چنانکه
بودن من در شام بر معاویه [illegible]
[illegible]

بجای فرستد که در آنجا مرا مونسی نباشد را از دوستی بگوش من نرسید الله که من بغیر از خداوند خود مونسی ندارم
و چون خدا با منست از تنهای پر صدر ولی ندارم و او مرا در جمیع امور کافیست و خداوندی بجز او نیست و بر او توکل دارم
و آنست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر و توانا و صلوات و درود بر محمد و آل اهل بیت طاهرین و طیبین او باد
و علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود ذره نام و در ربذه وفات یافت ابوذر چون او را دفن کرد
بر سر قبر وی ایستاد پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای ذر خدا ترا رحم کند بدرستی که خوش خلق و نیکوکردار
بودی به پدر و مادر و چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم و بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا بغیر حق
حاجتی نیست و از دیگری امید و نفع ندارم که از رفتن او دلگیر باشم و اگر نه احوال بعد از مرگ می بود آرزو داشتم
که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته است آن اندوه از برای تو والله که گریه از برای تو نکرده‌ام
بلکه بر تو گریستم کاشکی میدانستم که چه با تو گفتند و تو چه جواب گفتی خداوندا حقی چند برای خود بر وی واجب
کرده بودی و حقی چند برای من بر او فرض گردانیده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم تو نیز حقوق
خود را باو ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و ابوذر را گوسفندی چند بود که
معاش خود و معاش عیال بآنها میگذشت آفتی در میان ایشان بهم رسید و همگی تلف شدند و زوجه‌اش
نیز در ربذه وفات یافته بود و همین ابوذر مانده بود و دختری که در نزد وی بود دختر ابوذر گفت که سه روز
بر من و بر پدرم گذشت که چیزی بدست ما نیامد که بخوریم و گرسنگی بر ما غلبه کرد پدرم بمن گفت که
ای فرزند بیا با این صحرای ریگستان رویم شاید گیاهی بدست آوریم و بخوریم و چون بصحرا رفتیم چیزی
بدست ما نیامد پدرم ریگی چند جمع نمود و سر بر آن گذاشت نظر کردم دیدم چشمهای او میگردد و بحالت
احتضار افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چکنم در این بیابان با تنهای و غریبی گفت ای دختر مترس که
چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدرستی که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله مرا در غزوه تبوک چنین خبر داده ای دختر چون من بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه
عراق بنشین و چون قافله پیدا شود نزدیک برو و بگو ابوذر که از صحابه حضرت رسول الله بود وفات یافته
[illegible] جمعی از اهل ربذه بعیادت پدرم آمدند و گفتند که ای ابوذر چه آزار داری [illegible]

شکایت داری ابوذر گفت از گناهان خود شکایت دارم گفتند چه چیز خواهش داری گفت رحمت پروردگار خود
میخواهم گفتند آیا طبیبی میخواهی که برای تو بیاوریم ابوذر گفت طبیب مرا بیمار کرده و طبیب من خداوند عالمیان
است و درد و دوا از دوست دختر گوید که چون نظرش بر ملک الموت افتاد گفت مرحبا بدوستی که در هنگام
آمده است که نهایت احتیاج باو دارم و رستگار مباد کسی را که از دیدار مبارک تو نادم گردد خداوندا
مرا امروز بجوار رحمت خویش برسان بحق تو سوگند که میدانی که همیشه خواهان لقای تو بوده ام
دختر او گوید که چون بعالم قدس ارتحال نمود عبا بر روی او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم جمعی
پیدا شدند بایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب حضرت رسول وفات یافته و ایشان
فرود آمدند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز کردند و دفن کردند و مالک اشتر در میان
ایشان بود و مرویست که مالک اشتر گفت که من این حله حبره را گرفته با خود داشتم و قیمت آن حله چهار
هزار درهم بود دختر ابوذر گفت که من هم بر سر او می بودم و نمازی که او میکرد من هم میکردم و روزه
که او میداشت من هم بجای آوردم و شبی در نزد قبر او خوابیده بودم او را در خواب میدیدم که قرآن
در نماز شب میخواند چنانچه در حال حیوة میخواند و باو گفتم که ای پدر خداوند با تو چه کرد گفت ای دختر نزد
پروردگار کریم رفتم و از من خشنود شد و من از وی راضی شدم که مرا فرمود و گرامی داشت و عطا بخشید
اما ای دختر عمل بکن و مغرور مشو و اکثر ارباب تواریخ بجای دختر ابوذر زن او را نقل کرده اند ... کوفی
نقل کرده است که جمعی که در تجهیز ابوذر حاضر بودند احنف بن قیس تمیمی و صعصعة بن صوحان العبدی
و خارجة الصلت التمیمی و عبدالله بن سلمة التمیمی و هلال بن مالک المزنی و جریر بن عبدالله و اسود بن یزید
علقمة بن قیس النخعی و مالک اشتر بودند و چون از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او بر پای خواست
و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود بکتاب تو و برسولان تو
ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده بود بار خدایا آنچه از بهشت مؤمنان را وعده کرده به ابوذر عطا نما
[illegible] مالک اشتر این دعا کرد و حاضران آمین گفتند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات
ابوذر در سال سی یکم یا سی دوم هجرت بود و عبدالله مسعود بر او نماز کرد [illegible]

مجرب بوده و بقول اولی اولیٰ است بدانکه تذکر احوال دوستان خدا و یاد مصایب و محنتهای ایشان متضمن فواید
بسیار است و سبب اینست که چون اعتبار دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر احسن وجوه ظاهر کردد و موجب
رغبت اینکس است باطوار ایشان و باعث این میشود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند
و راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا همیشه در آزار بوده اند و لهذا در ذکر احوال
این بزرگوار بعضی از تطویل نمود اکنون شروع در مقصود مینمایم بدانکه این وصیت از جمله
اخبار مشهوره است و شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در کتاب مکارم الاخلاق ایراد نموده بقول
مولانا ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه الاوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله
لابی ذر الغفاری التی اخبرنی بها الشیخ المفید ابو الوفاء عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی و الشیخ
الاجل الحسن بن الحسین بن بابویه رضی الله عنهما روایت میکند که وارد ربذه شدم در هنگامی که ابوذر
علیه الرحمة در آنجا متوطن بود و بخدمت ابوذر رفتم مرا خبر داد که در اوایل روزی داخل مسجد مدینه شدم
در مسجد کسی را ندیدم بجز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
در پهلوی وی نشسته و مسجد خلوت بود غنیمت شمرده کفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد
وصیت کن مرا و موعظه بکو بوصیتی که خدا مرا بآن وصیت نفع دهد یعنی بتوفیق الهی بآن عمل نمایم
حضرت رسالت پناه صلی الله فرمود که بلی ترا وصیت میکنم و چه بسیار گرامی و پسندیده تو نزد ما
ای ابوذر که تو از ما اهل بیتی بدرستی که ترا وصیت میکنم بوصیتی عظیم پس حفظ کن آنرا و عمل کن آنرا
و اگر حفظ داری و عمل نمای بآن ترا اجر عظیم از رحمت الهی خواهد بود یا اباذر اُعْبُدُ اللهَ کَاَنَّکَ تَرَاهُ فَاِنْ
کُنْتَ لَا تَرَاهُ فَاِنَّهُ یَرَاکَ ای ابوذر خدا را چنان عبادت کن که کویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی
ترا می بیند چنین کوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون بسندهای معتبر از آنحضرت منقولست چنانچه
نقل کرده اند که پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله از معنی احسان که خداوند عالمیان امر فرموده بآن
این کلام را در جواب فرموده و باید دانست که کلمات معجز آیات حضرت رسالت پناهی بمقتضای حدیث
جامع و مشتمل است و هر کس در خور قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیبی خواهد و اگر هر فقره آن

بفضل عنایات و چون حق سبحانه و تعالی میدانست که عقول خلایق از ادراک چگونگی عبادت او قاصر است
تا آداب عبادت تعلیم نفرموده تکلیف نمود و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده
محرم ساخت کبریای خود گردانیده و در علم و عمل بدرجهٔ قصوی رسانید و زبان مکالمه و مناجات تعلیم
ایشان نمود ایشان را بتکمیل خلایق فرستاد که راه بندگی تعلیم ایشان نمایند چنانچه بلا تشبیه اگر بیگانه را
که از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه در آورند و کسی از مقربان که
آداب مستحسن آن درگاه هست معلم او نباشد البته از او حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد شد
که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسی را بخاطر نرسد که بمجلس قرب
ملک الملوک بدون پیروی طرق شرع مقدس نبوی میتواند رسید یا بهر عبادت اختراعی که خاطر
او یا ناقصی مثل او که بوحی الهی نداند رسیده باشد مقرب آن جناب میتواند گردید و اگر دیده بصیرت
ترا بنور ایمان روشن سازند و در دقایق آدابی که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکر نمائی خواهی
دانست که بسرپنجهٔ سست حواس و اوهام و کمند نارسای عقل سست‌هام بر این قصر رفیع بر نمیتوان آمد
و بدون متابعت اخیار بمراتب کمال فایز نمیتوان شد - بدانکه از آیات بسیار و احادیث
بیشمار مکشوف و ظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت
و عبادت است و هر دو بر یکدیگر مبتنی است نه معرفت کامل و نه علم نافع بدون عبادت حاصل میشود
و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر میگردد چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادت را
به پیمودن راه اگر چراغ در دست داشته باشی و بر یک مقام ایستاده باشی بغیر چند ذرع مسافت
راه نمی بینی و هر چند بیشتر میروی بر تو بیشتر ظاهر میگردد بلکه عمل روغن این چراغ است اگر چراغ را مدد
روغن نرسد زود منطفی میشود و بدانکه هر عملی را روحی و بدنی میباشد و بدن عمل عبادت از اصل
اعمالیست که نام آن عبادت را بر آن اطلاق میکنند و روح عبادت از آداب و شرایط و کیفیاتیست
که کمال آن عمل بآنها است مانند اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است
پس نماز بدون این شرایط مثل بدن بیروح است چنانچه قالب بی روح از او کاری نمی آید همچنین نماز

بی شرایط چندان ثمره ندارد که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید که اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیها و اعمال ناشایست پس نمازی که ما را از بدیها باز نمیدارد
از نقصان شرایط و آداب است ـ سیوم بدانکه شرایط اعمال را در این رساله احصا نمیتوان نمود ولیکن
اشاره ببعضی از شرایط که این کلمه جامعه بآن اشاره دارد مجملا مینماید از جمله ارواح عبادت که سبب
آن مورث ثمرات میشود و از عادات امتیاز بهم میرساند نیت است چنانچه منقولست از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ یعنی عمل نیست عمل مگر به نیت و کلینی بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نیت
مومن بهتر است از عملش و نیت کافر بدتر است از عملش و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل میکند و ایضا
از آنحضرت روایت نموده در تفسیر این آیه که لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماید شما را که کدام
یک از شما نیکوکارترید حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کند کرده باشد بلکه مراد
اینست که هر که عملش درست تر و بصواب و حق نزدیکتر باشد و عمل صواب آنست که با خوف الهی و نیت
صادق درست باشد و باقی ماندن بر یک عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل
و عمل خالص آنست که نخواهی که کسی غیر خدا ترا بر آن کار مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل
بلکه همین نیت عمل است و پس بعد از آن فرمودند که قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلٰی شَاکِلَتِهِ یعنی بگو ای محمد که هر کس
کار میکند بر شاکله خود حضرت فرمود که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر
باصل حقیقت آن راه نبرده اند و بعضی از عوام گمان اینست که نیت آن لفظیست که بآن تلفظ مینمایند در هنگام
شروع کردن بوضو و نماز و غیر آن هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و این [illegible] لغو بی فایده است
و بعضی که از این درجه ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذرانیدن آن الفاظ و تعقل معانی آنها میدانند
و این نیز خطاست زیرا که ثمره نیت باخلاص در عمل است و علماء الشرعیه و بنا بر [illegible]
[illegible] باعث اخلاص میشود مثلا اگر شخصی تارک القلوب باشد و هرگز نماز [illegible]
[illegible] بمسجد آمده [illegible] میباید [illegible] همین [illegible]

آن بزرن بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذراند که نماز واجب پیشین میکذارم از برای رضای خدا جمیع اعمال نماز را بجا آورد با آنکه نیت باینمعنی طا با جمیع افعال صلوة بجا آورده البته نماز او باطل است پس معلوم شد که آن نیت نیست و نفعی ندارد بلکه تحقیق نیت معنی آنست که برد و معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت و دیگری آسانیست و در غایت دشوارست اما اول عبادت از آنست که مقارن فعل قصد کردن خصوص آن فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاورد مثلاً آنکه شخصی بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنب است و بقصد دیگر سر بآب فرو برد و بیرون آید این شخص نیت غسل نکرده و آن سر بآب فرو بردن آن غسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشت و باین مطلب سر فرو برده و غسل کرده و نیت داشته هرچند بلفظ در نیاورد و آن معانی را بخاطر نگذرانده نیت باینمعنی بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر مارا تکلیف میکردند افعال را بی نیت بکنیم تکلیف مالا یطاق بود اما دوم پس آن عبادتست از غرض و علت و باعثی که آدمی را محرک و داعی بر فعل است و افعال اختیاریه عقلا از این خالی نمیباشد مثل آنکه شخصی متوجه بازار میشود از وی پرسی که بکجا میروی و او میگوید که ببازار میروم این نیت بمعنی اول است که در نفس او هست و بعد از سوال اظهار مینماید و اگر بگوید که بجای دیگر میروم دروغ گفته و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از آن که از او میپرسی که چرا ببازار میروی میگوید که میروم متاع بگیرم این نیت بمعنی دوم است زیرا که چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر است و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت صعوبت است و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت نماز بچشم بر هم گذاشتن و صرف کاه کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت متمادی بریاضات و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آن تحصیل میتوان نمود زیرا که این نیت تابع حالت آدمیست و حالات او مدام متبدل نشانه مستبعد نمیشود چنانچه در حدیث سابق که

حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرموده که شاکله که بمعنی طریقه و حالتست در آیه به نیت
تفسیر نموده و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر که
کسی را معشوق و مقصود نیست که آن مطلب در نظر او عظیم است و سایر اشیا را به تبعیت آن میطلبد و تحصیل آن
مطلوب در جمیع اعمال نیت اوست و آن مطلوب غرض صحیح میباشد و غرض فاسدی باشد اما اغراض فاسده
او را بسیار دارد مثلا یک شخص در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگست و شیطان آن را در نظر او زینت داده
و محبت آن در دل تلاش جا کرده و پیوسته در فکر و خیال او متوجه است اگر بشنود که نمازی هست که هر که
میکند مالش زیاده میشود البته بآن مبادرت مینماید و اگر بشنود که نمازی هست که هر که میکند صد هزار زر جهت
در بهشت باو میدهند مطلقا رغبت نمینماید و اگر نماز شبانه روزی را میکند از جهت اینکه مبادا مردم باو بد اعتقاد
شوند و مالش نگیرند و یا احدی مال او را سلب کند و صاحب این حال تا این حال با او هست مال پرست است و معبود او
مال است و نیت او تحصیل مال است و در جمیع مراتب اشاره باین معنی است آن حدیث نبوی که فرموده که ملعونست
هر که بپرستد دینار و درهم را زیرا که هیچکس دینار و درهم را سجده نکرده است و اگر غرض آن شخص این مطلب باشد
عبادت او باطلست و اگر این مطلب بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد سرایت
و در بطلان عبادت تشکیکی هست و مشهور بطلان است و یک شخص دیگر در نظر او مال چندان اعتبار ندارد
و جاه و اعتبار میطلبد و این را معشوق خود ساخته از پی معشوق خود میگردد و هر جا که او را مییابد بآن میل میکند
و در جمیع اعمال خود ملاحظه مینماید که اگر مؤید اعتبار و جاه دنیای او هست و الا ترک میکند و پیوسته در عبادت
باشد که در نظرها عزیز و بزرگ میشود و اگر صاحب منصبی را در عزت می بیند چون جای که معشوق اوست نزد
او می بیند باو میل میکند و آن صاحب منصب فریب میخورد و گمان میکند که عاشق کمالات اوست و چون از درجه
اعتبار ساقط شد و مطلوب جدا از آن مفارقت کرد و بدیگری پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا حق سبحانه
و تعالی بجهت اینکه خداپرست و جاه پرست و دنیاپرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در غالب احوال فقیر
منکوب میدارد و مال و جاه با اهل باطل میباشد چنانچه در هنگام استیلای دولت اسلام و چون دنیا و دین یکجا
جمع اند اعوان و انصار بسیار شدند بعد از وفات حضرت رسالت پناه که پادشاهت بدشمنان دین رسید

یا دیگری کرده باشد و تقلیلی جانب حق شده مثل دیدن در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
تا زمان استیلای حسنین صلوات الله علیهما و صاحب این مرتبه نیز مثل صاحب مرتبه سابقست و اغراض فاسده
بی نهایت است و این دو فرد بر سبیل مثال مذکور شد و اعظم آفات عبادات این نیات فاسده است
و هر مرتبه شرک بخداست چنانچه ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت امام جعفر الصادق
صلوات الله علیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اجتناب کنید از ریا
چیزی که آن شرک بخداست و در روز قیامت ریاکار را بچهار نام میخوانند ریاکار را که ای کافر وای بدکردار وای
غدار وای زیانکار ثواب عمل تو برطرف شد و مزد تو باطل شد و نزد ما بهره نیست برو و مزد خود را
طلب کن از کسی که از برای او کاری کرده و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که بجهنم
برند پس خطاب فرماید بمالک دوزخ که آتش بگو قدمهای ایشان را نسوزاند که ایشان بپای خود بمساجد
رفته اند و روی ایشان را نسوزاند که وضو را تمام و کمال بجا آورده اند و دستهای ایشان را نسوزاند که بدعا
بسوی من برداشته اند و زبان ایشان را نسوزاند که بسیار قرآن خوانده اند پس خازن جهنم با ایشان
گوید که ای اشقیا چه کرده اید که با این اعمال مستحق جهنم شده اید ایشان در جواب گویند که ما کارهای
از برای غیر خدا میکردیم و در دنیا بما گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار را از برای او کرده اید و بسند معتبر
از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده که لقمان فرزند خود را وصیت کرد که ریاکننده را سه علامت
است و چون تنها است در عبادت کسل و سستی میکند و در نزد مردم مردانه عبادت میکند و هر کاری که [کند]
توقع دارد که او را بر آن کار ستایش کنند و علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه و آله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسی که برای مردم نماز کند او مشرکست
و کسی که زکوة برای مردم دهد مشرکست و کسی که روزه برای مردم بگیرد مشرکست و کسی که حج برای مردم
کند مشرکست و هر که فرموده خدا را برای مردم کند مشرکست و خدا قبول نمیکند عمل ریاکننده را و کلینی بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر ریائی شرکست بدرستیکه هر که از برای مردم کار کند ثوابش

با مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش با خدا است و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که هیچ بنده
که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نکند در روزی مگر اینکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر گرداند
و هر که باطن خود را بد دارد نکند در روزی مگر آنکه خدا بدی او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرموده
که هر که اندکی عمل خود را برای خدا بکند خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر سازد و کسی که بسیاری اعمال خود را
با تعب بدن و بیداری شبها بعمل آورد بقصد ریا بکند البته عمل او در نظر جماعتی که ایشان را منظور داشته
سهل و اندک نماید و آیات و اخبار در این باب بسیار است و علاج ریا باین نحو میشود که اغراض فاسده
و مطالب دنیه که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید و توسل بجناب اقدس ربانی و تفکر در فنای
این فانی و بی اعتباری مال و جاه کند تا خدای عالمیان از او راضی و خشنود باشد چنانچه نقل کرده اند
که شخصی در پای درختی نشسته بود و میخواست که مشغول بذکر خدا باشد و با حضور قلب عبادت کند
جانوران چند در درخت جمع شدند و آواز بلند کردند و آن از حضور قلب باز ماند و برخواست متوجه
دفع ایشان شد و باز مشغول شد و باز جمع شدند و چندانکه ایشان را میراند فایده نمیکرد و شخصی رسید
و گفت ای برادر تا این درخت هست از این جانوران خلاصی ممکن نیست و اگر خلاصی میخواهی درخت را
از بیخ برکن تا خلاص شوی و آن مرد بفرموده آن عزیز درخت را از بیخ برکند تا خلاص شد و همچنین در دل
آدمی تا درخت محبت دنیا هست و آن ریشه دارد و مرغان خواهشها و خیالها هست انسان عبادت الهی را
درست بجا نمیتواند آورد و اما اغراض صحیحه یک درجه است درجه اوساط ناس است و نهایت مرتبه اخلاص
ایشان آنست که عمل خود را از ملاحظه زید و عمرو و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته غرض اخروی منظور ایشان
باشد و گاه در مقام خوفند و خوف عظیم بر ایشان غالب است و عبادت را از ترس جهنم بجای آورند و گاه رجا
بر ایشان غالب است و از برای طمع بهشت عبادت میکنند و اگرچه خلافی هست در میان علما که آیا عبادت ایشان
با این نیت درست است یا نه اما حق اینست که درست است خصوصا وقتی که منضم باشد با یکی از معانی که
بعد از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیقی که گذشت که احادیث بسیار وارد شده است که بلطف چند
میشود یا باعث خشنودی خدا میگردد و مطلقا غرض در نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنوند که کسی که عالی

بجای آورد کاسله و بهشت باو میدهند بانهایت رغبت بجای آورد و اگر کسی را حق سبحانه وتعالی از این نعمتها

بهشت ببخشد عبادت مشتاقانه را لاجرم از این هست . عبادت شاکرانست که ملاحظه نعمتهای غیر متناهی

الهی باعث عبادات ایشان است چه عقل حکم میکند که شکر منعم واجب است خصوصا چنین منعمی که جمیع

نعمتها منتهی باو میشود و اصل نعمتها که وجود است از اوست و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطایای اوست

جمیع آسمان و زمین و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن و انس و وحوش و طیور از برای

منفعت بنی آدم خلق کرده و در هر لحظه بر بنده هر روزی از افراد شرح چندین هزار نعمت داده و بر روح محبان

دوستان در هر آنی صد هزار نوع لطف و رحمت از افاضات هدایات و توفیقات میفرماید چنانچه در حدیث

آمده که خدا با هر یک از بندگان بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر از این بنده بنده دیگر ندارد و هزار گونه

احتیاج باو دارد و بنده با خداوند بنوعی سلوک مینماید که گویا خدای دیگر دارد و باو هیچ احتیاجی ندارد

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت در ثواب

این عبادت تاجرانست و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب این عبادت آزادانست و بسند معتبر

از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اگر مردم را امیدوار نمیگردانید و نمیترسانید به بهشت و دوزخ

هر آینه بر مردم واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تفضل و احسانهای که نسبت بایشان

کرده است و برای نعمتهای که پیش از استحقاق بایشان کرامت فرموده است و تفکر در آلای و نعمای الهی نهایت

ندارد کما قال الله تعالی وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا و این تفکر از اعظم عبادات است و موجب مزید

محبت و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات و صارف از منهیات و محرمات است . عبادت جمعی است که باعث

ایشان بر عبادت تحصیل قرب بحضرت باری جل شانه است و مراد از قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که

خداوند عالمیان از مکان و زمان منزه است و قرب الهی را معانی بسیار است که بیان معانی در این رساله

نمیگنجد اکتفا مینماید که قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الجهات است

بی نقص است در ذات و صفات او بهیچ وجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامی است و از این جهت نهایت

تباین میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند بنده نقصی از نقایص خود را زائل مینماید از فنا

علی الاطلاق کمالها از کمالات بر او فایض میگردد و از لطف الهی است و یکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس

با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق

دیگری را کسب کند میگویند که با او بسیار نزدیک شد اگر چه صفات واجب و ممکن را بیکدیگر دخلی نیست که

ممکن بصد هزار نقص آمیخته است اما بلا تشبیه یکنوع آشنائی و ارتباطی بهم میرساند که از او فیض

میتوان نمود و چون عبادات ظاهره لطفی است در عبادات باطنه و هر عبادت موجب تکمیل کمالی و خلقی است

در نفس پس ممکن است که در عبادت منظور او تحصیل این امر باشد و درجات و مراتب این قرب نامتناهی

است و تفصیل این معنی انشاء الله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب بحسب تذکر و محبت و مصاحبت

معنویست چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته او را بیند و همیشه

در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان ذکر کمالات او نماید و بحسب قرب معنوی با او

نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر این

معنی بحصول می آید • عبادت جمعی است که باعث ایشان حیا از خدا میکنند و این مرتبه کسی است

که بنور ایمان دل او منور شده و حسن طاعات بر او ظاهر شده و در مقام معرفت بمرتبه کمال رسیده

و پیوسته در یاد خداوند است و همیشه متذکر این معنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور

و ضمایر نیات او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه گر است و اینمعنی باعث اوست

که اگر کسی ملازمی یا غلامی داشته که از او هیچ باک نداشته باشد و در حضور او بسیاری از معاصی خود را

شرم دارد که در پیش او عصیان نکند پس چنین کسی که در مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند

و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند شد چنانچه منقول است

که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آن

نباشد و باسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که از خداوند خود

حیا بدارید چنانچه بحق حیا و شرم است صحابه گفتند که چگونه کنیم که حیا بعمل آمده باشد فرمود

که اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اجل خود را در برابر دیده خود داشته باشید و آنچه در سر است

حق را چنانچه باید می‌بیند و باطل را می‌شناسد و چون سُبُل معاصی دل را مستور کرده‌اند بد را نیکو می‌بیند

و نیک را بد می‌داند و نیک بد را بشهوتهای نفس می‌شناسد لهذا از طاعت گریزانست و معصیت را خواهان و

همچنین بظاهر هر حاسه از حواس در روح آدمی هست و صحت و بیماری میدارد انشاء الله در محل دیگر تحقیق معنی

تندرستی و نور ظلمت و کوری و بینائی بیان خواهد شد   عبادت محبان است که بسبب کثرت عبادت

و بندگی بدرجه محبت که اعلای درجات کمال است رسیده‌اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده‌اند

چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و اولاد و اطهار او میفرماید

که یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ یعنی خدا ایشانرا دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی

در دل قرار گرفت و کارهای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب

چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم

باشد و با رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت

و محنت آتش نمرود و چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوش‌نماتر بود و باین سبب خدا

آتش را برای او باغ و بستان کرد و اگر ریحان نمیدید هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر می‌نمود نمی‌بینی

که جاهلی در عشق مجاز بمرتبه میرسد که اگر عبادت میکند معشوق میخواهد و اگر معصیت میکند برای

معشوق میکند و در خدمت معشوق هرگز بخاطر او نمیرسد که از او نفعی بمن خواهد رسید یا ضرری بمن

خواهد رسید و اگر ببازار میرود برای این میرود که شاید او را ببیند و اگر بباغ میرود بیاد او میرود

و همچنین محبت محبوب حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ

در اینمقام منظور نیست بلکه بهشت را برای این میخواهد که دوست آنرا میخواهد و جهنم را برای آن دشمن

دارد که دوست آنرا نمیخواهد چنانچه امام المتقین امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل میفرماید که الهی

اگر مرا بعقوبت در آوری و از دوستان خود جدا کردی الهی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر نمایم و اگر بر

گرمی آتش شکیبائی نمایم چگونه تاب آورم جدای از کرامتها و لطفهای تو و کسی که در این مرتبه در محبت

باشد [illegible] بلکه [illegible] میکند که [illegible] محبوب [illegible] برای محبوب میکند [illegible]

یست و محبت خواب و غفلت را حرام کرده محبت الهی محبوب العالمین حضرت جعفر بن محمد میفرماید که هر

را نیست آنکه معصیت خدا میکند و بعد از آن این شعر را فرمودند که مضمونش اینست که تو معصیت

الهی میکنی و محبت او را اظهار مینمائی و بسیار دور است و کار تو از گفتار تو اگر در محبت او راست

بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستی که دوست مطیع دوست خود میباشد و ایضا بسند

معتبر از آنحضرت منقولست که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند و جمعی عبادت

را برای طمع ثواب میکنند و این عبادت حریصانه است که حرص و خواهش لذات موجب

ایشان شده و طایفه دیگر عبادت او را از ترس آتش دوزخ میکنند این عبادت غلامانست که از ترس سیاست

آقا کار میکنند ولیکن من عبادت خدا را برای محبت او میکنم این عبادت کرام و بزرگوار است چنانچه

حق تعالی میفرماید وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ و ایشان از ترس روز قیامت ایمن اند و میفرماید که

بگو ای محمد که اگر خدا را دوست میدارید پیروی من بکنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان

شما را بیامرزد پس فرمود که کسی که خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و ایضا

از آنحضرت مرویست که خداوند عالمیان بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام وحی فرمود که ای پسر

عمران دروغ میگوید کسی که گمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود

و از من غافل میشود و آخر نه هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ای پسر

عمران مطلعم بر احوال دوستان خود و نظر لطف بسوی ایشان دارم و چون پرده شب دلهای

ایشان را فرو گرفت دیده دلهای ایشان را میگشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیدههای

ایشان میدارم با این نحو مخاطبه مینمایند که گویا رو برو با من سخن میگویند و گویا

مرا می بینند و حاضر اند با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشنودی را بیرون

و خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را برای من شکسته و خاضع کن و از دیده های

خود در تاریکی شب آب بریز و مرا بخوان که من بر تو بسیار نزدیکم و بتحقیق که

[illegible]

بعبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدسه نبوی و از جمله براهت محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است چنانچه
محبتهای مشهوده بسیاری الطاف و مهربانی محبوب در تزاید میباشد همچنین عشق حقیقی بتفکر در نعمتهای الطاف
معشوق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات در ازدیاد میکرد چنانچه
منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود که خدا
دوست دارید برای نعمتهای که روزی شما کرده و مرا دوست دارید برای خدا و اهل بیت مرا دوست دارید از برای
من و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند
عالمیان موسی بن عمران را وحی فرمود که ای موسی مرا دوست دار و مردم را دوست من کردان موسی گفت خداوندا
من ترا دوست میدارم و بدوستی تو واز گردیده ام مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا
برایشان بخوان و احسانهای ناشناهی مرا بیاد ایشان بیاور و چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات
از من است و از جانب من بایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند و شیخ طوسی علیه الرحمة
در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر از آبای کرام او صلوات الله روایت نموده که روزی حضرت رسول صلی الله
در مسجد نشسته بودند با جمعی از اصحاب که در میان ایشان بودند ابوبکر و ابوعبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمن
و دو کس از قراء صحابه عبد الله بن ام عبد و ابی بن کعب پس عبد الله سوره لقمان را خواند تا باین آیه رسید
که وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و ابی سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید که وَذَكِّرْهُمْ
بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ حضرت فرمود که مراد از ایام الله آنست که مردم را امر فرموده است
که بیاد مردم بیاورم نعمتها و احسانها و امثال آن و حکمتها و بلاهای او ست پس متوجه صحابه شد و فرمود
که بگوئید که کدام است اول نعمتی از این نعمتها که خداوند عالمیان شما را به آن تذکر انعام فرموده و هر یک
از ایشان نعمتی از نعمتها گفتند از انواع خوردنیها و پوشیدنیها و فرزندان و زنان و غیر آنها و چون ایشان
ساکت شدند حضرت بجانب امیر المؤمنین علیه السلام التفات نمود و فرمود که ای ابوالحسن تو نیز بگو
حضرت فرمود که [illegible] پدر و مادرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم آنچه معنویست شما را اول آنکه خدا ما را [illegible]
فرموده [illegible] و کمالات را بوسیله تو با فرستاده [illegible] بکنند [illegible]

زنعمتهایت که خدا بر تو کرامت فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است که من
هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد حضرت فرمود که راست گفتی   کدام است فرمود که دوم آنست که احسان
فرموده مرا از جملهٔ صاحبان حیوة و زندگانی مقرر فرمود که مانند جمادات و نباتات نگردانید حضرت فرمود که
راست گفتی   دیگر حضرت فرمود که سیوم آنکه مرا بهترین صورتها که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت
حیوانات خلق ننمود حضرت گفت راست گفتی   دیگر فرمود که چهارم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه
مقرر ساخته حضرت فرمود که راست گفتی   دیگر حضرت فرمود که پنجم آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی
بمن داد و بر سایر حیوانات و مرا بآن زیادتی بخشید حضرت فرمود که راست گفتی   دیگر حضرت فرمود
که ششم آنست که مرا بدین حق هدایت نمود و از گمراهان نگردانید حضرت فرمود که راست گفتی
دیگر حضرت فرمود که هفتم آنکه در آخرت برای من زندگانی مقرر فرمود که نهایت ندارد حضرت فرمود که
راست گفتی   کدام است حضرت فرمود که هشتم آنست که مرا مالک گردانید و بنده ملکی نگردانید حضرت
فرمود که راست گفتی   دیگر حضرت فرمود که نهم آنست که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست مسخر من
گردانید که برای من در کارند حضرت فرمود که راست گفتی   دیگر حضرت فرمود دهم آنکه مرا مرد خلق
کرده بر زنان استیلاء و زیادتی داد حضرت فرمود که راست گفتی و بعد از این دیگر چه نعمت است حضرت فرمود
که یا نبی الله نعمت الهی بسیار است و همه نیکو و طیب و شمردن احصای آنها نمیتوان نمود حضرت رسول
صلی الله علیه تبسم نمود و فرمود که گوارا باد ترا حکمتهای الهی و گوارا باد ترا علوم نامتناهی ای ابوالحسن
توئی وارث من و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند و کسی که ترا برای دین
دوست دارد و پیروی راه تو کند او هدایت یافته است براه راست و کسی که از هدایت تو بجانب دیگر
میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بگذارد در روز قیامت هیچ بهره از رحمت الهی نداشته باشد و از جمله دواعی
محبت بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفاة کمالیه الهی را منظور نظر داشتن و اینمعنی ظاهر است
که هرچند یاد کسی را بیشتر میکند محبت او بیشتر در خاطر مستقر میشود مخصوصاً در محبتی که با تفکر در صفات
کمالیه الهی منضم باشد [illegible] ایمان و افضلست ذکر و تفکر [illegible] و میدان [illegible] الله

بیان خواهد شد و عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است و آنکه او سزاوار
عبادتست چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک
و لکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک یعنی نه پرستیدم ترا از ترس آتش تو و نه از برای طمع بهشت تو
ولیکن ترا سزاوار پرستیدن یافتم پس عبادت کردم و این درجه اعلای درجات مقربانست و کسی که این
دعوی میتواند نمود که فریب از نفس خود خورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بوده و هم
عبادة را چنین که الحال میکند بلکه اکثر العیاذ بالله عبادة کنند را جهنم میکردند چون معبود را سزاوار عبادت
میداند ترک نمیکرد بدانکه مراتب نیات غیر متناهیست چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد
اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم میشود که مقربان را [illegible] بهشت چندان منظور نمیباشد
و از جهنم چندان بیم نمی باشند پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد
شده و آثار جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام مفهوم میشود چه معنی دارد بنده را
درین مقام معنی لطیف بخاطر رسیده مکتا کسی بهره از معنی محبت نداشته باشد اذعان نمینماید بدانکه
بهشت را ظاهری و باطنی و صورتی و معنی میباشد و هر کسی از بهشت بلذتی مخصوص [illegible] است و از یک میوه
بهشتی با یک طعم صد هزار لذت متصور است که هر فردی بیکی از آنها التذاذی یابند یک [illegible]
و مقصود است بخوردن مطعومات لذیذه و کامش شیرین میشود و بغیر ازین لذت جسمانیه دیگر چیزی
نمیفهمد دیگری که یک قدری از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام او لذیذتر است و تفکر
مینماید که مرا [illegible] نزد آن خداوند [illegible] هست که چنین میوه شیرین برای من خلق کرده و بمن عطا کرده
پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شده دیگری از این میوه همین شیرینی مییابد که [illegible] حقیقی از من
راضی شده و این میوه از لطف او [illegible] رسیده چنانچه در اخبار رسیده که اعلای لذات اهل بهشت [illegible]
[illegible] اگر توضیح این مطلب را خواهی تشبیهی برای تو بیان کنم مثلاً اگر پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]

چنانکه کسی که تمام عمر نقل اطبا و صحت از فرح ادراک حاصل میشود و یکی از وسائط ناس که این را میکند از ابتغاء مرضات الله
منفعتی
داند که پادشاه مرا طلبید و نقل من داند و یکی از ارباب مناصب جزو کسی که چون بکار رفتی آید و در استقبال
می‌افزاید بیشتر محظوظ میشود تا برتبه آن مقرب برسد که لذت قرب و انس پادشاه را یافته این لطف نزد او
با ملک دنیا برابر است با آنکه در خانه خود اگر انواع منقلات باشد نگاه نمیکند و این مراتب در نعمتهای دنیا
نیز میباشد که شکم پرستان لذت جسمانی میبرند و مقربان لذت معنوی توجه دوست از آن میبابند لهذا
در دعا و المهائی که از جانب دوست بایشان میرسد از انگبین در کام جان ایشان شیرین تر است و چنا ـ ـ
در بین مایده های جسمانی این تفاوت مراتب میباشد در مایده های روحانی نیز اضعاف این میباشد چنانچه
آیات قرآنی که متضمن علوم ربانیست هر کسی را در خور فهم خود از آن بهره ایست که دیگری را از آن خبر نیست ای
عزیز هر که کاملتر بود او از همه چیز کاملست و ناقص از کمال هر نعمتی محروم است و فقیر خداشناس از لقمه
نان خشک لذتی میبرد که غنی محروم از الوان نعمتهای خود میبرد و همچنین در آلام و عذابها الهی برین قیاس است
اگر بر فرض محال دوست خدا را بجهنم کنند از آتش جهان میسوزند از آتش سوزان پس چون جهنم جای
محرومان و شقی مهجوران است تضرع و استعاذه مینماید و از آن گریزان است و اینمعانی در مراتب
ست
عشق جلی بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جبارا از دوست در گلستان بانواع نعمتها باشد نزد او جهنم ا
و چوب لطف دوست هر چند بدنش را مجروح سازد نزد او از نیشتر شیرین تر است رزقنا الله و جمیع
المؤمنین الوصول الی درجات الکاملین بمحمد و آله الطاهرین ۔ چهارم بدانکه شرط دیگر از شرایط عبادت
که این فقیر بجهت بیان آن اشاره دارد حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول
درگاه الهی نیست و باعث کمال و قرب نمیگردد بلکه اگر نه فضل شامل کریم علی الاطلاق میبودی بایست
که آدمی در عبادتی که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب گردد چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی
متوجه
سخن گوید با آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش بغلطها متوجه او نباشد و
[illegible] و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلیغ میگردد
[illegible] چنانچه [illegible] میفرماید که قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ

صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ بتحقیق که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود با خشوع اند و خشوع دل آنست که بیاد خداوند
خود باشد و بغیر ذات مقدس او بچیزی ملتفت نشود و غیر را از خاطر خود بیرون کند و خشوع سایر اعضا
و جوارح آنست که هر یک بآن کاری که مامور شده اند مشغول باشند و آدابی که در هر عضوی از اعضا
از شارع مقرر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در حالتی باید که بموضع خاص باشد و دست را
فرموده اند که در حالتی بوضعی مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکرد حضرت فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدای
خود بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بود و این معنی بحسب تجربه ظاهر است و بدانکه هر مملکتی را پادشاهی باشد
که جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه مملکت بدن و امام و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است و چون دل متوجه خدا شد
اعضا تابع او میشوند و پیروی او مینمایند و اینست یک معنی آن حدیث که صَلٰوةُ الْمُؤْمِنِ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ یعنی نماز مؤمن بتنهایی
جماعت است زیرا که دل او با خداست و مقتدای سایر جوارح است و جوارح بآن اقتدا مینمایند و هر گاه که نماز بحضور
قلب کرد آدمی را از جهنم خلاصی دهد اما بدرجات عالیه کمالات میرساند و پسندیده درگاه حق نیست چنانچه از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نماز مقبول نیست مگر بحضور قلب و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی قرائتی و اذکاری که میخواند متوجه معانی آنها باشد
چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد و از حضرت باقر علوم الاولین و الاخرین علیه السلام منقولست
که بدرستی که بالا میبرند از نماز بعضی بندگان نصف آنرا و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی خمس و بالا نمیبرند
و بدرجه قبول نمیرسانند مگر آنچه را با حضور قلب کرده باشد و لیکن مامور شده اند بندگان باداء نوافل تا بسبب آن
تمام سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه که رغبت بثواب و خوف
از عقاب در دلی جمع نمیشود مگر اینکه بهشت او را واجب میشود پس چون متوجه نماز شوی روی دل خود را بسوی خداوند
خود بگردان بدرستی که هر مؤمنی که در نماز دل خود را با خدا دارد خداوند دلهای مؤمنان را بسوی او مایل کرده اند [illegible]
محبت را پس از برای او لازم گرداند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که چون بنده مؤمن بسوی نماز برخیزد خداوند عالمیان بجانب او [illegible]

می‌افکند و رحمت از بالای عرش تا آسمان بر او سایه می‌اندازد و ملائکه بر گرد او احاطه می‌نمایند تا آفاق آسمان و ملکی را
موکل می‌سازد حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده می‌گوید که اگر بدانی که منظور نظر رحمت کیستی و با که مناجات میکنی
هرآینه بغیر او التفات ننمای و هرگز از جای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست که
چون بنده در نماز بخود التفات بجانب دیگر نماید یا رو بگرداند حق سبحانه و تعالی او را ندا میکند که ای بنده مؤمن بسوی
که التفات می‌نمائی آیا التفات بجانب کسی می‌نمائی که از من بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات از او
صادر شود حق تعالی نظر لطف از او برمیدارد و بعد از آن دیگر نظر بجانب او هرگز نمی‌افکند و اخبار در این باب
بسیار است و حضور قلب در صلوة نیز تابع حالت آدمی است و هرچند آنکس در مراتب یقین و معرفت کامل‌تر
میشود و عظمت معبود را بیشتر میشناسد آداب و صلوات را بیشتر ... ظهور میگردد و در مقام بندگی خاضع
تر و ذلیل‌تر میباشد چنانچه جعفر بن احمد القمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون
بنماز می‌ایستاد رنگ چهره مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف الهی و از سینه آنحضرت صدا ظاهر میشد مثل دیگی
که در جوش باشد میشنیدند و منقولست که چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
بدن مبارکش به لرزه می‌آمد و از رنگ برنگ میگردید و میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود که رسید هنگام
ادای امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند و آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف
پس نمیدانم که چون متحمل این بار شده‌ام نیک ادا خواهم کرد یا نه و در روایات معتبره وارد است که حضرت
امام حسن علیه السلام چون متوجه وضوی نماز میگردید مفاصل بدنش میلرزید و رنگ مبارکش بزردی
مایل میشد از آنحضرت از علت این حال سؤال نمودند فرمود که حق و لازم است بر هر کسی که نزد خداوند
عرش عظیم به بندگی بایستد آنکه رنگش زرد شود و بندهایش از بیم او بلرزه در آید و منقولست که
حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
کوچک بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام بکنار چاه آمد که
نظر نماید بیخود در آن چاه در افتاد مادرش چون آن حال را مشاهده نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد میکرد
و استغاثه مینمود و میگفت یا ابن رسول الله فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز مطلقا التفات نمینمود

و حال آنکه صدای اضطراب فرزند در چاه بگوش مبارک آنحضرت میرسید چون نماز بسیار بطول انجامید و مادرش از روی اضطراب

گفت که ای اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنگین است و باز حضرت التفات نفرمود که تا نماز را با آداب مستحبه تمام

بجا آورده فارغ گردید پس نزد چاه آمد و باعجاز دست دراز کرد آب چاه عمیق دراز کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون

آورد و آنحضرت خنده میکرد و سخن میکرد و سخن میفرمود و جامه آنحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر

ای ضعیفة الیقین چون مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام از سلامت بودن فرزند خود خندید و از تنبیه آنحضرت [جای]

بگریه در آمد و حضرت فرمود که بر شما ملامتی نیست و نمیدانی که من در خدمت خداوندی ایستاده ام که اگر روی از

او دیگری میگردانیدم و بغیر او توسل مینمودم روی لطف خویش را از جانب من میگردانید و بغیر او از که توقع رحمت میتوان

داشت و صاحب کتاب حلیة الاولیا روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ میشدند

و اراده نماز میفرمودند رعشه در بدن و لرزه در اندام آنحضرت مستولی میشد و چون سوال مینمودند میفرمودند که ای [لتریا]

بر شما مگر نمیدانی که در حضور [illegible] میخواهم مناجات کنم و در هنگام [illegible]

آنحضرت نقل کرده اند و در روایتی وارد شده که فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام نزد جابر بن عبدالله انصاری [رفت]

[حسین] و گفت ترا ای صاحب حضرت رسول بر ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از بقیه اهل بیت رسالت [illegible]

صلوات الله علیه مانده او بر خود چو بسیار بدر عبادت الهی و پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت [پینه]

کرده و مجروح گشته و بدن او نحیف شده و کاهیده از او التماس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت آنحضرت

رسید دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را گداخته و نحیف گردانیده حضرت جابر را اکرام فرموده

پهلوی خویش تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت یا ابن رسول الله خداوند عالمیان

بهشت از برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا اینقدر [illegible]

میفرمای حضرت فرمود که ای مصاحب رسول مگر نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه با آن کرامتی که [illegible] خداوند [خود]

داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزید او مبالغه و مشقت در عبادت ترک نفرمود پدر و مادرم فدای

او باد تا آنکه بر ساق مبارکش [illegible] شد و قدم مبارکش ورم کرد صحابه گفتند که چرا چنین [illegible]

خدا بر تو [illegible] میفرمود که آیا من بنده شاکر نباشم و شکر نعمتهای او [illegible] گفت [illegible]

مردم کن که به برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع مینماید و آسمان باران را نگاه میدارد و عذابهای خود را بر مردم نمی‌گمارد

و فرمود که ای جابر بر طریقه پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که

پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم دیدم که عبادت در آنحضرت بسیار تأثیر کرده و رنگ

مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده‌اش از بسیاری گریه مجروح گردیده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه

کرده و قدم شریفش از زور قیام در صلوة ورم کرده و چون او را بر این حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم

نمود و بسیار بگریستم و آنحضرت متوجه تفکر بودند و بعد از زمانی بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی

از کتابها که عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنها مسطور است بمن ده و چون بیاوردم و پاره خواندند بر زمین

گذاشتند و فرمودند که یارای آن دارد که مانند علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت کند و کلینی از حضرت

جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که حضرت سید الساجدین علیه السلام چون بنماز می‌ایستاد رنگش متغیر

میشد و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق از آنحضرت [illegible] و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست

که علی بن الحسین علیهما السلام در شبانروزی هزار رکعت نماز میکرد و چون بنماز می‌ایستاد رنگ مبارکش متغیر میشد

و ایستادنش در نماز ایستادن بنده ذلیلی بود که نزد پادشاه جلیل ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان

بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغییر احوال آنحضرت سؤال مینمودند

میفرمودند کسی که نزد چنین خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که چنین خایف باشد و نقل کرده‌اند که در بعضی

شبها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانه آنحضرت فریاد بلند شد و همسایگان

جمع شدند و شکسته‌بند آوردند و دست آنحضرت را بستند و آنحضرت از درد فریاد میکرد و آنحضرت علیه السلام

در نماز مشغول بود و چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست فرزند خود را دید در گردن آویخته و از کیفیت

حال پرسید خبر دادند و منقولست که در وقت دیگر در خانه حضرت آتشی افتاد و اهل خانه فریاد میکردند که یا حضرت

النار النار و حضرت متوجه نشدند و بنماز مشغول بود تا آنکه آتش خاموش شد و بعد از زمانی آنحضرت سر از

نماز برداشت بعد از آنحضرت گفتند که چه چیز بود که شما را از این آتش غافل کرد فرمود که آتش قیامت

مرا از آتش دنیا غافل کرده بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی آنحضرت می‌افتاد از بسیاری سجده

و ابو ایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهما السلام چون بنماز می ایستادند رنگ مبارک ایشان
گاه سرخ و گاه زرد میشد و چنان بودند که گویا خدا را می بینند و با او سخن میگویند ای عزیز مقربان هر پادشاهی
چون معرفت او بیشتر دارند و جلال او را زیاده از دیگران میشناسند بیم سطوت او زیاده دارند و زودتر
محل عتاب میشوند چنانچه ملوک دنیا از عامهٔ رعایا توقع آن آداب که از مقربان خود دارند ندارند و خطرهای
مقربان ایشان زیاده از دیگران میباشد و بدانکه خداوند عالمیان ملک را از طینت قدس و طهارت خلق
نموده و شهوات و علایق جسمانی در ایشان ترکیب ننموده و حیوانات عجم را از محض جسمانیت و شهوات
ترکیب نموده و منشا استعدادی در ایشان مقرر نساخت و نشأ جامعه انسانی را از هر دو جهت خلق
نموده جهت نفس و عقل که او را داعی بر کمالات بوده باشد باو کرامت نمود و بکثافات جسمانیه و
علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه او را مبتلا ساخت و او را تکلیف فرمود که بعد از تشبث باین علایق رفع
آنها از خود نموده خود را بصفات قدسیه و ملکات ملکیه محلی گرداند تا از ملک اشرف باشد زیرا که ترقی در
مراتب کمالات بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه گازر جامه را که میخواهد بسیار سفید کند اول او را
بعضی کثافات آلوده میسازد بعد از آن رفع آن کثافات نموده از اول پاکتر می آید و اگر میل به پستی نماید
و تابع شهوات جسمانی شود و عقل را مغلوب هوا سازد [illegible] میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی
در شان کفار میفرماید که نیستند ایشان مگر مانند انعام و بهایم بلکه از ایشان گمراه ترند زیرا که در حیوانات
قابلیت کمالات نبود و ایشان با وجود قابلیت خود را بدرجه بهیمت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم
گردیدند پس چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامری چند کرده اند از تحصیل معاش و معاملات
و معاشرات که بالخاصیه موجب بعد از جناب اقدس ایزدی که در شهوات و تعلقات و غفلت از
خیرات و سعادات میگردد لهذا نماز معراج مؤمن است و نهایت قرب او در نماز بحصول می پیوندد و بنابر
مقدماتی که سبق ذکر یافته بعد از نهایت و حرمان او را تکلیف قرب مینمایند و در عین غفلت زدگان
بوادی حیرت مقرر ساخته اند که اول در تکبیر بزرگواری خداوند را بیاد ایشان بیاورند تا آنکه غیر خدا
از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود و چون در عین غفلتند چهار مرتبه برایشان میخوانند که ایشان بیدار شوند

و بدانکه چون عظمت و نعمتهای ایشان و مرتبه جلال و عظمت از همه عظیم تر است بلکه از آن بزرگتر است که عقلها بکنه ذات
مقدس او توانند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب و لازم است بعد از آن شهادت
بوحدانیت الهی میدهند و بگوش ایشان میخوانند تا یاد شوند که بغیر او خداوندی ندارد و یگانه در جمیع کمالات و صفات
دیگر بگوش عقل ایشان میرسانند که چنین خداوند عظیم الشأن یگانه پیغمبری فرزانه فرستاده پس باید عبادت را
بطوری که آن پیغمبر آورده و بشرایطی که او امر فرموده بجا آورند بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را
ندا میکنند بعنوان انعام و اکرام الهی میخوانند که بشتابید و مسارعت نمائید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر
ایشان جلوه میدهند که بشتابید بامری که باعث فلاح و رستگاری دنیا و آخرت است دیگر تعظیم تر آنرا یاد میکنند که
بشتابید بعملی که بهترین اعمال و عبادات است چنانچه منقولست که وقت هر نماز که میشود منادی از حضرت
العزت ندا میکند که ای گروه مؤمنان برخیزید و آتشهای گناهان را که بر پشت خود افروخته اید بسوی نماز فرو
نشانید و خاموش گردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای فرای یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی اِلیٰ رَبِّکِ بسمع جان
میشنوند پس چون بنده سعادتمند این نداها را شنید هشیار گردید و متوجه نماز شد اول در پاکیزه کردن خود می
میفرماید که بی ادبانه و آلوده بمجلس بزرگواران نمیتوان شد امر کرده اند که در بیت الخلا در آید و نجاستهای
ظاهر را از خود دور کرده اند و در ضمن دعاهائی که از ائمه علیهم السلام در آداب خلوت وارد شده تعلیم او کرده اند
که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قربست تلوثات معنوی که از گناهان و اخلاق ردیه بهم رسید بیشتر
مانع است و لهذا در آنجا استعاذه از شیطان و طلب مغفرت گناهان مینماید که خدا بفضل خود او را از رجاسات
صوری و معنوی پاک گرداند پس بار دیگر او را در مقام تطهیر در آورند که رو و دستها و پاها و سر را که در حالت
صلوة در اکثر افعال بکار میفرماید که پاکیزه گرداند و در آن ضمن دعاهای منقوله او را آگاه گردانیده اند که این
اعضا بنجاستهای معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند پس باید درین
وقت از خدا پاکیزگی معنوی را طلبید و درین ضمن او را متنبه میسازند که باید عبادت کرد تا خود را ازین عقوبات
برهاند پس شوق عبادت زیاده میشود و بعضی از شهوات و علایق شکسته میگردد و لهذا در وقت رو شستن
میگوید که خداوندا چون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از رویها سیاه خواهد بود و بعضی از رویها سفید

خواهید کرد پس خداوندا روی مرا بآن روز سفید گردان و سیاه مگردان و چون دست میشوید بیاد می آورد
که خدا فرموده که در روز قیامت نامهٔ نیکوکاران را بدست راست ایشان میدهند و نامهٔ بدکاران بدست
چپ میدهند و از خداوند خود میطلبد که نامهٔ او را بدست راست او دهند و در وقت دست چپ شستن دعا
میکند که خدایا نامه اعمال مرا بدست چپ من مده و مرا از جامهای آتش نجات ده و چون مسح سر میکند از خدا میطلبد که
رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز که سراپای مرا فرا گیرد و چون مسح پا میکند بیاد می آورد که این پاها بر صراط باید
گذشت و در آن روز پاهای مرا از صراط گذشتن آسان گردان پس چون چنین وضو ساخت موافق احادیث تمام
گناهان این اعضا آمرزیده میشود و پاکیزه صورت میگردد و ظاهر خود را ببویهای خوش معطر میسازد و باطن
خود را بصور نیات صحیحه منور میگرداند و چون در حدیث وارد شده که در خانه که سگ یا شراب یا صورت
در آن خانه است ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت خانه خود دور میگرداند و سگ نفس اماره
و شیطان را از ساحت ضمیر خود میراند و شراب ظاهر را که غفلت و شهوت از پی بدر میکند و صورتهای
ظاهر را در در و دیوار خانه محو نماید و در دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مصفا میسازد
و متوجه بارگاه قرب میشود و چون بدر مسجد میرسد از دولتخانهٔ معبود حقیقی میترسد و از خدا میطلبد که
درهای رحمت خود را بر روی من بگشا و نیز عارفرا آگاهی دیگر حاصل میگردد و چون پا در مسجد میگذارد چنان
میداند که در بارگاه کبریا و جلال داخل گردیده و پا بر بساط قرب نهاده [illegible]د و بغیر جناب الهی متوجه
نمیشود و چون بجای نماز آید بار دیگر اقامه را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت و شان سبحانی
بدیده روشن تر می بیند و چون در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار دیدهٔ او گردیده بود و چون نماز معراج مؤمنست
و در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهر آسمان که [illegible] میشد یک الله اکبر میگفت و در نماز نیز
هفت الله اکبر را افتتاح صلوة مقرر فرمود که بهر تکبیر بر آسمان از آسمانهای قرب و معرفت در آید قابل
عرش حضور گردد و در این مقام هنوز در ساحتهای عظمت و جلالت و در مقام غیبت است و بمقام حضور نرسیده
لهذا هنوز حرف زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است و چون تکبیر آخر را گفت بلا تشبیه داخل مجلس قرب گردیده
و با غیر او سخن گفتن و رو از جانب پادشاه [illegible] کردن بر او حرام شده است که دعای توجه [illegible]

کرده‌ام جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب خدا و متوجه کرده‌ایم که خالق آسمانها و زمین است موافق
ملت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام که یکتاپرستی است و دین محمد صلی الله علیه و آله و طریقه امیر المؤمنین علیه السلام
که جمیع شرایط و آداب بندگی از ایشان مانده و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص کرده‌ایم و منقاد او
شده‌ام و شرک جلی و خفی و ریا و خلل شیطانی را از خود دور کرده‌ایم و نماز من و عبادتهای من و زندگانی من
و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردگار عالمیان است و او را شریک نیست و چنین از جانب
او مأمور گردیده‌ام که او را عبادت کنم و من از جمله مسلمانان و منقاد اویم و چون در این درگاه چنین دعوی
بزرگی کرد و چون شیطان که دشمن این راه و راه‌زن این درگاه است و تا امروز رخنه‌ها در این میدان را سر
زمین انداخته و چندین هزار لشکر اندرونی از شهوات نفسانی و لشکر بیرونی از شیاطین انس و اتباع
خود آماده پس باید که بخدا و بکه این سد درگاه اوست پناه برد تا رفع او نماید چنانچه تشبیه کرده‌اند
او را بسگی که در خیمه‌ها و خانه‌ها میباشد که هر که آشنای صاحب خانه است و بآن خانه بسیار تردد دارد
او را معترض نمیشود و چون بیگانه‌ای آید او را مانع میشود و بغیر آنکه صاحب خانه او را صدای زند
و جمیع حیله او را ممنوع نمیتوان ساخت و همچنین شیطان که سگ بیگانه‌گیر این درگاه است با آشنا قدرت
ندارد و کسی را که ببیند مکرر بمجلس قرب خداوند شتابان میشود کی متعرض او میتواند شد چنانچه خداوند
عالمیان در روز اول او را از ایشان مأیوس گردانید که إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی بدرستی
که بندگان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری بلی اگر دوری که قابل قرب باشد و خواهد که بخانه مالک
درآید باید که پناه بجناب او و متوسل شود که بیک اشاره لطف او راه دور کرداند اما بیگانه‌ها که آشنایی نخواهند
و راه آشنایی نمیطلبند کار ایشان از آنچنانچه میخواهد میسازد پس لهذا در این مقام خطیر پناه بخدا و تکبیر خود میبرد
و از شر او میگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوندی شنوای دانا که
بر عجز و بیچارگی من اطلاع دارد و میداند که عاجز از این دشمن هستم و از شر او دور کن و از محبت خود نزدیک کن
اما معنی نعوذ شاید اینکه اطلاعیه میداند که ما با بانه سخن میگوید و چون املای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است
چنینانش عاجز و قاصر بودن و در مشکلات بیان او فخر اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند خود متوسل

جستن

جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن و چون امر نماز از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع در قرائت

عبادت و بندگی مینمایم باستعانت خداوندی که جامع جمیع کمالات و رحمانست بنعمتهای عامه بر مؤمن و بر کافر

و رحیم است برحمتهای خاصه بر مؤمنان و چون آداب مجلس عظما اینست که پیش از ذکر مطلوب ستایشی مناسب

آن بزرگان بجا آورند لهذا حق تعالی شانه تعلیم بندگان نموده که چنین مرا ستایش نمایند و نعمتهای عامه و خاصه

مرا یاد آورید و مکرر مرا برحمت بشناسید تا بر شما رحمت کنم و مرا بدانید که من خداوند روز جزایم و حشر و قیامت

قرار کنید و چون عارف تفکر درین اوصاف کمال نمود بدرجه شهود و حضور که اعلای درجات معرفت است

فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب می آید و او را بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید اِیَّاکَ نَعْبُدُ

یعنی ترا عبادت میکنم و بس در این آیه کریمه که حق تعالی اشاره فرمود بآن معنی که جناب مقدس نبوی

در آن فقره بیان فرمود یعنی میباید که چون بمقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که گویا می بینی و با من خطاب

مینمای پس چون دعوی عبادت کردن موهم این بود که از من کاری متمشی تواند شد تدارک فرمود وَاِیَّاکَ

نَسْتَعِیْنُ یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجوییم و بس و همچنین در مقام آداب چون بر عبادت خود اعتماد کم

دارد و عجز خود را اعتراف دارد عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا در آورد و میگوید از زبان همه

که ما بندگان ترا عبادت میکنیم که شاید عبادت او به برکت عبادات آنها مقبول گردد زیرا که از دأب کریم

دور است که چند چیز را بدرگاه او برند بعضی را قبول فرماید و بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمتهای نماز

جماعت اینست و ایضاً موافق داب ارباب صفا آنست که چون بنعمتی یا رحمتی فایز گردند دیگران را فراموش نکنند

و همگی را با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبر معصوم دعا مطلوبست که همه آن

کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک کرده اند که باعث استجابت دعا میگردد پس هدایت براه راست

و طریق حق را که راه متابعت حضرت امیر المؤمنین است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نموده

و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع اعتقادات بد و اعمال ناشایست کم

طریقه دشمنان پیشت ایشانست و بدانکه اسرار عبادت خصوصاً نماز را درین کتابهای مختصر احصا

نمیتوان نمود ان شاء الله در کتاب ترجمة المتلو نوشته شود و غرض از ذکر این مجمل اشاره [illegible] عبارت

ابلغیت شوی بر سر عبادت که کسی را که خداوند عالمیان توفیق قرب خویش کرامت فرماید هر چند او را

وسیله ایمان از پست ترین درکات باعلای درجات میرساند و جسم خاکی را با این ترقیات قابل مناسبات

خود میکرداند و در بیان این فقره شریفه بهمین اکتفا نمایم که بطول انجامد و مورث ملال عزیزان گردد

وَاعْلَمْ اَنَّ اَوَّلَ عِبَادَةِ اللّٰهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ اَنَّهُ الْاَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِيَ لَهُ وَالثَّانِي

لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاطِرُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَعَلٰى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ پس معرفت فرمود بدانکه اول عبادت الهی معرفت و شناخت اوست باآنکه او اولست

از همه اشیا پس چیزی از او پیشتر نیست و یکتاست پس دومین شریکی ندارد و ثانی نیست و اوست خداوند صاحب

لطف و عالم بدقایق امور و بر همه چیز قادر و تواناست و این کلمات اشاره ایست بر سبیل اجمال موقوف بر چند اصل

اصل اول آنکه اول عبادات معرفت و قبول جمیع عبادات موقوف بر آن و این معنی از آیات بینات و اخبار

بظهور پیوسته و خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف بر ایمانست و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب

ثواب نیست بلکه مورث عقابست و ایمان مشتمل است بر اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات و اقرار به

یگانگی خدا و بعدالت او و اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و حقیقت آنچه و از جانب خدا آورده

آنچه ضروری دین باشد مفصلا و آنچه غیر آن باشد مجملا و اقرار بامامت و خلافت ائمه اثنی عشر صلوات الله

علیهم و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالمیان همین بدنها را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب

و عقاب خواهد داد و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر امور که از صاحب شرع معلوم گردیده و

تفصیل مراتب ایمان و خلافهای که در آن شده این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد و بدانکه چون

عبادت بجمیع جوارح آدمی متعلق است هر عضوی از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات عبادت دل است

لهذا معرفت را نیز عبادت فرمود و فرمود که اول عبادات است یعنی بر همه مقدم است و عبادات دیگر

[illegible] است اصل دوم بدانکه چون ایمان مایه سعادت ابدیست و ترک آن شقاوت

[illegible] و معرفت [illegible] است [illegible] ممکن است اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

واجب الوجود است و از این عقبه اکثر عالم را بجهنم برده و اگر نجات از این عقبه خواهی دست از سفینه نجات که اهل

بیت رسالتند بر مدار که ایشان در دو وادی هرچند راه پیدا شده و لیکن کاهای شیطان را می شناسند و تابعان

خود را بسا مراعات می رسانند و این فریب مخور که تا خدا را نشناسی بدلیل عقلی پیغمبر و امام را نمیتوان شناخت

زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد علم بوجود واجب الوجود است و آن از جمیع اشیا ظاهرتر است

و بدلیل دور و تسلسل که موجب سرگردانی و تعطل است احتیاج ندارد و چنانچه از اخبار بسیار ظاهر

میشود که معرفت وجود واجب الوجود فطری است و همین که آدمی بحد شعور رسید میداند که صانعی دارد

و هر کس که در حال خود تفکر نماید خواه فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته

بلکه خدا در هنگام صبا او را معرفت روزی کرده بلکه هرگز کفار را تکلیف اذعان بوجود واجب الوجود

نکرده اند بلکه ایشان را بعبادت و بندگی خدا داشتند که از آن راه ایمان ایشان را کامل کردند و منقول است

که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسیدند که وجود خداوند خود را چگونه دانستی

گفت مادر راه فضله شتر که می بینم حکم میکند عقل ما که شتری از این راه رفته و پی پا را که می بینم میدانم

که شخصی از این مکان گذشته آیا این آسمان با این کواکب نورانی و زمین با این وسعت کافی نیست از برای

تصدیق وجود واجب الوجود حضرت فرمود که برشما باد بدین اعرابی و چه چیز ظاهرتر میباشد از چیزی

که در هر امری که بنمای صد هزار آیه از آیات صنع او در آن ظاهر باشد و هر مصنوعی را از اصناف

تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه صد گونه احتیاج باو داری و کار فرمای مرتب

بدون دست بلی از بسیاری ظهور و هویدای اوست که مخفی مینماید و چون همیشه ظاهر میبود توهم میکنی

که شاید که این روشنی از آفتاب نباشد و چون غروب میکند و بعد از طلوع عالم را روشن میکند

معلوم میشود که نور از اوست بلا تشبیه چون آفتاب عالم وجود را غروب و افول و زوال نمی باشد معلوم

نمیگردد که بلکه از او نباشد با آنکه اگر عناد را بگذارند یقین میدانند که بغیر او در این عالم مدبری نیست

چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ

و اکثر کفار [illegible]

امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه آمد
و گفت که مرا دلالت کن بخداوند خود که ملاحده با من بسیار مجادله مینمایند و مرا حیران کرده‌اند حضرت
فرمود که هرگز بکشتی سوار شده گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر شده باشی
و هیچ چاره از برای نجات خود نداشتی گفت بلی فرمود که در آن هنگام امید نجات از که
داشتی و که را قادر بر نجات دادن خود میدانستی همان خداوند تست و این راه ظاهرترین راههاست
از برای علم بواجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کیست که اجابت مضطران مینماید وقتی
که او را بخوانند و دفع مکروهات از ایشان مینماید و هیچ کس نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته
باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد چنانچه تمثیل کرده اند که بلا تشبیه مثل ارباب استدلال
در تکلیف بدلیل و برهان از بابت مثل آن احمق است که دزدی بخانه ایشان آمده بود و از پی او دوید
و یکی زور آور گرفت و دست داشت دیگری او را فریاد زد که بیا من یافتم و او دزد را از دست گذاشت و بجانب
آن شخص دیگر آمد که چه یافتی گفت جای پای دزد را یافته ام و همچنین بلا تشبیه درین ماده اینمرد صالح خداشناسی
که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجات است و پیوسته از او لطف و احسانی می یابد و روز بروز
بکثرت عبادات یقین او در تزاید است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست آن حکیم
مشرب از خدا دور میگوید که بیا و بدور و تسلسل بدان خدا را و از راه آثار او را بشناس و اگر نه ایمان تو درست
نیست همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه بر وجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه
کسیکه در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در آفاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی
در اینها نمی ماند و اگر حکمت چیزی بر اینکس مخفی باشد بعقل میداند که کسی که صاحب چنین خلق و متقن چنین
افعالی باشد البته کار او بر غیر جهت حکمت نمی باشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
در توحید مفضل میفرماید که این عالم از بابت خانه ایست که بزرگی بنا کرده در نهایت احکام ساخته و انواع
[illegible] باشد و الوان فرشها گسترده باشد و خوانها کشیده و انواع نعمتها در آن [illegible]
[illegible]

وگاهی پاره‌ای میان طعام گذارد و گاهی پاره‌ای کاسه زند و اعتراض کند که اینها را چه بیموقع گذاشته اند و چه بی ترتیب است

صاحب این خانه بعینه اعتراض ملاحده که گویا این عالم را ازین باب است ... تفکر در کنه ذات و چگونگی

صفات واجب الوجود است و کنه ذات واجب الوجود را دانستن محال است و کنه صفات نیز چون عین ذات است

محالات و تفکر در اتحاد وجود و کیفیات و ذات و صفات ممنوع است و اخبار بسیار در نهی وارد شده است

وعقل که از شناخت خود و از معرفت بدنی که مدبر اوست و با و تعلق دارد و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر

دارد عاجز است چگونه جرأت میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید پس در این باید بنحوی که خدا در

قرآن مجید فرموده و حضرت رسول و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در خطبه‌های بلیغه

و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید و بعد از آن از راه عبادت و بندگی زیادتی هدایت را

طلب نماید و بعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره نمی بخشد چنانچه در حدیث معتبر

از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله منقولست که در خلق خدا بغیر حیرانی ثمره نمی بخشد و در حدیث

دیگر فرمود که در هرچه خواهید سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام منقولست در تفسیر آیه کریمه وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّکَ المُنتَهیٰ فرمود که یعنی چون سخن بخدا منتهی شد

سخن باز ایستید و در حدیث معتبر دیگر فرمود که زنهار که تفکر در خدا نکنید و لیکن اگر خواهید نظر کنید

و تفکر نمائید در عظمت خلقتش و منقولست که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدند از توحید

خداشناسی فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در آخر الزمان جماعت متعمق مدقق بهم خواهند رسید لهذا

سوره قل هو الله احد و آیات سوره حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند و کسی که زیاده ازین تفکر

نماید هلاک میشود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اوصیا و ائمه درهای الهی اند

که از راه متابعت ایشان بخدا میتوان رسید و اگر نه ایشان بودند خدا را نمیتوان شناخت و بایشان خدا حجت

خود را بر خلق تمام کرده و درین باب احادیث بسیار وارد شده و اکثر اهل عالم را شیطان ازین راه فریب داده که

دست از فرموده خدا و رسول و ائمه برداشته اند و بعقلهای ضعیف اعتماد نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی

شناخته اند و باعتقاد خود و همه خطا کرده اند آخر تفکر نمی نمایند و اگر عقل مستقل میبود در [illegible]

بسیار از متکلمین و حکما همه از اهل عقل‌اند چرا در این باب در مذهب با این دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانچه
جمعی از متکلمین بعقل سخیف خویش خدا را جسم دانسته اند و میگویند نوریست از تابش شمس میدرخشد و بعضی
از صوفیه اهل سنت بعضی ایشان خدا را بصورت پسر ساده میدانند و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفید میدانند
و بعضی خدا را جسم بزرگی میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان
و اکثر نصاری بحلول خدا قایل شده اند در اشیا نصاری در خصوص عیسی قایل شده اند و صوفیه حلولیه
در جمیع چیزها و خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان را بکفر یاد نموده که
بخدا چنین نسبتی میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند بامری قبیح تر و شنیع تر
قایل شده اند که آن اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی
ندارد و همین اوست که بصورتهای مختلف بر آمده گاه بصورت زید ظهور میکند و گاه بصورت عمرو
و گاه بصورت سگ و گربه و گاه بصورت قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار از آن
ظاهر میشود و بغیر دریا دیگر چیزی نیست که جهان موجهای این دریاست   موج دریا یکیست غیر کجاست
و ماهیات ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود
تصریح بامثال این کفرها و مزخرفات نموده اند و جمعی از کفار و ملاحده هند بعینه همین اعتقاد دارند
و کتاب جوک که براهمه ایشان نوشته‌اند در عقاید فاسده خود مشتمل بر همین مزخرفاتست و لهذا
جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند آن کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتابهای شیعه
بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که باید همه کس آن را داشته باشد و بعضی از
شیعیان بیچاره را گمان اینست که ایشان از اهل حق اند و بهترین عالمیانند بنادانی سخنان ایشان را
میخوانند و کافر میشوند و گمان ایشان اینکه هر که صوفیست البته مذهب او حق است و آنچه گفته اند
از جانب خدا گفته اند نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخذول
بودند اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند و پاره از ایشان در لباس
تصوف بودند و پاره در لباس علما چنانچه اکثر علما که کتابهای ایشان در میان است کافر بوده اند

کفته اند

کننده عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب حق ماندند همچنین صوفیه اکثر
ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم و امثال آن از عقاید فاسده
در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت را در کتابهای خود ذکر کرده اند و اگر
ابوحنیفه در کتاب خود ذکر میکند که فلان نماز را میباید کرد قبول نمیکنند و اگر از سفیان ثوری ملعون بایشان میرسد
میکنند با آنکه سفیان از ابوحنیفه بدتر بود چنانچه کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من روزی
از مسجد بیرون می آمدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفته و رو بخانه
کعبه کردند و فرمودند که مردم مامور شده اند از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف کنند و بنزد ما آیند
و ولایت خود را بر ما عرض نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید که وَاِنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً
ثُمَّ اهْتَدی که ترجمه اش اینست که آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و هدایت
بیابد پس حضرت اشاره بسینه خود فرمودند که مراد هدایت بولایت و امامت ماست پس فرمود که ای سدیر
میخواهی تو بنمایم راه زنان و صنع کنندگان دین خدا را و نظر فرمود بسوی ابوحنیفه و سفیان ثوری و ایشان
حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان راه زنان دین خدایند که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند
و نه بکتابهای خدا عمل مینمایند اگر این احادیث اخابث و بدترین کفار در خانهای خود بنشینند و مردم را
گمراه نکنند و مردم بسوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر
دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت که بیا برویم بنزد جعفر بن
محمد و با او رفتم و وقتی رسیدم که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت که یا ابا عبدالله خبر ده ما را
بخطبه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد خیف خواندند حضرت فرمود که بگذار بروم که کاری
دارم و چون بر گردم نقل کنم گفت بحق خویشی که به پیغمبر داری که مرا حدیثی بگو حضرت فرود آمدند و سفیان
دوات و قلمی طلبید حضرت فرمود و او نوشت و بار دیگر بر حضرت عرض کرد و حضرت سوار شدند و من و سفیان
روانه شدیم در راه باو گفتم که باش که من در این حدیث نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حضرت حقی بر
گردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نمیشود گفت بچه چیز گفتم در این حدیث که نوشتی که حضرت پیغمبر فرموده که سه

چه دولست که هرکه آثار او اخته باشد دل او کینه بهم نمیرساند یا خیانت در دل او راه نمی یابد عمل را برای خدا اخلاص
کردانیدن و خواه امامان مسلمانان بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن این امامان که متابعت و خیرخواه ایشان
واجب است کیستند معاویه و یزید و مروان بن الحکم و این ملاعین اند که گواهی ایشان هم قبول نمیتوان کرد
و نماز با ایشان نمیتوان کرد و ملازم جماعت مسلمانان که میباید بود کدام جماعتند مرجیه مراد است که میگویند
که هرکه نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل
و میکائیل است یا مراد قدریه است که میگویند که خدا هرچه میخواهد نمیتواند کرد و شیطان هرچه خواهد میتواند
کرد یا خوارج مراد است علی بن ابی طالب را کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر ایشان از گمراهان پس گفت شیعه
و ائمه ایشان چه میگویند گفتم که علی بن ابی طالب والله امامی است که برما واجب است خیرخواهی او و ملازمت
جماعت اهل بیت او و چون این را شنید حدیث را گرفت و پاره کرد و گفت این را بکسی نقل مکن و مطلق این چنین
کفری و انکار حقی از ابوحنیفه هم صادر نشد با آنکه او و اتباعش دعوای خلافت نفس و ترک دنیا [illegible]
و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد و باین جهالت و نادانی که در میان شیعیان
شایع کرده رخنهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسیده و محیی الدین که از رؤسای ایشانست در فصوص
الحکم میگوید که ما وصف حق بهیچ وصف نکردیم الا ماعین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود از برای
ما میفرمود پس هرگاه که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده باشیم و هرگاه که او مشاهده ما میکند مشاهده
خود کرده باشد و در جای دیگر ترجیح میدهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم الولایه میگوید
و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی مینماید و در فتوحات میگوید که سُبحانَ مَنْ أظْهَرَ الأشْیاءَ وَهُوَ
عَیْنُها یعنی منزه خداوندی که چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیزهاست و در جای دیگر از فصوص الحکم خدا نسبت
بنوح علیه السلام میدهد که او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق دریای معرفت
شدند اگر ایشان را نوح از آن دریا بکناری آورد از درجه بلندی بدرجه پستی می آمدند و مکر کرد در [illegible]
میگوید که [illegible] هیچ مذهب مکن و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن
که [illegible] آنها انکار میکنی از خدای خود را انکار کرده و خدا در همه چیز الهی است و میگوید که خدا [illegible]

برکوسالار نوشته

هر که ساله پرستان مسلط نکرده اید آنچنانچه موسی را مسلط کرده اید تا آنکه حق تعالی در جمیع صور معبود

شود و لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشدند مکو بید که نصاری برای این کافر شدند که دعوی

اتحاد خدا را در خصوص عیسی کفتند اگر در همه چیز میکفتند عین توحید میبود و در یکی از تذکرهای

ایشان بنظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی کفت اگر از قولش میپرسی اِنَّمَا

اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونَ و اگر از فعلش میپرسی كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و اگر از صفاتش میپرسی

هُوَ اللهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ و اگر از ذاتش میپرسی لَيْسَ

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و ازین باب کلمات که موجب کفر و الحاد ست در کتب ایشان

بسیار است ای عزیزان بانصاف نظر نمایید که نسبت بذات مقدس خدا این قسم نسبتها رواست

و هرگز از پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که پیشوایان دین شمایند این قسم سخنان صادر

شده یا باصحاب خود راه اینقسم جراتها داده اند خداوند عالمیان اینقدر مذمت میفرماید نصاری را

که ایشان کافر شدند باین عقاید فاسده و جمعی نزد حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمدند و چنین

ذات شریف را کفتند که تو خدای حضرت ایشانرا در چاهها کرده و از دود کشته و کاه چنین ذاتی را که

نسبت بالوهیت نتوان داد و العیاذ بالله چون در هر سنگ و کلوخ چنین امیرا قایل توان شد که تو

عین خدای کرا عبادت میکنی و چرا عبادت میکنی و از این جهت است که اکثر ایشانرا اعتقاد اینست

که چون اینمعنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و عبادت بنا بر توهم مغایرت است و باین معنی بر کرده

و تاویل کرده اند این آیه را که وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ یعنی عبادت کن خداوند خود را تا ترا مرك

در رسد ایشان یقین را بمعنی یقین بوحدت موجود بوده اند چنانچه علامه حلی علیه الرحمة والرضوان

در کتاب کشف الحق و نهج الصدق فرموده است که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده است زیرا که معلوم

چیزی که در چیزی حلول کند محتاج به محلش میباشد بدیهیست که خدا بغیر محتاج نیست و محتاج بغیر

ممکن است پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه اهل سنت باین قایل شده اند و

تجویز کرده اند که خدا که در بدن عارفان حلول کند ببین این مشایخ را که بترویج بقیها ایشان تبعیت شده

چه اعتقاد در باب خداوند خود دارند و گاهی حلول بر خدا تجویز میکنند و گاهی خدا را باتحاد نسبت میکنند و عبادت ایشان
رقص کردن و دست بر هم زدن و غنا و خوانندگی کردن و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار در این اعمال که
وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً یعنی نبود نماز یا دعای مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن
و دست بر دست زدن و چه غفلت و گمراهی از این بالاتر میباشد که کسی تبرک جوید بجماعتی که عبادت کنند خدا را
بعبادتی که خدا کفار را بر آن عیب کرده بلی دیده ظاهر ایشان کور نیست دیده دل ایشان کور است و من دیدم جماعتی
از صوفیه را در حرم روضه حضرت امام حسین صلوات الله علیه که ایشان نماز شام گذارند بغیر یک نفر از ایشان
که او نماز نکرده نشسته بود بعد از ساعتی آنجماعت نماز خفتن را کردند و آن شخص نکرد از یکی از ایشان سوال
کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفت او چه احتیاج دارد بنماز او بخدا واصل شده است آیا جایز است که کسی که
بخدا واصل شد میان خود و خدا حاجتی قرار دهد و نماز حاجب است میان بنده و خدا پس نگاه کن ای عاقل و تفکر نما
در حال اینجماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا آنست که دانستی که عبادت ایشان آنست که گفتم و عذر ایشان را
در ترک نماز شنیدی و با این اعتقادات و اعمال ایشان را از ابدال میدانند با اینکه جاهل ترین حمقا اند تا اینجا
ترجمه کلام علامه رضوان الله علیه بود در این زمان نیز بسیاری از این مزخرفات از ایشان میشنوم و این
مضامین را در شعرهای عاشقانه بسته‌اند بدست خلقی چند داده‌اند که ایشان خوانند و دست بر هم زنند و فریاد
کنند و بدعتی چند که ان شاء الله بعد از این بیان خواهد شد و عبادتش نام نهند آخر چرا بخود رحم نمیکنی و دین
خود که مایه سعادت ابدی تست در معرض چنین مخاطره میگذاری که بیک احتمال نجات داشته باشی و بصد هزار
احتمال مستحق خلود در جهنم باشی اگر کسی ترا گوید که چاهی سر پوشیده در راهی هست اگر چه اعتماد بر سخن قایل
نداشته باشی بآن راه نمیروی و از راه بحفظ میروی و تو دعوای تشیع میکنی و سخن پیشوایان تو در میان است و جمیع
آثار ایشان معلوم است پیروی از ایشان بهتر میخواهی و مرشدی بهتر از ایشان میطلبی خدا پیغمبر فرستاده و فرموده
کما قال مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه پیغمبر از برای شما آورد عمل نمایید و آنچه
شما را از آن نهی فرموده ترک نمایید و پیغمبر گفت که من از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم
که تمسک بآنها جوئید و متابعت ایشان نمایید که هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی اهل بیت من و این

میان
از هم جدا نمیشوند تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهل بیت میدانند و اهل بیت فرمودند که ما که
شما میرویم احادیث ما در میان است رجوع بر احادیث ما کنید پس چه تقصیر در میان احکام اصول و فروع دین ترک کرده که
حدیث
تو رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و در کلام ایشان نظر نمیکنی اگر تو عمل نمای بهمان حدیث آنچه پیغمبر تو در
برای ابوذر بیان فرموده تو را بس است امید که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را براه خود هدایت نماید و ما
و را
جمیع شیعیان را بر صراط المستقیم متابعت اهل بیت درست بدارد بمحمد و آله الطاهرین ... بیان آنکه
معرفت
مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان میباشد چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه
ذکر کرده است که مراتب معرفت خدا بلا تشبیه مثل مراتب معرفت آتش است و اول مرتبه معرفت آتش آنست
که شنیده شود که چیزی میباشد که هر چیز را که در آن می افکنی آنرا میسوزاند و فانی میگرداند و هرچه محاذی آن
واقع شد اثری در آن ظاهر میگردد و هرچند از او اخذ مینمای کم نمیشود و همچنین موجودی را آتش میگویند
و نظیر این معرفت در معرفت خدا معرفت جماعتی است که دین خود را تقلید بدانند و از راه دلیلی ندانند
چیزی
و مرتبه بالاتر از این مرتبه کسی است که دود آتش باو رسیده اما آتش را ندیده و میگوید که این دود البته از
حاصل شده و هر اثری موثری میخواهد پس آتشی هست که این دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در معرفت
باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم مینمایند بر وجود صانع
و مرتبه از این بالاتر مرتبه کسی است که نزدیک آتش شده و حرارت آتش باو میرسد و نور آتش بر
چیزها تابیده چیزها را بآن نور می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مومنان خاص است که دلهای
ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیده یقین آثار صفات کمالیه الهی را مشاهده مینمایند و مرتبه
ازین بالاتر مرتبه کسی است که در میان آتش باشد و آثار آتش بر و ظاهر گردیده باشد و این در مراتب
معرفت الهی اعلای درجات معرفت است که تعبیر از آن بفنای فی الله میکنند و حصول اینمعنی بکثرت عبادات
الله
و ریاضات میشود چنانچه منقول است از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی
علیه و آله فرمود که خدا وند عالمیان میفرماید که کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خوار کرداند
چنانست که با من محاربه کرده و تقرب نمیجوید بسوی من بنده بچیزی که نزد من دوست تر و پسندیده تر باشد

او را با عبادتی که بر او واجب گردانیده ام و بعد از نوافل تقرب بجوید بمن بنوافل و سنتها تا بمرتبه که من او را دوست
میدارم پس چون او را دوست داشتم گوش اویم که بآن گوش میشنود و دیده اویم که بآن دیده می بیند و زبان اویم
که بآن زبان سخن میگوید و دست اویم که بآن کارها میکند اگر مرا بخواند او را اجابت مینمایم و دعای او را رد
نمیکنم و اگر از من سؤالی نماید با او عطا میکنم و در هیچ چیز آنقدر تردد ندارم مانند تردد که در قبض روح بنده مؤمن
خود دارم او مرگ را نمیخواهد و من آزردگی او را نمیخواهم بدانکه این مرتبه آخر مرتبه بسیار نازکست و این باعث لغزش
جماعت شده است که بآن معنی باطل که گذشت قایل شده اند و گاهی باین حدیث نیز استدلال میکنند و این
خطای محض است زیرا که آن معنی که ایشان دعوی مینمایند خصوصیتی بجاهل و کامل و انسان و غیر آن ندارد
و آن معنی بحقیقه از برای همه چیز حاصل میدانند و این حدیث قدسی ظاهر است که این معنی است که بعد از
عبادات و نوافل حاصل میشود و مجملی از معانی حق این حدیث شریف را برای تو بیان میکنم که تا فریب اهل باطل را
نخوری و اگرنه عبارات حق بسیار است که موهم معنی باطل میباشد کسی که قانون شرع و عقل را در دست
دارد و انس بکلام اهل بیت علیهم السلام بهم رسانیده معانی اینها را میفهمد بدانکه یک معنی این حدیث آنست
که کسی که در مقام محبت کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر گردید و جمیع اعضا و جوارح او سرایت
نمود در دیده اش نوری دیگر بهم میرسد و در گوش شنوای دیگر بهم میرسد و در جمیع قوی و اعضا بیتش قوتی
دیگر حاصل میشود چنانچه سابقا اشاره باین مرتبه کردیم و در این مرتبه چون همگی منظورش محبوب خود است
در همه چیز نظر میکند او را در آن چیز می بیند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس گویا او را دیده و آثار
صنع او را و آثار علم او را و آثار کمالات او را که در آن چیز ظاهر کرده می بیند و اگر چیزی را میشنود و اگر دستش
حرکت میکند در خدمت دوست حرکت میکند و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و نزدیک باین معنی در عشق مجازی نیز
حاصل میشود و علاء الدوله سمنانی نیز گفته است که معنی وحدت موجود را از این مرتبه اشتباه کرده اند
و عین کفر است و من نیز این اشتباه را کردم و توبه کردم و ظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول و
اتحاد نیست و کفر نیست و ممکن است که مراد الهی در این حدیث قدسی این معنی باشد یعنی باین مرتبه که رسید
من دیده اویم یعنی بغیر آثار صنع من و چیزی که رضای من در آن باشد چیزی نمی بیند و بغیر رضای من چیزی نمیشنود

و مرادات نفس امّاره او برطرف میشود و مرادات مرا بر مرادات خود اختیار میکند و بعضی گفته اند که مراد اینست که چون اعضا و جوارح آدمی نزد اینکس عزیز و گرامی میباشد و بمرتبهٔ محبت بمرتبهٔ میرسد که مرا بر اینها ترجیح میدهد و قوای اینها را در راه رضای من فانی میسازد و باین نظر اردوین معنی دیگر ازین دقیق تر هست که ذکر میکنیم و از خدا میطلبم که در نظر اهل بیان و احوال بصیرتان بمعنی باطلی مشتبه نشود وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی در خلقت انسانی قوی و شهوات بسیار مقرر فرموده چنانچه سابقاً مذکور شده و امر فرموده که اینها را در رضای او صرف نماید و وعده فرموده بمقتضای قُلْ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ که آنچه را در راه او صرف نمایند عوض کرامت فرماید که مشابهتی بآن اول نداشته باشد چنانچه خداوند عالمیان مالی بتو کرامت فرموده که دائم در معرض زوالست و ممکنست که یک شب باتشی بسوزد یا بدزدی از دست تو بیرون رود و فرموده است که این را در راه من انفاق کن که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که آنرا زوال نباشد و اضعاف مضاعفه آن چیزی باشد که داده و بمردن و آفتهای دیگر از تو جدا نشود و یکقدر عزتی بتو داده بعاریت و بمقتضای لاَ یَخَافُوْنَ فِی اللّٰهِ لَوْمَةَ لاَئِمٍ از تو خواسته که در راه او صرف نمای و چون کارهای حق منافی طریقه و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر اهل عالم بباطل مایلست پس کسی که مرد اند از این اعتبار باطل بگذرد و حق را موافق رضای الهی بعمل آورد خدا بعوض او را عزتی کرامت فرماید که مشابهتی بکرامت اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانچه از احوال ابوذر پارهٔ معلوم شد که عثمان و اتباع او که عزت نزد او طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند ابوذر که مردانه از آن اعتبار گذشت تا قیامت بر او صلوات میفرستند و ذکر اسمش را شرف میدانند قطع نظر از کرامت ابدی آخرت و یزید پلید را که نان این بود که خود را عزیز میکند و صفت امام حسین علیه السلام را ذلیل میکرد اند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد کرد و نام امام حسین صلوات الله علیه تا قیامت بر منابر بشرف خوانده میشود و پادشاهان عالم جبین بر آستانه اش میسایند و نان [illegible] را بر دیده میکشند و خداوند عالمیان یکقدر قوت بهر کس کرامت فرموده که بآن قوت قدری از کارها میتوانند کرد جمعی که این قوت را ضبط کرده اند و در راه او صرف نکرده اند در اندک وقتی این ناقص میشود و بمرتبهٔ یا بکلی زایل [illegible] و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بزرگوار آنکه او را متابعت نمودند و در مشیا و مات [illegible]

این قوتها را مرتبه بنونند خدا قوتی که با ایشان کرامت فرموده که فوق قوت بشریت چنانچه فرموده که در خیبر را بقوت جسمانی نکندم بقوت ربانی کندم و در آن قوت اگر دست را حرکت دهد اگر متوجه شود آسمان و زمین را بر یکدیگر میتواند زد و جمیع عالم مطیع او میند و این قوة بردن بر طرف نمیشود و زنده و مرده ایشان یک حکم دارند بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول امری که اراده میکرد بقوت خود آنکار را میکرد اکنون مقارن اراده او خدا قدرت خود را در مرادات او بکار میفرماید و چون از برای خدا از سر ارادت خود گذشته خدا ارادت او را در قلب او القا مینماید و خدا مدبر امور او میشود و اشاره باین معنی است آنچه در آن حدیث مشهور وارد شده است که دل مؤمن در میان دو انگشت است از انگشتهای الهی که کنایه از قدرت است بهر طرف که میخواهد میگرداند و موافق حدیث معتبر و آیه وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ که در سوره هل اتی در شان اهل بیت نازل شده باین معنی تعبیر نموده اند یعنی در این مرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود مگر بچیزی که مشیت الهی بآن متعلق گردد و همچنین هر که نور دیده خود را که لمعه ایست در راه دوست و بیرون نگرد از اینکه بیجاری که میکنم چشم ضعیف میشود یا در نظر بد بهارا اراده دوست را ملاحظه کرد و از اراده خود گذشت خدا نوری بدین چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و معانی و امور غیبیه را بآن نور میبیند و آن زوال ندارد چنانچه فرموده اِتَّقُوْا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُوْرِ اللّٰهِ بپرهیزید از فراست مؤمن که او بنور خدای در چیزها نظر مینماید و همچنین بمقتضای اَمْ لَهُمْ اٰذَانٌ لَا يَسْمَعُوْنَ بِهَا آنچه میشنوید چیزی چند میشنوند که دیگران از آنها کرند و نمیشنوند و بمقتضای فَتَحَ اللّٰهُ يَنَابِيْعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلٰى لِسَانِهِ چشمه‌ها حکمت و معرفت از دل ایشان بر زبانشان جاری میشود که خود هم خبر ندارند و این چشمه چنانچه بر دیگران میریزد بر خودشان هم فایض میکردد و همه یکبارگی یا بند و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاریست و چون سرچشمه اش نامتناهیست نهایت ندارد و در این مقام سخن بسیار نازک میشود و زیاده از این نمیتوان گفت و اگر بلطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد معنی آن حدیث را درست می‌فهمی که من بنای او و بیم و من شنوای اویم چه معنی دارد و در اخبار دیگر که باین عبارت واقع شده است که بِیْ يَسْمَعُ وَبِیْ يُبْصِرُ وَبِیْ يَمْشِیْ وَبِیْ يَنْطِقُ یعنی چون باین مرتبه رسید بمن می‌شنود و بمن می‌بیند و بمن راه

میرود و این سخن میگویند یعنی جمیع این امور را باستعانت و قوت و توفیق من بجای آورد و از اینجا معلوم
شد که اینمعنی مخصوص مقربانست و آن معنی باطل که ایشان میگویند در هر خس و خاشاکی میباشد
و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی تخلق باخلاق الهی را میتوانی فهمید و تشبیهی که
بعضی کرده اند بلا تشبیه از بابت آهنی میشود که در میان آتش سرخ کرده اند گمان میکنی که آتش است
اما آتش نیست برنگ آتش برآمده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود صفتی چند برو فایض ساخته
که یک نوع آشنای بآنصفات بهم رسانیده هرچند علم تو همه جهلست اما کمالیکه او دارد از پرتو علم
کیست و از که این علم بتو رسیده ذرهٔ از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما را عاجز و ش آورده و ذرهٔ
از قدرت اوست که به پادشاهان عالم داده کوس لِمَنِ الْمُلْک میزنند و قطرهٔ از بحر کمالات
اوست که جمیع عالمیان بآن دعوای کمال میکنند و لیکن کمالات انسانی دو جهت کمالی میدارد و
جهة نقص و عجز میدارد جهت کمالش از اوست و جهت نقصانش از خود است زیاده ازین بیان
اینمقام گنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را از وسواس شیاطین جن و انس نجات بخشد و بعین الحیوة
تحقیق حق برساند بحق محمد و اهلبیت او صلوات الله علیهم اجمعین بدانکه از جمله
چیزهای که این کلمات معجز آیات نبوی بر آن دلالت دارد حدوث عالم است چنانچه فرمود که اول است
پیش از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی پیش از او تواند بود یا آنکه زمان موجودی نیست
که اولیت بآن اعتبار باشد تا آنکه لازم آید که آن زمان بر او سابق باشد و تحقیق معنی اولیت و سبق
الهی درین مقام مناسب نیست و لیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیان است زمان وجودش
از طرف ازل متناهیست که چند هزار سال است وجود شان زمان اولی دارد و خداوند عالمیان
قدیم است و وجود او را اولی و نهایتی نیست و حدوث عالم باینمعنی اجماعی جمیع اهل دیانت و هر
که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند باینمعنی قایل بوده اند و آیات بسیار بر اینمعنی دلالت دارد
و اخبار بر اینمعنی متواتر است و جمعی از حکما که به پیغمبری و شریعتی قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقلهای ناقص
خود میگذاشتند بقدم عالم قایل بوده اند و بعقول قدیمه قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و

سهرا قدیم می‌دانند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبر آنست و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنیست زیرا
ایشان را اعتقاد اینست که هر چیز که قدیم است عدم بر او محال است و هیولی و صورت افلاک را قدیم میدانند
و میباید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و حال آنکه حق تعالی در سوره انشقاق
و انفطار و غیر آنها از مواقع بسیار میفرماید که در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید و شق خواهد شد
پیچیده خواهد شد بنحوی که کاغذ را بر هم پیچند و کواکب از یکدیگر خواهند پاشید و عبارت فاطر که در قرآن
و در این حدیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد زیرا که در لغت فطر اختراع کردن و از نو پدید آوردن است
و ایشان میگویند که هر چیز که هست مسبوق بماده ایست که قبل از آن میباشد و تفصیل این سخن در این مقام
گنجایش ندارد   در تحقیق معنی فرد است بدانکه فرد و وتر و واحد که در اسماء الهی وارد شده بحسب معنی
نزدیکند بیکدیگر و فردیت مشتمل است بر دو معنی که اذعان بهر دو واجب است اول یگانه بودن در الهیت که در خدائی
شریکی ندارد چنانچه کفار قریش بتان را شریک خدا میدانستند و بعضی از نصاری عیسی و مریم را شریک او میدانستند
و گبران بنور و ظلمت قایلند و این معنی کفر است و بطلان آن در آیات و اخبار و براهین قاطعه وارد شده و عقل هم
حکم میکند که اینچنین نظامی با این نسق بیک شخص منسوب میباید باشد و اگر خدای دیگر العیاذ بالله می بود باید
که خلق را از شناخت خود محروم نکرده اند و چنانچه این خداوند پیغمبران و کتابها فرستاده و خود را بمردم شناسانیده
میبایست که او نیز بفرستد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باین معنی اشاره فرموده با آنکه در این باب
اخبار خدا و رسول و ائمه که صدق و حقیت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب مبرا اند کافی است
یگانه بودن در ذات و صفات است یعنی بسیط است و او را اجزا بهیچ نحو نیست و جزو بر دو قسم است جزو خارجی
و جزوی ذهنی و جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شیئی باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا باشد از وجود کل مثل
دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین و اینچنین جزوی بر کل محمول نمیشود و نمیتوان گفت
که انسان دست او است یا چشم او است یا سکنجبین عسل است یا سرکه است و جزو ذهنی آنست که داخل در ماهیت
شیئی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل و لیکن عقل تحلیل نماید آنرا
باین دو جزو مثل حیوان ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود خارجی با انسان متحدند اما عقل ماهیت انسان را

بعد از تعقل این دو جزء و تحلیل میدهد و این جزوی محمول میشود بر کل و لهذا میتوان گفت که انسان حیوانست و انسان
ناطقست و بدلایل عقلی و نقلی ثابت کردیم که این هر دو قسم جزء در باب خدا محالست و اگر نه احتیاج او لازم می آید
و آن محالست و تعدد واجب الوجود لازم می آید و آن ممتنع است و معنی فرد بودن مشتمل بر توحید صفات هم هست
و آنرا نیز اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانچه ممکنات صفتی میدارند و ذاتی و بآن
صفت متصف میشود و ذات ایشان مثلا زید ذاتی میدارد و علمی جدا از ذات میدارد و بآن علم متصف میشود و بسبب
آن او را عالم میگویند و همچنین صفت قادر است بقدرتی که خدا در او ایجاد کرده و همچنین سایر صفات و خداوند عالمیان صفات
مقدس او عین ذات است و اصل ذات قایم مقام جمیع صفاتست و چنانچه ما چیزها را بعلم میدانیم او باصل ذات
میداند و ما کارها را بقدرت میکنیم او باصل ذات میکند و موجود بودن ما بوجودیست زاید بر ذات و وجود او
عین ذاتست و باصل ذات موجود است و لهذا عدم او ممتنع است و اگر صفات زایده داشته باشد در کمالش محتاج
بغیر خواهد بود و آن صفاتش نیز واجب الوجود و قدیم خواهند بود و شریک او خواهند بود و چنانچه از حضرت
امیر المؤمنین و امام موسی و امام رضا صلوات الله علیهم بطرق متعدده منقولست که اول دین معرفت حق تعالی
و کمال معرفت او اقرار بیگانگی اوست و کمال توحید و اقرار بیگانگی او نفی کردن صفات زایده است از و زیرا که
صفتی که اثبات میکنی آن صفت گواهی میدهد که غیر موصوفست و موصوف گواهی میدهد که غیر صفت است
و هر دو گواهی میدهند بر حدوث و ازلی بودن با حدوث منافات دارد زیرا که ازلی واجب الوجود می باشد و دو واجب الوجود
محالست پس کسی که خواهد خدا را بکنه وصف کند حدی از برایش قرار خواهد داد و کسی که از برای او حد
قرار دهد او را بعدد در آورده است و دو جزء از برای او قرار داده و جزء داشتن منافات با ازلیت او دارد پس
کسی که پرسد که خدا چه کیفیت دارد صفات زایده و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست
و کسی که پرسد که خدا در کجاست مکانی از برایش اثبات کرده است و او را مکانی نیست و کسی که پرسد که بر روی چه
[illegible] کجاست چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده و این کفر است و کسی که پرسد که پس در کجاست خدا را
اختصاص بمکانی داده و حال آنکه مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده عالم بوده در هر مکانی
که هیچ مخلوقی نبود و قادر بر خلق بوده در وقتی که هیچ مخلوقی نبود و هیچ [illegible] داشت [illegible] مکانی که هیچ

بود و خداوند ما را چنین وصف میباید کرد و از زبانه از آنست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و بستایند معتبر

از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بعد از فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطبه فرمودند

که مضمون بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندی را سزاست که عقلها را عاجز کرده است از آنکه بتعبیر هستی دریابند

او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا ذات او را تعقل نمایند زیرا که محالست که او را شبیهی و مانندی

بوده باشد که از راه مشابهت بذات ممکنات و صفات او توانند برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذات

نیست که اجزای مختلفه داشته باشد و تبعض در او نمیباشد که تعدد در صفات او بهم رسد و دور است از آ

بدوری مکانی بلکه بکمال و تنزه و مستولی و متمکن است بر جمیع اشیا نه باینکه در میان اشیا و ممزوج با آنها

باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالم است جمیع اشیا نه بسبب آلتی که بدون آن آلت علم نتواند

داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میان او و معلومش علمی واسطه نیست بغیر ذاتش اگر گویند

که بود همیشه نه این معنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه تاویل ازلیت وجود است یعنی وجوب وجود

و اگر گویند که هرگز بر طرف نمیشود نه این معنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تاویلش اینست

که عدم بر او محالست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که خداوند قدیم واحد است

و صمد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است احدی المعنی است و معانی کثیره مختلفه در او نیست از جهة تعدد

در ذات و صفات راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا میشنود بغیر آنچه بآن می بیند

و می بیند بغیر آنچه بآن میشنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خدا

عالمیان میشنود بهمان چیز که بآن می بیند بهمان چیز که بآن میشنود یعنی همه بذاتست و عضوی و جارحه

و آلتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد

با خدا خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و

قادر و توانا و شنوا و زنده و بینا بوده بذات خود و نه بچیزی دیگر و بلند مرتبه است و منزه است از آنچه

کافران و تشبیه کنندگان میگویند بلندی بسیار و ایضاً منقولست که اعرابی در وقت جنگ جمل بخدمت

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و از معنی احدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند و اعتراض نمودند

که مگر نمی‌بینی که حضرت در میان جدال و قتال است با این جماعت که عرصهٔ خاطر جمع سؤال ایشان نیست حضرت گفت که او را بگذارید
که ما این قتال برای این میکنیم که مردم را اقرار بیگانگی خدا در آوریم الحال که او می‌پرسد بگذارید تا بفهمد پس
متوجه اعرابی شده فرمود که ای اعرابی اینکه میگویی که خدا واحد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محال است
و دو معنی بر او ثابت است اما آن دو معنی که بر او روا نیست یکی آنکه گویی خدا واحد است یعنی یکمین است
این دلالت برین دارد که خدای دوّمی هست که آن یکمین اوست و این کفر و اثبات شریکست برای خدا و بمنزلهٔ
قول نصاری است که خدا را سیّمین خدایان میگفتند و معنی دیگر اینکه گویی که او واحد است از یک جنسی چنانچه
میگویند که زید واحد است از افراد انسان و این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیت و نوع
ثابت مینمای و اما آن دو وجه که در خدا ثابت است یکی آنکه واحد است یعنی یگانه است در کمالات و شبیه
و مانند و شریکی ندارد چنانچه میگویند فلان شخص یگانهٔ دهر است و این معنی از برای خدا ثابت است و معنی
دیگر آنکه او واحد المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود خارجی و نه در عقل و نه در وهم و خداوند
ما چنین است و این معنی برای او ثابت است و در این مضامین احادیث بسیار است ای عزیز به بین که
آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و علما و عقلا فکر کرده اند و بعد از صد هزار خطا بیک معنی یا در
حق راه برده اند ائمه تو در یک خطبه و یک حدیث اضعاف آنرا برای تو بیان کرده اند وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ
لَا یَعْقِلُونَ حق تعالی باقی است و فنا و عدم بر او محال است و بقای او غایتی ندارد و بیان آیه
سابقا ذکر شد و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس این صفت
بخدا اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بر یک صفت
و حالت است و هیچ تغیر در او نیست و بقای دیگران با انواع تغیرات و تبدلات است چنانچه منقولست که عبد الله
بن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ و گفت که اوّل را
دانستم بیان معنی آخر بفرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر اینکه کهنه میشود و متغیر میگردد و در او
زوالی در او راه می‌یابد و از رنگی برنگی متغیر میشود و نقصان و زیادتی بر آن طاری میشود مگر خداوند عالم
که همیشه واحد و یگانه است و بر یک حال بوده و همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلف بر او وارد نمیشود

چنانچه بر دیگران میشود مثل آدمی که یک مرتبه خاکست و یک مرتبه گوشت و خون است و یک مرتبه استخوان
پوسیده است و مانند خرما که یک مرتبه غوره است و یک مرتبه رطبست پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود
و خدا بر خلاف اینهاست ... این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر آنکه
خدا آفریننده آسمان و زمین است این قول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه رحمة الله علیه
بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که چه میفرمائید
در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دینش را به پیغمبر تفویض نموده و فرموده آنچه پیغمبر بسوی شما
بیاورد اخذ نمایید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و روزی دادن را باو
نگذاشت بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن میفرماید که آنخداوندی که
شما را خلق کرد پس روزی داد و بعد از آن میمیراند شما را پس زنده میگرداند آیا آن شریکها که از برای خدا
قایل میشوید هیچ یک از این کارها را میتوانند کرد منزه و متعال است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند
و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم از حال غالیان که ائمه
را خدا میدانند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را بائمه گذاشته است حضرت فرمود که غلاة کافرند و مفوضه
مشرکند با ایشان همنشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد یا مصاحبی کند یا دختر
بایشان بدهد یا ایشانرا امین گرداند بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان بنماید یا اعانت ایشان کند به یک کلمه
از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی ما اهل بیت بیرون میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است
که هر که گمان کند که خدا امر خلق کردن و روزی دادنرا بائمه گذاشته بتفویض قایل شده است و هر که
بتفویض قایل شود مشرکست و شریک از برای خدا قایل شده و در کتاب احتجاجات از علی بن احمد قمی
مرویست که گفت که اختلاف در میان شیعه واقع در این که آیا خدا امر خلق و رزق را بائمه تفویض
نموده است یا نه جمعی گفته اند که این محال است و بر خدا جایز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام
قادر نیست و جماعتی گفتند که خدا ائمه علیهم السلام را قادر کردانیده و این امر را با ایشان تفویض
نموده پس ایشان خلق را آفریدند و روزی میدهند پس رفتند بنزد محمد بن عثمان عمروی که وکیل حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه بود

صاحب الامر صلوات الله علیه بود و عریضه در این باب نوشتند حضرت در جواب نوشتند که بدرستی که خدا
خلق کرده است اجسام را و روزیها را قسمت مینماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل او
مانند او نیست و او سمیع و بصیر است اما ائمه علیهم السلام پس ایشان سؤال مینمایند از خدا و خدا اجابت دعای
ایشان مینماید و خلق میکند و از او سوال مینمایند پس سؤال ایشان مردم را روزی میدهد از جهت اجابت
مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان ... بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که آسمانها متصل
بیکدیگر نیست و فاصله هر آسمان پانصد ساله راه است و از هر آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه است و ما بین آسمانها پر است
از ملائکه و قول حکما که بیکدیگر چسبیده اند بعد از قول رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم اعتبار ندارد و باید دانست
که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان دارند و نزول و عروج مینمایند و احادیث در این باب متواتر است و نص قرآن بر این
دلالت دارد و تاویل ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضرورت
دین است و کفر است و هیچ خلقی زیاده از ملائکه نمی باشد و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر ... چنانچه
ابن بابویه بسند معتبر روایت نموده است که از حضرت امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان
بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بزمین بیاید گنجایش او نداشته
باشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز
میشوند بسبب دوری ما بین مفاصلش و حسن ترکیب صورتش و چگونه وصف توان نمود ملکی را که از ما بین دوشش
تا نرمه گوشش هفتصد ساله راه باشد و بعضی از ایشان هست که افق آسمانها را پر میکند و سد مینماید بیک بال
از بالهای خود قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی از ایشان آسمانها تا کمر اوست و بعضی هست که بر روی هوا ایستاده
و زمینها تا زانوی اوست و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را به انگشت ابهامش بریزند گنجایش دارد
و بعضی دیگر هستند که اگر کشتیهای عالم را در آب دیده اش جاری کنند سالهای بسیار جاری خواهد گردید فتبارک
الله احسن الخالقین رب العالمین بعد از ایشان سؤال نموده اند از آنحضرت از کیفیت حجابها که بر بالای آسمانها است
حضرت فرمود که حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی پانصد ساله و از هر حجابی تا حجابی پانصد ساله و حجاب دوم
هفتاد حجاب است که مسافت ... هر دو حجابی مسافت پانصد ساله است و حاجبان و دربانان هر حجابی ...

هزار ملک که تربیت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است دیگر حجابهای هست که فاصله هر حجابی هفتاد هزار
سال راه است و بعد از آن دیگر سرادقات جلالت و آن هفتاد سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد هزار
ملک هست و مابین هر دو سراپرده پانصد سال مسافت است و بعد از آن سرادق دیگر است که سرادق
کبریاست و سرادق عظمت است و سرادق قدس است و سرادق جبروت است و سرادق نور ابیض است
و سرادق وحدانیت است و آن هفتاد هزار سال است و بعد از آن حجاب اعلی است و علی بن ابراهیم از
حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که خداوند عالمیان ملایک را مختلف خلق کرده است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و بر ساقش مروارید بسیار
بود مانند قطره‌های که بر سبزه نشیند و پر کرده بود مابین آسمان و زمین را و فرمود که هرگاه خدا امر
فرماید میکائیل را بر زمین آید پای راست را در آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم و فرمود که
خداوند عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان
اینست که ای خداوندی که الفت داده میان برف و آتش دلهای ما را بر طاعت خود ثابت و فرمود که ملکی
هست مابین نرمه گوشش تا چشمش پانصد سال مسافت است به پرواز مرغ و فرمود که ملائکه نمی‌خورند
و نمی‌آشامند و جماع نمیکنند و بنسیم عرش زندگانی میکنند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند
و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند و بعد از آن فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیشتر از ملک نیست و در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود
می‌آیند و طواف خانه کعبه میکنند دیگر بر سر تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میروند و برو
سلام میکنند دیگر بروضه منوره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌آیند و برو سلام میکنند دیگر بروضه منوره
حضرت امام حسین علیه السلام می‌آیند و در آنجا میمانند چون صبح شود بآسمان میروند و هرگز
فرود نمی‌آیند و روز دیگر هفتاد هزار دیگر هفتاد هزار دیگر می‌آیند و اینها بسند معتبر روایت کرده است
که از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدند که ملائکه بیشترند یا بنی آدم فرمود که بحق خدای
که جانم در دست قدرت اوست که ملائکه خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذره‌های خاک در زمین و آسمان

قدم جائی بلکه نیست مگر اینکه در آن محل ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس مینمایند و در زمین درختی
و کلوخی نیست مگر اینکه نزد آن ملکی هست که موکلست بر آن که احوال آنرا هر روز بر خدا عرض مینماید با آنکه خدا از آن اعلم است
و احوال آن نزد هیچ یک از ملائکه نیستند مگر اینکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت ما اهل بیت و صلوات بر ما و استغفار
مینمایند برای دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا میطلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستد و ابن بابویه
علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که زینب عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و از عظمت خلق الهی پرسید حضرت فرمود که من بعضی را از آن بیان کنم پس
فرمود که این زمین با آنچه بر آنست و آنچه بر روی اوست نزد زمینی که در زیر اوست مانند حلقه ایست در بیابانی
و این هر دو با آنچه در اینهاست و در میان اینهاست نزد زمین سیم مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا زمین هفتم و
بعد از آن این آیه را خواندند که خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یعنی آفرید خدا هفت آسمانرا و از زمین نیز
مثل آنها و هفت زمین با آنچه در میان آنها و بر رویشان هست در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی و آن خروس
یک بالش در مشرق است و یک بالش در مغرب و مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابانی
و مجموع اینها نزد ماهی که اینها بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد دریای تاریک مانند حلقه است
در بیابان و جمیع اینها نزد هوا مثل حلقه ایست در بیابان و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابان اینست که
خدا میفرماید که لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرٰى یعنی مخلوق و مملوک خداست آنچه
در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر ثری است دیگر آنچه در زیر
ثری است خدا میداند و جمیع اینها نزد آسمان اول حلقه ایست در بیابان و همچنین فرمود تا آسمان هفتم و تمام آسمانها
و آنچه در او است نزد دریای مکفوف که از اهل زمین باز داشته اند آنرا مانند حلقه ایست در بیابان پس این آیه را
خواندند وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ یعنی فرو میفرستد تگرگ را از آسمان از کوههائی که در آسمان است
از تگرگ و جمیع اینها نزد حجاب نور مثل حلقه ایست در بیابان و این حجاب هفتاد هزار حجابست که نورش دیده ها را کور
میکند و مجموع اینها نزد هوائی که دلها را حیران کند مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد کرسی مانند
حلقه ایست در بیابان پس این آیه را خواندند وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ یعنی کرسی او آسمانها و زمین را فرا گرفته

بجمیع اینها است و معرفت ذات مقدس الهی است و در بیان پس خواست که الرحمن علی العرش استوی و فرمود که ملائکه

عرش با این عظمت را بدین قول برداشتند لا اله الا الله و لا قوة الا بالله العلی العظیم اعمال نعم و در بیان معنی

لطیف و خبیر بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق مینمایند اول چیزهای بسیار ریزه را که بدیده در نیاید لطیف

میگویند و باین معنی در باب خدا کنایه از تجرد خداست یعنی از حواس جسمانی مبرا است و در مکانی و جهتی نیست

و دیده نمیشود بچشم بلکه بعقل در نمی آید دوم لطیف میگویند و صانع امور لطیفه را میخوانند چنانچه صانعی اگر

چیزهای بسیار ریزه سازد و دقایق در آن صنعت بکار برد که دیگران از و عاجز باشند او را لطیف میگویند

و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است در حیوانات را

که بدیده در نمی آیند و قوی و مشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل حیران میشود سیوم عالم بلطایف و دقایق

لطیف را میگویند و این نیز ظاهر است چهارم مشتق از لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و احسان

و بدانکه خبیر را بر دو معنی اطلاق مینمایند اول آنکه فعیل بمعنی فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور و کنه حقایق

و خفیات و دقایق اشیا دوم آنکه فعیل بمعنی مُفعِل باشد یعنی خبر دهنده و مطلع کرداننده بر حقایق اشیا

و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بحسین بن خالد گفت

که بدانکه خداوند عالمیان قدیم است و قدیم بودن صفتی است که ما را دلالت میکند بر آنکه چیزی پیش از

خدا نبوده و چیزی همراه در وجود ازلی همیشه با او نبوده پس باطل شد گفته کسی که گمان کند که پیش از

خدا همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمیتواند بود و چگونه

خالق چیزی باشد که همیشه با اوست و اگر پیش از و چیزی باشد آن اول او خواهد بود نه خالق بودن

از دوم پس خدای تعالی خود را وصف نمود بنامی چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چون مردم

باو محتاج و مضطر شوند در هنگام اضطرار او را بآن نامها بخوانند پس خود را مسمی گردانید بسمیع و بصیر

و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها پس چون

غلات و مکذب کنندگان این اسماء الهی را میشنوند و از ما شنیده اند که میگوئیم که هیچ چیز مثل خدا نیست

و هیچ چیز در صفات و حالات با خدا موافق نیست بر ما اعتراض مینمایند که چون میگوئید که خدا شبیه و مثل ندارد

ومال اکثر ابنا

و حال آنکه این اسما را بر شما اطلاق میشود کرم و متصف باین صفات هستید و در این صفات با خدا شریکید جواب ایشان
اینست که اگر اسم شریکست اما معنی مختلف است چنانچه شخصی را حمار نام میکنند و اسد نام میکنند و حال اینکه این
صاحب مسمیات اول این اسما شباهتی ندارند و همچنین خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثیست
که عارض او میشود و اگر آن علم نزد او حاضر نباشد از و مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد
که اول جاهل میباشد و بعلم حادث عالم میشوند و گاه آن علم از ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشوند و خدا را
عالم می نامند بعلم ازلی که عین ذات اوست و جمیع اشیا را میداند و جهل او محال است پس اسم علم مشترکست میان
خالق و مخلوق و معنی مختلف است و خداوند ما را سمیع نامند نه باعتبار چیزی که در و باشد که بآن چیزها را شنود
و بآن جزو چیزها را نتواند دید چنانچه در مخلوقین بیک عضو میشنوند و بیک عضو می بینند و در دیدن و شنیدن
محتاج باین دو عضو اند و لیکن خدا بذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را همه میداند بی عضو و جزو و همچنین در اسم
بصیر اسم مشترکست و معنی مختلف حق تعالی را قایم میگویند نه باین معنی که برپا ایستاده و لیکن قایم است بمعنی
حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند که فلان شخص قایم است بامر فلان یعنی بر احوالش
مطلع است و مال او و نگاه دارنده اوست چنانچه فرموده است که من قایم و مطلعم بر هر نفسی بآنچه میکند و قایم
در لغت عرب بمعنی باقی نیز آمده است و باین معنی بر خدا رواست یعنی زوال ندارد و ایضا میگویند که فلان
قایم است بامر فلان یعنی مهمات او را کفایت مینماید و این معانی بر خدا رواست و در مخلوق قایم میگویند
یعنی برپا ایستاده پس یک لفظ را در هر دو اطلاق مینمایند و معنی مختلف است و همچنین لطیف در مخلوق بمعنی کم
و ریزه کیست و در خداوند عالمیان باین معنی است که عالیست که او را ادراک توان نمود چنانچه میگویند که لَطُفَ عَنّی هذا
الامر یعنی پی نبردم بفلان امر پس لطیف بودن الهی عبارت از اینست که او را حدی و اندازه و تعریفی نتوان یافت و بی
صفتی او را وصف نتوان نمود و خبیر در مخلوق آنست که از تجربه علم آموخته باشد و خبیر در باب خدا آنست که همیشه جمیع
جزئیات عالم باشد و ظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق مینمایند که بر بالای چیزی بر آمده باشد و خدا ظاهر است چنانچه
غالب است بر جمیع اشیا و حکم بقهر و قدرت او میند چنانچه عرب میگویند که ظَهَرتُ علی اعدائی یعنی بر دشمنان غالب
شدم و بمعنی دیگر خدا را مینامند که وجودش از همه چیز ظاهر است و چه چیز از خدا ظاهرتر میباشد که در همه چیز [illegible]

صفت او را مشاهده بینایی و آثار قدرتش را دریافتن هست که تو ابن است و ظاهر باینمعنی که در مخلوق میگویند
آنست که خودش را توان دید یا از آثارش را بجزی توان شناخت و این معنی بر خدا محال است و در مخلوق امور باطن
میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد و در زیر چیزی پنهان شده باشد و در خدا باین معنی است که علمش
و تدبیرش بباطن همه چیز سرایت کرده است چنانچه عرب میگوید که اَبْطَنْتُهُ یعنی باطن او را دانستم و تمام
در مخلوق آنست که بسعی و مکر و حیله و اسباب و آلات بر کسی غالب شود و گاهست همان غالب مغلوب میشود
و در خدا باینمعنی است که فاعل و خالق جمیع اشیاست و همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و هر چه نسبت
بایشان اراده نماید بعمل می آید و آنچه را بگوید باش میباشد و آنچه را نخواهد فانی میکند پس در جمیع
اینها اسم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلف و سایر اسماء الهی برین قیاس است و در حدیث
از آنحضرت منقولست که خدا را لطیف مینامند و چون که خالق امور لطیفه است از حیوانات بسیار ریزه
مثل پشه و آنچه از آن خوردتر است که از ریزگی بچشم در نمی آید و در هر نوع از اینها ماده و نری خلق کرده
و از یکدیگر ممتاز ساخته و از برای هر فردی از افراد اینها آنچه صلاح ایشان در آنست خلق کرده و همگی را ترتیب
میفرماید و روزی میدهد آنچه در قعر دریا و آنچه در پوست درختان خلق فرموده و آنچه مصلحت ایشان در آنست
تعلیم ایشان نموده و هر یک از مرگ گریزان ساخته و هر یک را بزبان نوع خود آشنا کرده که سخن یکدیگر را میفهمند
و مطالب را بفرزندان خود میفهمانند و ایشان را محبت فرزندان داده که روزی برای ایشان میبرند و در هر یک
رنگهای مختلف خلق کرده و در نهایت صنعت در رنگ آمیزیهای ایشان کرده و اینها را در بسیار ریزه چند
کرده که از خوردی بدیده در نمی آیند و بدست ایشان مس نتوان نمود پس چون این خلقهای لطیف را مشاهده
کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است و عالم بلطایف امور و خالق دقایق اشیاست که بی عضو و جارحه و آلة
بی ماده و مدت بر لوح عدم چنین رنگها ریخته و گلستان عالم وجود را باین صنعتها آراسته ... بدانکه علم
الهی بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده و این معنی اجماعی مسلمانانست و انکار جمعی از حکما علم الهی را
بجزئیات کفر است و همچنانکه خدا عالم بجمیع اشیا عالم بوده در ازل آزال و بعد از وجود آنچه علم او متغیر نمیشود
و زیاده نمیگردد و این احادیث آیات و اخبار بحد ضرورت رسیده و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که قدرت

العالم است نسبت بجمیع ممکنات وقدر است که در هر آنی صد هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید و لیکن
مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر
خلق نماید و لیکن مصلحت مقتضی آنست که غالبا دو دست بیشتر نباشد و آنچه در این حدیث و آیات
و اخبار بسیار موافق این وارد شده است که خدا بر همه شیء قادر است دلالت بر این دارد که ممتنعات
قصور از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب آن محال است که چون محال است قابل این نیست که وجود
بآن تعلق یابد و چگونه قصور در قدرت کسی باشد که خزانه او عدم باشد و آنچه خواهد بمحض اراده
که تعبیر از آن بلفظ کن میکنند موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که حضرت موسی علیه السلام بکوه طور رفت و با خداوند خود مشغول مناجات شد گفت خداوندا خزینهای
خود را بمن بنما خداوند عالمیان فرمود که ای موسی خزانه من آنست که هر امری را که اراده نمایم میگویم
موجود شود آن شیء موجود میشود و چون این ده اصل از اصول ضروریه دین بود اعتقاد باینها لازم بود
و اختلاف بسیار اهل باطل در آنها شده بود موافق طریق اهل بیت علیهم السلام بر وجه اجمال بیان نمود
که شبهات ارباب شکوک و ضلالت از راه دین ششم الایمان بی و الاقرار بان الله تعالی ارسلنی الی
کافة الناس بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که بعد از معرفت ذات و صفات واجب و ایمان بآنها ایمان بمن است و اقرار نمودن باینکه حق تعالی
مرا بکافه آدمیان به پیغمبری فرستاده که اطاعت کنندگان را بشارت میدهم بثوابهای غیر متناهی و مخالفت
کنندگان را میترسانم از عذابهای الهی و میخوانم مردم را بسوی خدا و اطاعت او بفرمان او و توفیق او و چراغ
نور بخشنده ام که مردم را از تاریکیهای جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرسانم بدانکه یکی از اصول دین
اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است و بیان این امر در این مختصر بر وجه کمال ممکن نمی
نمود و لیکن مجملی از آن در ضمن چند فایده تحریر مینماید فایده اولی در بیان ضرورت وجود نبی و
احتیاج خلایق بآن بدانکه این بسی ظاهر و معلوم است که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای
خود نیست چه معلوم است که او غنی بالذات و در هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض آنست که افاده بایشان

خلق را بکمالاتی که قابل آن باشند فائز گردانند و نشأه انسانی چنانچه سابقاً بآن اشاره شد از جمیع مخلوقات قابلیت و استعداد
کمالات زیاده دارد و غرض کمالات انسانی از رتبه خاتم الانبیاست که اشرف ممکناتست که تا رتبه عمری و ابوبکری و ابوجهلی
که اخس موجوداتند و ظاهر است که کمال نوع انسانی بتحصیل کمالات و رفع نقایص میشود و شکی نیست که نوع
از کمال بدون معلم ربانی که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد و بوحی الهی حسن و قبح اشیا را دانسته بوده باشد مردم را
بر خیرات و شرور [illegible] پس ظاهر است که نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات و لذات راغب بدنیا میباشند
و امور قبیحه در نظر ایشان مستحسن میباشد و اکثر عالم امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند و ایضاً معلوم است
که این امور بدون وعده بثوابها و وعید از عقابها منتشی نمیشود و معلوم است که عقل انسانی بدون وحی ربانی احاطه
بخصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی نمیکند پس بغیر شخصی که از جانب حق سبحانه و تعالی مأمور باشد و حسن
و قبح اشیا را بوحی الهی داند ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمیگردد و این شخص را ناچار است از دو جهت یک جهت بشریه
که بآن اعتبار مجالست و موانست و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و الفت و آمیزش با ایشان کند که سخن او در نفس
ایشان تاثیر نماید و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس کمالست که بآن جهت مستعد فیوضات نامتناهی و قرب جناب
اقدس الهی بوده باشد که از جهت ثانی استفاضه علوم و حکم و معارف نماید و بجهت اول بخلق رساند چنانچه منقول است
که زندیقی بخدمت صادق صلوات الله علیه آمد و سؤالها نمود و بجوابهای آنحضرت بشرف اسلام فائز گردید از جمله
آن سؤالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل مینمائید حضرت فرمودند که چون ما ثابت کردیم [illegible] خالق
و صانعی هست و منزه است از صفات ما و از صفات جمیع مخلوقین و آن صانع حکیمست و بنای جمیع امورش بر حکمت
و مصلحتست و خلق او را نمیتوانند دید و بلمس و حس در نمی آید و جسم نیست که با او رو برو مکالمه و مشافهه
گفتگو نماید پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشند که ایشان را دلالت
نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آنست و باعث نفع ایشانست و رهنمائی کنند بچیزی چند که باعث بقای
ایشانست و ترک آنها مورث فنای ایشانست پس ثابت شد که جمعی باید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را
امر و نهی نمایند و تکلیفات الهی و حکم ربانی بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند که برگزیدگان
حق تعالی اند از میان خلق که ایشان را تادیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث بحکمت ساخته که در اخلاق

دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله است بدانکه معجزات
و آیات باهرات آنحضرت فوق حد و حصر است و از جمله معجزات آنحضرت قرآن مجید است زیرا که بتواتر معلوم
شده است که آنحضرت قرآن را بر خلق دعوای نبوت خود معجزه آورده و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب را با آنکه
از جمیع عربان بیشتر بودند تکلیف نمودند که در برابر یک سوره کوچک از سوره‌های قرآن سوره‌ای بیاورند
که در بلاغت و فصاحت مثل آن باشد و با وفور جماعت و کثرت ایشان و شدت و عداوت و عصبیت و کفری
که داشتند چندانکه سعی کردند چیزی نتوانستند آورد و همه اعتراف بعجز کردند و بمقاتله و کشته شدن تن
در دادند و باین امر ایشان نکردند با اینکه در آن زمان فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار ایشان بر خطب
و اشعار بود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت حضرت
امام رضا صلوات الله علیه آمد و سؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا و چیزی
چند که شبیه بسحر بود فرستاد و حضرت عیسی را با طب فرستاد و پیغمبر ما را با معجزه سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود
که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش و سحر غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزه
چند فرستاد بآن امری که از ایشان در آن مهارت داشته اند شبیه بود و سحر ایشان را باطل گردانید و ایشان
عاجز شده اند از برای آن و باین نحو حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی را در زمانی مبعوث گردید که کوفتهای
مزمن و بلاهای عظیم در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبا ماهر بودند پس اورا
بمعجزه چند فرستاد از مرده زنده کردن و کور و بیمار را شفا بخشیدن که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند و حجت
الهی بر ایشان تمام شد آنها و پیغمبر ما را زمانی مبعوث گردانید که مدار اهل آن عصر بر خطبها و کلامهای بلیغ و
اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس آنحضرت از کتاب الهی و مواعظ و احکام چیزی
چند آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند و حجت خدا را بر ایشان تمام کرد ابن السکیت گفت که والله مثل
تو عاقلی در این زمان من ندیده ام بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است
که بآن تمیز می نمایی میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمایی و بگفته او عمل کنی و کسی که دروغ بر خدا بندد
و او را تکذیب نمایی ابن السکیت گفت والله که جواب حق همین است و غرض قرآن از معجزات و خوارق عادات که در کتب

ظاهره

خاصه و عامه روایت نموده اند و اکثر آنها اگرچه متواتر نیست بسیار است و بر تقدیر عدم تواتر بعضی در متواتر بودن قدر مشترک
میان آنها شکی نیست مثل شق قمر و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن بنزد آنحضرت و باز بفرموده آن بجای خود برگشتن
و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش بنحوی که جمیع لشکر و چهارپایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگ ریزه
در دست آنحضرت و سخن گفتن بزغاله مسموم که زهر بر من زده اند و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام اندک و گویا شدن
حق و برگردانیدن آفتاب برای نماز حضرت امیر المؤمنین و شهادت دادن سوسمار بر نبوت او و شکوه کردن
ناقه از صاحبش و با وجود چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نگرفتن از احوال گذشتها از پیغمبران و غیر ایشان خبر
دادن موافق واقع بدون خللی و اختلافی و با این حال بر جمیع حقایق مطلع بودن و از هیچکس در حجت مغلوب
نشدن و در هیچ سؤالی عاجز از جواب شدن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان آینده و همه بفعل
آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم بدست اهل اسلام و
مقاتله نمودن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج نهروان
و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و وفات حضرت فاطمه و شهادت امام حسین صلوات الله علیهم
و اختلاف امت بهفتاد و سه فرقه و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب گشتن این دین بر ادیان
انبیاء سابق و بهم رسیدن صوفیه در این امت چنانچه در این حدیث ابوذر خواهد آمد و امثال این معجزات
زیاده از آنست که احصا توان نمود و قطع نظر از اینها از ملاحظه اوصاف و اطوار آن حضرت از نسب و حسب
و علم و حلم و خلق و رحمت و مروت و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت
و عبادت و ترک علایق و صفای طینت و مجاهده و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی
گفتار و درستی کردار و استقرار بحث در صفات و سایر صفات حمیده و آثار پسندیده آنجناب هر عاقلی را جزم بر
حقیت آنحضرت هم بهم میرسد و همچنین اگر کسی اندک تاملی بکند در احکام دین و مثوبات شریعت مقدسه او
میداند که این قانون و این نسق از غیر خداوند عالمیان نمیباشد و اخبار به بعثت آنحضرت در کتابهای انبیاء
سابقه که الحال در میان هست بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات آنجناب بحدیث
در این باب اکتفا مینمایم حمیری در کتاب قرب الاسناد به سند عالی از [illegible] روایت کرده است که [illegible]

علیه السلام فرمود که پدرم موسی بن جعفر صلواة الله علیه مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر بن محمد علیه [الصلواة]
بودم و من طفل خماسی بودم یعنی پنجساله بودم که جماعتی از یهود بخدمت پدرم آمدند و گفتند که تو فرزند
محمدی که پیغمبر این امت است و حجت بر اهل زمین است حضرت فرمود بلی ایشان گفتند که ما در توریت [خوانده ایم]
که خدا حضرت ابراهیم را و فرزندان او را کتاب حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان پادشاهی
و امامت مقرر فرموده و همیشه چنین یافته‌ایم و اولاد پیغمبران که خلافت و پیغمبری و وصیت از ایشان
تجاوز نمینماید پس چرا از شما که نسل پیغمبرانید بدر رفته و بدیگران قرار گرفته و شما را ضعیف و مغلوب
میبینم و حرمت پیغمبر شما را مرعی نمیدارند و شما را چنانچه باید اکرام نمینمایند و چشمان حضرت امام جعفر [صادق]
علیه السلام گریان شد و فرمود که بلی همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم و مقهور بوده اند و [بنا حق]
کشته شده اند و همیشه ظالمان غالب بوده اند و اندکی از بندگان خدا شاکر و مطیع او میباشند ایشان [گفتند]
که انبیا و اولاد ایشان بی تعلیم خلق علوم الهی را میدانند و بتلقین الهی عالم بعلوم او میباشند و ائمه و پیشو[ایان]
خلق و خلیفهای پیغمبران و اوصیای ایشان چنین می باید باشند آیا علوم الهی بشما چنین رسید حضرت
بمن فرمود که پیش بیا ای موسی پس من نزدیک رفتم دست بر سینهٔ من مالید و فرمود که خداوندا او را
تقویت فرما و تاکید کن بنصرت و یاری خود بحق محمد و آل محمد و بآن گروه یهود گفت که آنچه میخواهید از او
سؤال نمایید ایشان گفتند که ما چگونه سؤال کنیم از طفلی که چیزی هنوز نیافته و بمرتبه علم نرسیده
من گفتم بایشان که سؤال نمایید از وی و ایشان گفتند که ما را خبر ده از نه آیتی که خدا معجزه گردانیده بود و
گفتم که عصا بود که اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون می آورد و جهان را از نور روشن میساخت
و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون گماشت و ابر را بالای سر بنی اسرائیل آورد و من [و سلوی]
برای ایشان آورد و من و سلوی هر دو یک آیتست و دریا را برای ایشان شکافت گفتند که راست گفتی
بگو که پیغمبر شما چه آیه معجزه آورد که بآن شک از دل امتش زایل شد و باو گرویدند گفتم آیات و معجزات
بسیار است من پارهٔ را بشما الزام گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمایید اما اول شما میدانید که جن و شیا[طین]
پیش از بعثت آن حضرت بآسمانها میرفتند و گوش میداشتند و خبرها بزمین می آوردند و بکاهنان میگفتند

پیامبری بعضی را گفتند که اوصاف او را با ما نقل کنید و چند ذکر کردند و چون تفحص کردند از شمایل جماعت تابع او شده اند
و گفتند هر دوم پست و فقیر تابع او گردیده اند یکی از علمای ایشان فریاد برآورد که همین پیغمبریست که ما اوصاف او را
در تورات دیده ایم و خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد   آنکه چون حضرت هجرت فرمود
قریش سراقة بن جعشم را بطلب آنحضرت فرستادند و چون حضرت او را دیدند فرمودند که خداوندا زشر سراقه را
از ما بکن در حال پایهای اسبش بزمین فرو رفت و فریاد برآورد که ای محمد مرا رها کن که من عهد می کنم که همیشه
خیرخواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم حضرت فرمود که خداوندا اگر راست میگوید اسبش را رها کن پس رها
شد و برگشت و از آن عهد برگشت   آنکه عامر بن طفیل و اربد بن قیس هر دو بنزد آنحضرت آمدند و عامر
با زید گفت که چون بروم او مرا هم سخن او را مشغول سخن میسازم و تو شمشیر کار او را بساز و چون بیامدند چندانکه
عامر با حضرت سخن گفت زید کاری نکرد و چون بیرون آمدند عامر زید را گفت که ترسیدی زید گفت که هرگاه اراده
بخدا
میکردم در میان تو و او دیگری را میدیدم و اگر میزدم ترا میزدم   آنکه روزی اربد بن قیس و صخر
با ابوبکر متفق شد که غیب از آنحضرت بپرسند چون بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت متوجه اربد
فرمودند که بیاد داری روزی را که با عامر آمدی و قصد کشتن من داشتی و خدا نگذاشت و تمام قصه را نقل فرمود
اربد گفت که والله که غیر من و عامر کسی از این قصه خبردار نیست و لیکن ترا خبر کرده ملک آسمان و شهادت
گفت و مسلمان شد   آنکه گروهی از یهود آمدند نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و گفتند که رخصت
بده که ما به پیش پیغمبر بیاییم و سؤالی چند از او داریم و چون حضرت رخصت طلبید حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود بیایند و چون ایشان داخل شدند و سلام کردند حضرت فرمود که میخواهید خود سؤال کنید یا من
مطلب شما را بیان کنم ایشان گفتند که یا حضرت تو بیان کن حضرت فرمود که آمده اید که از احوال ذی القرنین سؤال
کنید ایشان گفتند بلی حضرت فرمود که طفلی بود از اهل روم و پادشاه شد و بمشرق و بمغرب عالم رفت و در آخر
بنا کرد گفتند گواهی میدهیم که چنین است   آنکه وابصة بن معبد اسدی بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله آمد و در خاطر گذرانید که از هر گناه و ثواب از او سؤال خواهم کرد حضرت فرمود که آمده که سؤال از نیکی
و گناه بکنی پس دست بر سینه او زد و فرمود که بر و نیکی آن چیزیست که نفس تو بآن مطمئن شود و دلت گواهی بدهد

که آن حق است

حضرت کار شفیع بستند الله که حضرت فرمود که میدیدید که صاحب من امروز میخواهد برای ولیمه پسرش بکشد و از من استغاثه
مینماید که نکشم او را بکشد شخصی از صحابه گفت الله بلی یا حضرت شتر فلان شخص است و امروز برای ولیمه پسرش اراده
کشتن دارد حضرت آدم فرستاده از صاحب شتر شفاعت کرد و دیگر آن مرد شتر را نکشت آنکه حضرت
نفرین فرمود بر قبیله مضر که خدا قحطی بر ایشان مستولی سازد و ایشان مبتلا بقحطی شدند و ایشان بخدمت حضرت
کس فرستادند و اضطرار خود را عرض کردند و تضرع کردند که از تقصیر ایشان بگذرد و حضرت فرمود که خداوندا نفرین
مرا بر ایشان مستجاب فرمودی اکنون التماس مینمایم که بر ایشان باران نافعی زود بفرستی و چنین کنی که ضرر
بایشان نرساند و هنوز حضرت در دعا بود که باران رحمت عالم را گرفت و یکهفته بارید و اهل مصر آمدند
و گفتند یا رسول الله خانهای ما بند شد و حضرت اشارة فرمود با بر که بر حوالی ببارد و ابر دور شد و تا یکماه
در حوالی بارید آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابو طالب بسفر شام برد و در راه در حوالی دیر
بحیرا راهب فرود آمدند و بحیرا علوم کتب آسمانی را میدانست و کتب بسیار خوانده بود و در توریته و کتب دیگر
خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله در این اوقات بر اینمکان عبور خواهد فرمود و چون این
قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان ایشان چند انکه تفحص نمود کسی را
نیافت که موافق اوصافی باشد که در کتب خوانده بود گفت آیا بر سر بارهای شما دیگر کسی از قوم شما مانده است
که حاضر نشده باشد گفتند بلی طفلی یتیم هست که با ما نیامده است بحیرا نظر کرد و دید که حضرت خوابیده و ابر
بر سر حضرت سایه کرده بحیرا گفت که آن یتیم را بطلبید که او دُرّ یتیم است و منی آن پیغمبر واجب التعظیم است
چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که ابر با آن آفتاب فلک نبوت حرکت میکند و سایه می افکند بیامد و شرائط
بندگی بتقدیم رسانید و بقریش گفت که این پیغمبر آخر الزمان است و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از
احوال آنحضرت بسیار بیان کرد و بعد از آن خبر قریش از آنحضرت مهابت بسیار داشتند و زیاده تعظیم مینمودند
و چون بمکه آمدند سایر قریش را خبر دادند و باین سبب خدیجه بنت خویلد به تزویج آنحضرت رغبت فرمود و
و از جمله اشراف زنان قریش بود و در مکه بود و اکابر قریش همه خواستگاری او نمودند و ابا کرده بود و بشرف همسری آنحضرت
مشرف شد ... صلی الله ... قبل از هجرت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را فرمود که غذا جمع ... طعامی

مهیا کنند و فرمود که خویشان ما را از فرزندان عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشان او طلب نمود و چون بیامدند

فرمود که یا علی طعام بیاور حضرت طعام آنقدر آورد که سه نفر سیر توانند شد با ایشان فرمود که بخورید [بسم] الله

بگویید ایشان بسم الله نگفتند حضرت خود بسم الله فرمود و ایشان بخوردن مشغول شدند و همگی سیر شدند

ابو جهل گفت محمد خوب سحری برای شما کرد طعام سه نفر را بچهل نفر خورانید سحر از این بالاتر نمی باشد حضرت پیغمبر

فرمود که بعد از چند روز دیگر فرمود که ایشان را طلبید باز همان قدر طعام ایشان را سیر گردانید بیست و دوم آنکه حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من ببازار رفتم و گوشتی خریدم بیک درهم و بنزد حضرت فاطمه علیها السلام آوردم فاطمه

گوشت را پخت و فرمود که اگر پدرم حضرت رسول صلی الله را می طلبیدی با یکدیگر میخوردیم و چون بخدمت آنحضرت آمدم بر پهلو

خوابیده بود و میفرمود که خداوندا پناه میبرم بتو از گرسنگی و من عرض نمودم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر

میل میفرمای بیا برویم حضرت برخواستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند و چون بنزد حضرت فاطمه آمدند فرمودند

که ای فاطمه طعام بیاور حضرت فاطمه دیگ را با نان حاضر کردانید حضرت جامه بر روی نان پوشید و فرمود که خدایا

برکت ده طعام ما را پس فرمود که نه کاسه و نه گرده نان برای زنان خود یک یک جدا کردند و فرستادند

پس فرمود که نه کاسه و نه گرده نان از برای فرزندان و شوهر خود حصه بگذار پس فرمود که خود تناول

نما و برای همسایگان حصه بفرست بعد از اینها همه تا چند روز آن برکت نزد ما بود و از آن میخوردیم

... آنکه زن عبد الله بن مسلم گوسفندی برای آنحضرت آورد که بزهر بریان کرده بود و در آنوقت

بشر بن البراء بن عازب در خدمت آنحضرت بود او از آن تناول کرد و حضرت تناول نفرمود و فرمود که این

گوسفند میگوید که مرا بزهر آلوده کرده اند و بعد از آن بشر مرد حضرت صلی الله علیه و آله آن زن را

طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت که شوهر من را و اشراف قوم مرا کشته بودی گفتم اگر پادشاهی است کشته

خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد کردانید که نخورد بیست [illegible] آنکه جابر بن عبد الله انصاری

نقل کرد مردم را در روز خندق دیدم که مشغول خندق کندن بودند و همگی گرسنگی میکشیدند و من پیغمبر را دیدم مشغول

نمودم که مشغول کندنست و از گرسنگی شکمش بر پشت چسبیده آمدم بخانه و [illegible]

که [illegible] گوسفندی هست و پاره آرد [illegible] گوسفند را کشتم آرد را [illegible]

و نیمی را مرق ساختم و بخدمت حضرت صلی الله علیه و آله آمدم و عرض نمودم که طعام مهیا کرده‌ام میخواهم

تشریف بیاورید که هر کس را که خواهی با خود بیاوری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمیع صحابه را ندا کرد که جابر

شما را بسوی طعام خود دعوت مینماید جابر ترسان و با خجالت تمام بخانه آمد و بزن خود گفت که فضیحت عجیبی

شد جمیع صحابه با حضرت آمدند زن پرسید از جابر که تو ایشان را طلبیدی یا حضرت جابر گفت که حضرت ایشان را

طلبید ایشان را زن گفت که باک نیست او بهتر میداند از تو جابر گفت که چون حضرت تشریف آوردند فرمودند

که ظرفها را پهن کردیم در میان شارع و پرسید چه مقدار طعام داری آنچه بود عرض نمودم فرمود که یک جامه بر روی

ظرفی که یخنی در آنجاست و بر روی دیگ بریان بپوشانید و از زیر جامه بدر آورید و کاسه‌ها پر کنید و برای مردم

ببرید ما چنین کردیم و چندانکه بیرون آوردیم کم نشد تا آنکه سه هزار نفر از صحابه با حضرت بودند سیر شدند

و جابر و اهل خانه‌اش سیر شدند و هدیه برای همسایه‌ها فرستادند و چند روز دیگر طعام در خانه داشتیم

آنکه سعد بن عباده انصاری بمدینه بخدمت حضرت آمد و حضرت صائم بودند و آنحضرت را با حضرت امیرالمؤمنین

دعوت فرمود و چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیغمبر و وصی او

در خانه تو افطار نمودند ای سعد طعام ترا ابرار و نیکان خوردند و نزد تو روزه‌داران افطار کردند و ملائکه

بر شما صلوات فرستادند و چون حضرت برخاستند سعد الاغی برای حضرت حاضر کرد و قطیفه بر روی

آن انداخت و از حضرت التماس کرد که سوار شوند و آن الاغ بسیار بدراه بود و چون حضرت سوار شدند ببرکت آنحضرت

آن الاغ رهوار شد که هیچ اسبی باو نمیرسید آنکه آنحضرت از حدیبیه مراجعت میفرمود در راه بآبی رسیدند

بسیار ضعیف بقدر آنکه یک سوار سیراب شود حضرت فرمود که هر که پیش از ما بآب برسد آب نکشد و چون حضرت بسر

آب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه فرمودند در آن قدح و آب مضمضه را بچاه ریختند آب آنقدر بجوشید و بلند شد که همگی از آب

سیراب شدند و مشکها و مطهره‌ها پر کردند و وضو ساختند خبرهایی که از امور آینده فرمودند همه موافق فرموده آنحضرت

واقع شد چنانچه آنکه صباح شب معراج قصه شب را نقل میفرمودند جمعی از منافقان تکذیب آنحضرت کردند

فرمود که [illegible] که قافله ایشان چنین بود که در فلان محل ایشان را ملاقات کردم و فلان متاع

[illegible] آنقافله از عقبه الاخرا [illegible] در پیش قافله شتر گندم گونی [illegible]

آنروز شد همکی ... بمکه حقیقت حال را معلوم نمایند و چون آفتاب طلوع آنچه فرموده بود بظهور آمد بیست نعیم

آنکه [illegible] چون مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر صحابه غالب شد و همکی بخدمت آنحضرت

آمدند و گفتند العطش العطش یا رسول الله حضرت با ابوهریره گفت که هیچ آب با خود داری گفت بقدر قدحی

در اداوه من مانده است حضرت فرمود که بیاور ابوهریره آبرا آورده بقدحی ریخت و حضرت دعا فرمود

و دست مبارک در میان قدح گذاشت آب از میان انگشتان آنحضرت جاری شد و فرمود که هر که آب میخواهد

بیاید و آنقدر آب جاری شد که همه سیراب شدند و خود تناول فرمودند با ابوهریره آب داد [illegible] که

حضرت خواهر عبدالله بن رواحه انصاری را دیدند در ایام کندن خندق که چیزی با خود دارد از او پرسیدند

که بکجا میبری گفت این خرماها را برای برادرم عبدالله میبرم حضرت فرمود که بنزد من آر و خواهر عبدالله

خرماها را بخدمت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله آورد و حضرت فرمود ظرفها آوردند و جامه

بر روی آنها پوشید و متوجه نماز شدند و چون فارغ شد ظرفها پر از خرما شده بود صحابه را طلبیدند و

هر یک آنچه میخواستند خوردند و توشه بر گرفتند و آنچه ماند بآن زن عطا فرمود   آنکه در سفری بودند

و صحابه بسیار گرسنه شدند و حضرت فرمود که هر که توشه با خود دارد برای ما بیاورد و چندنفر توشه بخدمت

حضرت آوردند و مجموع یکصاع بیشتر نشد پس ظرفها طلبیدند و این یکصاع خرماها را بر روی ظرفها ریختند و جامه بالای آنها

پوشانیدند و حضرت دعا فرمودند و خدا آنقدر زیادتی و برکت کرامت فرمود که تمام سپاه همگی توشه برداشتند

آنکه از بعضی سفرها مراجعت میفرمودند جمعی بر سر راه آمدند و گفتند یا رسول الله چاهی داریم که

در هنگام وفور آب بر سر آن چاه اجتماع مینمائیم و آبش کم میشود و آبهای دیگر که در حوالی ماست متفرق میشویم

و آب کم شده و جمعی از دشمنان مانع ما شده اند از رفتن بسر آبها یا حضرت دعا کن که آب ما زیاده شود حضرت آب

دهن مبارک خود را در چاه ایشان انداخت چندان آب ایشان زیاده شد که عمق آنرا نمیدانستند و چون این

خبر بمسیلمه کذاب رسید آب دهان در چاه انداخت که آبش زیاده شود و بهر ... [illegible]

آنکه چون حضرت دعا فرمود که زمین اسب سراقه بن جعشم را [illegible]

[illegible] چون ... من بر [illegible]

از معجزات ... یکی آنکه چون حضرت ایشان رسید امانت را داده وایشان برای حضرت ... آوردند که آب نبود
شیر ... حضرت ... بر پستان آن مایعقلان آن بر ... شیر از پستان او روان شد چنانکه تمام
... ... آنکه ... زن شدند که اول ... میکفتند مشکی نزد حضرت آوردند که اندکی روغن در آن ...
... تناول فرمودند ودعا فرمودند برای آن زن ببرکت آنحضرت تا آن زنده بود روغن در آن مشک ... آورد
... آنکه چون سورهٔ تبت نازل شد در مذمت ابولهب وزنش ام جمیل ... سنکی برکرفت وبطلب حضرت
آمد چون پیدا شد ابوبکر بحضرت کفت که یا رسول الله ام جمیل می آید خشمناک وسنکی در کف دارد ومیخواهد بر تو زند
حضرت فرمود که مرا نخواهد دید چون نزدیک شد از ابوبکر احوال آنحضرت را پرسید که کجاست ابوبکر کفت که نمیدانم
ام جمیل کفت که اکر او را میدیدم واین سنک را بر او میزدم او مرا هجو کرده است بحق لات وعزی که من نیز شاعرم واو را
هجو میتوانم کرد وچون او برفت ابوبکر کفت که یا حضرت که چون بود که شما حاضر بودید وشما را ندید حضرت فرمود که خدا
میان من واو حجابی مقرر ساخت که دیده او بر من نیفتاد پس فرمود که از جملهٔ معجزات کتابیست که کواه بر حقیقت خود
وجمیع کتابهای کذشتهاست وعقلهای متفکران در کمال آن حیرانست با معجزات دیکر که اکر ذکر کنیم بطول می انجامد وآن
یهودان کفتند که ما چه دانیم که آنچه از معجزات بیان کردی راستست حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که ما
چه دانیم که آنچه شما از معجزات حضرت موسی ذکر میکنید حق است ایشان کفتند که بنقل نیکان وراست کویان ما علم بهم
رسانیده ایم حضرت فرمود که پس شما را نیز باید دانید حقیقت اینها را بخبر دادن طفلی که از خلقی یاد نکرفته وبعلم الهی دانسته
وبا حق کواه ادن او کواه حقیت است وایشان همه کفتند که کواهی میدهیم که خدا یکیست ومحمد صلی الله علیه وآله
پیغمبر فرستادهٔ اوست وشما پیشوایان وامامان وحجتهای خدایید بر خلق وآنکاه حضرت صادق علیه السلام برجست
وپیشانی حضرت امام موسی علیه السلام را بوسید وفرمود که توئی امام وصی وحجت الهی بعد از من پس جمیع آن کروه را
... ... عزد وبا اسلام کامل برکشتند بدانکه اکر کسی اندک بصیرتی داشته باشد ودر احوال ... او
... ... وصلوات الله علیهم نظر نماید میداند که آیات صدق وحقیقت ایشان نهایت ندارد وهر حدیثی
... معجزه کاملیست بر حقیقت ایشان وهمیشه آثار فیض ایشان بشیعیان میرسد وتوسل بایشان
... ... ببرکت ایشان بر خلق مفتوح میکردد صلوات الله علیهم ...

[illegible] مبارکش سفید بسیار نورانی بود و موافق چند عضو دیگر [illegible] بود و کشاده
[illegible] ابروهای ایشان بلند و مقوس بود و باریک [illegible] بوده اما پیوسته نبود و در بعضی احادیث
[illegible] است که ابروهای ایشان پیوسته بود و آنچه در این حدیث مشهورتر است و در میان دو ابروی ایشان
رگی بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند میگردید و بینی آنحضرت کشیده و بلند بود و میانش اندکی بر آمده و اثر
وشرف [illegible] بود و پیوسته نور از آن میتافت و موی ریش آنحضرت انبوه بود و تنک نبود و دهان ایشان بسیار
کوچک نبود و دندان منورش بسیار سفید بود و موی نازکی از میان سینه مبارکش رویده بود و تا ناف بمشابه خطی
ممتد گردیده و گردن شریفش بمشابه گردن صورتی بود که از نقره ساخته باشند در نهایت سفیدی و جمیع اجزای
ترکیب بدنش معتدل و مناسب بود و وسط بود نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر سینه و شکم باهم برابر بودند
و کف دست مبارکش وسیع و پهن بود و کفهای پایش [illegible] بود و ساعد و ساق مبارکش صاف بود و در هنگام راه
رفتن سرعت به پیشوا [illegible] نکنند کسی که از بلندی بزیر آید و نظر آنحضرت غالب اوقات بر زمین بود و بسوی مردم و
کم نظر [illegible] میکردند و بآسمان کم نگاه میکردند از روی حیا و چون بکسی نظر میفرمودند خشم نمیکردند که بتمام دیده نظر کنند
و هر کرا میدیدند مبادرت بسلام میکردند حضرت فرمود که ای هند بن ابی هاله تعریف سخن گفتن جدم را بگو هند گفت که
آنجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند و پیوسته مشغول تفکر بودند و راحت از برای خود نمی پسندیدند
سخن نیز فرمودند و متکبرانه سخن نمیگفتند بلکه دهان از سخن پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمات
[illegible] بسیار [illegible] بود و کلامش تمیز کننده حق و باطل بود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند و کسی را حقیر نمیشمردند
و [illegible] میکردند و نعمت الهی را عظیم میشمردند و هرگز بغضب نمی آمدند و اکثر خنده آنحضرت تبسم بود که صدا
نمیکرد و لیکن همین مقدار بود که دندانهای نورانی اش مانند تکرک ظاهر میشد پس حضرت امام حسین صلوات الله
علیه فرمود که من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه چه سلوک میفرمودند
[illegible] که ماذون [illegible] بودند که بخانه تشریف برند اوقات خود را در خانه بسه قسمت میفرمودند یک جزو را برای عبادت
[illegible] مصرف اهل خانه میکردند و یک جزو را برای راحت خود میگذاشتند و آن جزوی که برای خود
[illegible] در [illegible] داخل [illegible] خواص میفرمود که سؤال و مطالب [illegible] و [illegible] کردند و ایشان

[illegible] بود و جز [illegible]

می‌پرسیدند و حضرت جواب می‌داد موافق مطالبهٔ بنده آنحضرت سؤال ایشان را پسندیده و بعد از آن می‌گفتند و حضرت امام حسین گفت از پدرم

پرسیدم از کیفیت جلوس پدرم گفت وقتی که آنحضرت در مجالس می‌نشستند و می‌ایستادند بیاد خدا می‌بودند و اگر بمجلسی وارد می‌شدند

در آخر مجلس می‌نشستند و مردم را نیز باین امر می‌فرمودند که تلاش بالانشینی نکنند و هر یک از اهل مجلس را از نوازش بهره‌مند می‌فرمودند

بحدی که هر یک گمان میکردند که نزد آنحضرت گرامی‌تر از دیگرانند و کسی که از آنجناب سؤال می‌نمود برنمیگشت مگر اینکه حاجت

او را برآورده و یا بسخنی مانند پدر مهربانی میکرد و مجلس آنحضرت مجلس علم و حیا و راستی و امانت بود و صدا در آن مجلس

بلند نمی‌شد و عیب کسی در حضور آنحضرت مذکور نمی‌شد و همه با یکدیگر در مقام مهربانی بودند و پیران را تعظیم

میکردند و خوردان را رحم میکردند و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار میکردند و [illegible] را [illegible]

میفرمود که اگر صاحب بیاید او را اعانت کنید و بمن برسانید و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت

کرده است که در رسول خدا سه صفت بود که در هیچکس غیر آنحضرت نبود سایه نداشت و از هر راهی که میگذشت

تا دو سه روز از آنجا بوی خوش می‌آمد و در هیچ سنگی و درختی نمیگذشت مگر اینکه آنحضرت را سجده و تعظیم میکردند

دیگر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در شب تاریک

می‌نشستند نور از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه و اخبار دیگر وارد شده است که شبهای تاریک حضرت در کوچه‌ها

عبور میفرمودند نور چهرهٔ مبارکش بر در و دیوارها تابید مانند ماه چهارده و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین

صلوات الله علیه وارد است که آنحضرت در مجلسی که می‌نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت

ساطع بود که مردم می‌دیدند و منقول است که یکی از زنان آنحضرت در شب تاریک سوزنی گم کرده بود آنحضرت که داخل

خانه شد بنور روی آنحضرت آن سوزن را یافتند و عرق مبارک آنحضرت را میگرفتند و داخل بویهای خوش

میکردند و هیچ شامه تاب آن بوی خوش نمی‌آوردند و در هر ظرفی که مضمضه میفرمود بمثابهٔ مشک خوشبوی

میشد و هرگز مرغ از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و در خواب

و بیداری یکسان بود و در بعضی اخبار آمده که چون مهر نبوت را میگشود نورش بر نور آفتاب غالب [illegible]

و بر هر درخت که میگذشت سلام میکردند و هرگز مگس و حیوانات [illegible] بر بدن آنحضرت [illegible]

امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که هرگاه آنحضرت [illegible]

که هیچ فرقه از فرق خلق از معاونت و بقای ایشان بدون سرکرده و رئیسی نبوده پس چون باید باشد که حکیم علیم این
خلق را خالی بگذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را
در میان ایشان بعدالت قسمت نماید و اقامت جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید و دفع شر ظالمان از مظلوم
بکند و ایضاً اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آینه مندرس شود و دین باطل شود
و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاد و کم بسیار بکنند و شبهها
در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می بینیم همگی ناقصند و در طبایع ایشان اختلاف بسیار است
و هر یک بخواهش خود را اختراع مینمایند پس اگر حافظی از برای دین نباشد بزودی باطل میشود و بسند
معتبر منقولست که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله در خدمت آنحضرت نشسته بودند
هشام بن حکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود و حضرت از او پرسیدند که ای هشام مرا
خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید در بصره چه بحث کردی هشام گفت فدای تو گردم و من حیا میکنم و زبان من
یارای آن ندارد که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما شما را امر میکنیم میباید اطاعت
کنید هشام گفت که من آوازه عمرو بن عبید شنیده بودم که در مسجد بصره افاده میکند ببصره رفتم و
در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد در آمدم دیدم که او نشسته و حلقه بزرگی بر گرد او نشسته اند و او
دو جامه سیاه پوشیده یکی را لنگ کرده و یکی را ردا کرده و مردم از او سوال میکنند و داخل مسجد شدم و مجلس
و بدو زانو در آخر ایشان نشستم و گفتم ایها العالم من مرد غریبم رخصت میفرمای که من از تو سوالی بکنم گفت
بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سوالیست که میکنی گفتم سوال من چنین است و جواب بده
و او گفت بپرس اگرچه سوال تو احمقانه است و باز دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم با آن چه چیز را
می بینی گفت رنگها و شخصها را با آن می بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچکار تو می آید گفت چیزها
خوب و بد را بو میکنم گفتم زبان داری گفت بلی گفتم که بچکار تو می آید گفت بآن سخن میگویم پرسیدم گوش
داری گفت بلی گفتم بچکار تو می آید گفت صداها را میشنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچکار
تو می آید گفت بآن چیزها را بر میدارم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچکار تو می آید [illegible]

هائی که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه گفتم چرا این اعضا با آنکه صحیح

باشند بلکه اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند وقتی این جوارح شک میکنند در چیزی که بوییده باشند

یا دیده باشند یا شنیده باشند یا چشیده باشند رجوع بقلب میکنند و آنرا حکم میسازند که آنچه معلوم است متیقن

میسازد و شک را زایل میگرداند گفتم که پس خدا دل را در بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته

گفت بلی گفتم ناچار است از دل و بدون آن امور جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم ای ابا مروان انصاف ده که خدا

اعضا و جوارح بدن ترا بخود وا نگذاشت تا امامی از برای ایشان مقرر فرمود که آنچه درست یافته اند تصدیق

ایشان بکند و آنچه در آن شک داشته باشند شک ایشانرا برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت سرگردانی

و شک و اختلاف گذاشته و امامی از برای ایشان مقرر نفرموده که اگر شکی بهم رسانند باو رجوع کنند در رفع حیرت

از ایشان بکند پس ساکت شد و بعد از زمانی ملتفت شد و گفت تو هشام نیستی گفتم نه گفت با او همنشینی کرده گفتم

نه گفت پس از اهل کجائی گفتم از اهل کوفه ام گفت پس البته تو هشامی و برخواست و مرا در بر گرفت و بجای خود نشاند

و تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام تبسم فرمود گفت ای هشام این سخن را که آموخته

بودی گفت یا ابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که ای هشام والله که آنچه تو پرسیده بودی

در کلام مجید هست [illegible] فرمود که مائیم امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سید و بزرگ

مؤمنان و پیشوای شیعیان و آقای مؤمنان مائیم امان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند

و مائیم آن جماعت که ببرکت ما خدا آسمانرا نگاه میدارد از آنکه بر زمین افتد و به برکت ما زمین و اهل زمین را از اینکه

باهل خود فرو روند و ببرکت ما باران از آسمان میریزد و بشفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند و از برای ما نعمتها

از زمین میروید و اگر نه زمینها ای از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند پس فرمود که از روزی

که خدا آدم را خلق فرموده هرگز زمین بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور بوده یا غایب و مستور و تا تمام [illegible]

باشد خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت و اگر نه این بود عبادت خدا در زمین نمیشد راوی میگوید که عرض کردم

که مردم از حجت غایب [illegible] باشد چه نفع میبرند فرمود که مانند انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر میبرند

[illegible] از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم که مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود که

[illegible]

اینکه عالم بر صلاح شود باقی نماند زیرا که حق سبحانه و تعالی عذاب را رفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام در میان
ایشان هست چنانچه حق تعالی به پیغمبر وحی کرد که خدا ایشانرا عذاب نمیکند و حال آنکه تو در میان ایشانی و منقولست
و پیغمبر فرمود که ستاره‌ها امانان آسمان‌اند و اهل بیت من امانان اهل زمین‌اند پس چون ستاره‌های آسمان
برطرف شوند قیامت ایشان قایم شود و چون اهل بیت از زمین برطرف شوند قیامت اهل زمین برپا شود و مراد
با اهل بیت آنحضرت‌اند که خدا فرموده است که ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید خدا را و اطاعت نمایید رسول خدا را
و صاحبان امر از خود را و صاحبان امر آن معصومان مطهران از جمیع گناهان‌اند که هرگز گناه و معصیت نمیکنند
و همیشه از جانب خدا موید و موفق و مسدداند و ببرکت ایشان خدا بندگان را روزی میدهد و بیمن ایشان شهرهای
خدا معمور است و برای ایشان آسمان میبارد و از زمین گیاه میروید و با ایشان خدا مهلت میدهد گناهکاران را
و عذاب خود را بزودی نمیفرستد و هرگز از روح القدس جدا نمیشوند و روح قدس از ایشان جدا نمیشود یعنی
قرآن نزد ایشانست و معنی قرآن را ایشان میدانند و عمل بجمیع قرآن ایشان مینمایند و باسانید متواتره این مضامین
از اهل بیت علیهم السلام وارد شده و بسندهای معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام که اگر در زمین
نباشد مگر دو نفر که یکی از ایشان البته امام خواهد بود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که جبرئیل بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را نگذاشتم مگر اینکه در و
عالمی و امامی بود که طاعت من و هدایت من بخلق میشناسد و از میان پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود و
هرگز نمیگذارم شیطانرا که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را بسوی من هدایت نماید
و عارف بامر من باشد و از برای هر قومی البته هدایت کننده هست که سعادتمندان را هدایت مینماید و حجت
من بر ارباب شقاوت تمام میکند و ایضا از آنحضرت باسانید متکثره منقولست که فرمود که هرگز زمین
خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان بداند و اگر زیادتی در دین بکنند زیاده را بیندازد و اگر کم کنند
کم را تمام کند و اگر نه امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق نکنند و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هیچ مرتبه [illegible]
تاکید وصایت و امامت و وصایت امیرالمؤمنین را زیاده از واجبات دیگر نمود [illegible]

امام موسی کاظم علیه السلام که به پدرم حضرت صادق علیه السلام گفتم که نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه نامه وصیت خود را نوشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود و آنحضرت مینوشت و جبرئیل و ملائکه

مقربین گواه شدند فرمود که ای ابوالحسن چنین بود و لیکن چون نزدیک وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

و آله شد نامه نوشته جبرئیل و آنچه با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل گفت که یا محمد امر کن که بیرون روند هر که

نزد تو هست بغیر وصی تو علی بن ابیطالب که وصیت نامه را با او تسلیم کنیم و بر او گواه شویم تو در قبول وصیت او

نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر المؤمنین فرمود که از

خانه بیرون روند و حضرت فاطمه صلوات الله در میان پرده در ایستاده بود پس جبرئیل گفت یا محمد خداوند

تو سلامت میرساند و میگوید که این نامه ایست مشتمل بر آنچه ما ترا خبر داده بودیم و پیمان از تو گرفته بودیم

و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی بن ابی طالب و من گواهی میدهم در این امر بر تو و ملائکه را بر تو

گواه گرفته ام و من ای محمد کافیم از برای گواهی در این هنگام مفاصل اعضای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

بلرزه آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است یعنی سالمست از جمیع عیبها و نقصانها و

خداوند من نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت

امیر المؤمنین تسلیم نما چون آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین تسلیم کرد جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی این عهدیست که خدا با من کرده بود و پیمان و شرطیست

که بر من گرفته بود و امانت او بود در نزد من به تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت نمودم حضرت

امیر المؤمنین فرمود که من گواهی میدهم برای تو که پدر و مادرم فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای

خدا و نصیحت نمودی خدا جمیع امت کردی و آنچه فرمودی راست فرمودی و گواهی میدهد برای تو گوش

و چشم و گوشت و خون من جبرئیل گفت که بر راستی گفتار هر دو شما گواهی میدهم آنگاه حضرت رسول

صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و برای من

که [illegible] وصیت ترا بآن امر کرده اند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که

بلی [illegible] و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای اینها بکنم

حضرت موسی

وآثارها

می‌کنیم [illegible] در بعث و جزا و می‌نویسیم آنچه پیش فرستاده‌اند از عملهای نیک و بد و جهد

[illegible] آنچه از افعال ایشان و بعد از ایشان می‌ماند می‌نویسیم و همه چیزها را از نیک و بد شمرده‌ایم

و ثبت کرده‌ایم در امام مبین بعضی گفته‌اند امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته‌اند نامه

اعمال است و در بعضی احادیث بحضرت امیرالمؤمنین تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامه وصیت است

بشما

[illegible] که رسول خدا با امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام گفت که آیا فهمیدید آنچه

گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر می‌نماییم بر آنچه ما را بخشم آورد

و موجب آزار ما باشد و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود

که خداوند عالمیان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نامه فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد

این وصیت تست بنجیبان فرمود که کیستند نجیبان ای جبرئیل و جبرئیل گفت علی بن ابی طالب و فرزندانش

و بر نامه مهرها از طلا بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن کتاب را بحضرت امیرالمؤمنین داد

و امر فرمود که یک مهر آن را برگیرد و بآنچه در تحت آن مهر هست عمل نماید و آنحضرت چنین کرد و آنچه

کرد از روی آن نامه الهی بود و در هنگام وفات بحضرت امام حسن علیه السلام تسلیم کرد آنحضرت

تسلیم

مهر دیگر را برگرفت و بآنچه در تحت آن بود عمل نمود پس بحضرت امام حسین علیه السلام

میباید

نمود و آنحضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که ایشان

الحسین

البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروش پس آنحضرت چنین کرد و نامه را بعلی بن

باش

داد و آنحضرت مهر خود را گشود نوشته بود که سر در پیش افکن و خاموش باش و ملازم خانه خود

سپرد

[illegible] تا مرگ تو در رسد آنحضرت چنین کرد و نامه را بامام محمد باقر علیه السلام

بمد

و چون آنحضرت مهر را برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا [illegible]

و آله

[illegible] پس آن نامه را بحضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه

داد و آنحضرت [illegible] که مردم را حدیث کن و فتوی بیان فرما و علوم اهل بیت خود را

[illegible] و از غیر خدا مترس که تو در حرز و امان خدای

و چون مهر

وهمچنین معاویه بن ابی بکر را تسلیم مینمایند و به مقتضای آن عمل میکنند تا قیام مهدی آل محمد صلوات الله علیهم

در بیان عصمت امام است بدانکه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه را اعتقاد آنست که امام میباید از اول
عمر تا آخر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشند و اهل سنت چون میدانستند که هرگاه عصمت شرط
امامت باشد حقیقت امامت خلفای ایشان برهم میخورد میگویند عصمت در امامت شرط نیست و برهان
این معنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که اینچنین شخصی واجب
الاطاعه که جمیع امور دین و دنیای امت باو وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فواید
مترتبه بر امامت کما ینبغی بظهور نخواهد آمد و آن شخص نیز محتاج خواهد بود بامامی و رهنمای چنانچه
نزد انصاف ظاهر است و از امامتش خلل بسیار در دین بهم خواهد رسید زیرا که از فتاوی غلطش ممکن است
که بدعت انتشار کرده و احکام حقهٔ دین متروک شود و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید
که بهیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بجای آنکه قابل خلافت
و امامت است و از او امور منافی امامت بظهور آید پس اگر امت متعرض او نشوند مورث انهدام سنت و اگر
قصد عزلش کنند منازعه و مشاجرهٔ عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود چنانچه
در واقعهٔ کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج بظهور آمد تا آنکه کار امامت
و نیابت خدا و رسول بمعاویه و یزید و امثال آن ظالمان بدین قرار گرفت و آن قسم ظلمها بر اهل بیت رسالت
و سایر اهل اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است که امامت امامی که آنچه مردم را بآن امر کند خود بفعل
نیاورد و آنچه را از آن نهی کند از او بظهور آید و لهذا حق تعالی در قرآن مکرر این قسم جماعت را
مذمت نموده و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر میباشند و غیر از اینها در تفسیر آیهٔ اولوا
الامر منکم گفته‌اند که امر باطاعت اولو الامر مقرون شده باطاعت [illegible] مطلقا اطاعت نزیرا که اطاعت در محرمات
حرام است و همچنین در تفسیر آیهٔ کونوا مع الصادقین گفته است که مراد از صادقین معصومین اند
و شواهد این [illegible] بیان خواهد شد [illegible]
لا ینال عهدی الظالمین [illegible]

ابراهیم عرض نمود که انّی جاعلک للناس اماما ترا برای مردم امام کردانیدم و حضرت ابراهیم خطا

نمود که بعضی از ذریت من نیز چنین شرف اکرامی یابند خطاب رسید که عهد امامت و خلافت بظالمان

نمیرسد و ... ظالم است بر نفس خود چنانچه خدا مکرر فاسقان را بظلم وصف نموده ... ستم ... انکه

احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شان اهل بیت رسالت نازل شده

که آل عبا باشند و موافق بعضی از احادیث جمیع ائمه مراد اند و صاحب کشاف که از متعصبین علمای

اهل سنت است در تفسیر مباهله ذکر کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصارای

نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت طلبیدند و چون بایکدیگر خلوت کردند بعاقب که صاحب رای ایشان

بود گفتند چه مصلحت میدانی گفت والله ای گروه نصاری شما دانستید که محمد پیغمبر فرستاده خداست

و در بیان احوال حضرت عیسی حق را بر شما ظاهر ساخت و والله که هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند

که پیر و جوان ایشان هلاک نشدند و اگر مباهله کنید البته هلاک خواهید شد و اگر بنا را اهتمام

در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن ابا دارید و با او مصالحه نمائید و برگردید چون صبح

شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسین را در بر گرفت و دست حضرت امام حسن را گرفت

و فاطمه و علی صلوات الله علیهم را از پی خود روان ساخت و فرمود که من چون دعا کنم شما آمین بگوئید

پس اسقف نجران گفت که ای گروه نصاری من روی چند می بینم که خدا باین روها کوهها از جا میکند

با ایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد بود پس بخدمت

حضرت آمدند و گفتند ما با تو مباهله نمیکنیم تو بر دین خود باش و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر

مباهله نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند پس حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنیم و ایشان گفتند

طاقت جنگ عرب نداریم و لیکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و ... هر سال

دو هزار حله ... هزار در ماه رجب و سی درع ... هر سال بدهیم حضرت

با ایشان مصالحه نمود و گفت والله که هلاک بر اهل نجران مشرف شده بود و اگر مباهله میکردند

... [illegible]

[illegible] حتی صریح که نبر و در دو سخنان بی معنی [illegible]

و باز صاحب کشاف از عایشه روایت کرده است که بیرون رفت حضرت رسول [illegible]

آمد و عبای پوشیده بود پس حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا کرد و بعد از آن حسین [illegible]

او را داخل عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی بن ابی طالب آمدند و هر دو را داخل عبا کرد و این آیه را

خواند که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا [illegible]

صاحب کشاف گفته است که اگر گوئی که چرا این جماعت در مباهله داخل کرد جواب میگویم که

برای آنکه دیگران را داخل کنند زیرا که عزیزترین خلق را نزد خود و محبوبترین مردم را نزد خود

(50)

در معرض مباهله و نفرین در آورد و اکتفا بر خود نکرد به تنهائی چه بسیار است که آدمی خود را

هلاک میدهد و این قسم اعزه را حفظ میکند و در موطای مالک که امام اهل سنت است روایت

50

شده است از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب بشش ماه رسول خدا صبح که ام رفتی بنماز

بدر خانه فاطمه زهرا میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل

البیت ویطهرکم تطهیرا و در روایت ابوداود نیز همین طریق روایت شده است از انس و در صحیح

بخاری در جزو چهارم روایت کرده بنحوی که صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم و در صحیح

ابی داود و در جمع بین الصحیحین حمیدی و همه باین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم

در جزو چهارم در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از سعد وقاص چنین روایت کرده است

که چون آیه مباهله نازل شد طلبید و خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله

علیهم را و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و در محل دیگر نیز همین مضمون را روایت کرده

و ابوداود در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت آیه تطهیر [illegible]

و در خانه حضرت رسول بود و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین [illegible]

بودم پس رسول صلی الله علیه و آله [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

حوایج ایشان بکند در صحرای محشر منتظر شده باشد و کسی که بدل و زبان ایشان را دوست دارد و کسی که بدست خود
رفع ضرر از ایشان بکند و ایضاً از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ما را
و اهل بیت ما را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند که هیچ خوف نداشته باشد و در
کتاب بصائر الدرجات از امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند و کوچک و بزرگ ایشان را دیدم و بتو و شیعیان تو گذشتم
و از برای شما استغفار کردم و حضرت امیر المؤمنین فرمود که یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما حضرت رسول فرمود
که یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد و رویهای شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها
و غمها از شما برطرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود و مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و
از برای شما خوان نعمتهای الهی آورند و مردم مشغول حساب خواهند شد و باسانید معتبره از حضرت امام رضا صلوات
منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود و کسی که دشمن تو باشد
در او محشور یهودی و نصرانی خواهد بود و اول چیزی که در روز قیامت از مردم سؤال خواهند کرد محبت ما اهل بیت
خواهد بود و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که از برای خدا در آسمان هفتاد صنف از ملائکه هستند
که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی ایشان را احصا نمیتوانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند
و شیخ طوسی علیه الرحمه از میثم تمار که از اسرار امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله است روایت کرده که شبی در خدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم فرمود که نیست بنده که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد مگر اینکه چون صبح میکند
میکند دوستی ما اهل بیت را در دل خود می یابد و نیست بنده که خدا بر او غضب کرده باشد مگر اینکه چون صبح میکند
دشمنی ما را در دل خود می یابد پس چون ما صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت دوستان خود و میدانیم دشمنی دشمنان
خود را و چون دوستان ما صبح میکنند منتظر رحمتهای الهی اند و دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده [illegible]
و میزند که بتر [illegible] جهنم شود بدرستی که درهای رحمت برای دوستان باز است [illegible]
[illegible] و بدرستی [illegible] که دشمن ما [illegible]
[illegible]

تا بهشت [illegible] خلایق به بهشت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمده [illegible]

بدست راست او بایستد و ملکی بدست چپ او و ملک دست راست ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب

هر که را میخواهد داخل بهشت میکند و ملک دست چپ ندا میکند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است

هر که را میخواهد داخل جهنم میکند و از جابر بن عبد الله روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت

امیر المؤمنین فرمود که چون قیامت شود بیاوری تو را اسبی از نور و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی آن دیده ها

خیره کرداند پس ندا از جانب رب العزة برسد که کجاست خلیفه محمد رسول الله و تو گوئی اینک منم پس ندا

فرماید که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن و توئی قسمت کننده بهشت

و دوزخ و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه و آله منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

که روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک کعبه نشسته بودیم مرد پیری پیدا شد و از پیری

خم شده و ابروهایش بر چشمهایش افتاده و عصائی در دست و کلاه سرخی در سر و پیراهن موی پوشیده به

نزدیک حضرت آمد و گفت یا حضرت دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو روا نیست و عمل تو

فایده ندارد و چون پشت کرد و رفت حضرت فرمود که ای ابو الحسن شناختی گفتم نه حضرت فرمود که [illegible]

حضرت فرمود که این شیطان بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از پی او دویدم و او را گرفته

بر زمین زدم و دست در گلویش فشردم آن ملعون گفت یا حضرت دست از من بدار که مرا تا قیامت مهلت

داده اند و الله یا علی من ترا دوست میدارم و هر که دشمن تست با پدر او شریک شده ام در وطی مادرش و او

حرامزاده است پس خندیدم و او را رها کردم و منقولست از سلمان رحمه الله که روزی شیطان گذشت بر گروهی

که مذمت حضرت امیر المؤمنین میکردند نزد ایشان ایستاد پرسیدند که کیستی گفت من ابو مره ام و ایشان

گفتند که شنیدی که ما چه میگفتیم شیطان گفت بد احوال شما که ناسزا بمولای خود علی بن ابی طالب میگفتید

ایشان گفتند چه دانستی که او مولای ما است شیطان گفت از گفته پیغمبر شما که گفت هر که من مولای اویم

علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری

کن هر که یاری او کند و فرو گذار هر که او را یاری نکند ایشان گفتند که تو از شیعیان اوئی شیطان گفت

برای تو در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن او را کشیده بحق [illegible]

ترا از آتش آزاد خواهند شد شیعه جهنم در بیان آنکه صحت عبادت مشروط است باعتقاد باینکه ائمه اثنی عشر

و بدون آن عبادت ثمر نمی بخشد بلکه باعث عقاب میشود و این معنی اجماعی علمای شیعه است و [illegible] این

باب متواتر است چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون

بنده را در مقام حساب بنزد خداوند عالمیان میدارند اول چیزی که از او سؤال میکنند از نماز و زکوة و روزه

و حج و ولایت ما اهل بیت است پس اگر بولایت ما اقرار کرده و بر آن بمیرد نماز و روزه و زکوة و حجش را قبول میکنند

و اگر اقرار بولایت ما نکرده هیچ عملی از اعمال او را قبول نمیکنند و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است

که جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت خداوند عالم سلامت میرساند که من آسمانها

هفتگانه و زمینهای هفتگانه را و آنچه بر روی آنها خلق کرده ام و موضعی بهتر از میان رکن و مقام ابراهیم

خلق نکرده ام اگر بنده مرا در آنجا عبادت کند از آن روزی که آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار

بولایت علی بن ابی طالب نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده است

که خدا وحی فرمود بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا محمد اگر بنده [illegible] عبادت کند تا از هم پاشد بلکه

پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت تو باشد او را در بهشت جای ندهم و بسایه عرش خود در نیاورم

و منقولست از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بحق

خدای که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر بنده در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از او قبول

نکند که تا ولایت من و اهل بیت مرا دوست نداشته باشد و از ابو حمزه ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین

علیهم السلام پرسید از ما که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است در جواب گفتیم خدا و رسول و فرزند

رسول بهتر میدانند حضرت فرمود که بهترین بقعهای زمین میان رکن و حجر و مقام ابراهیم است و اگر کسی

بقدر آنچه نوح عمر کرد که آن نهصد و پنجاه سال است عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روزها روزه دارد

و شبها را بعبادت بگذراند باشد و اگر اعتقاد و محبت اهل بیت نداشته باشد او را هیچ نفع

نداشته باشد و این حدیث از طریق شیعه و سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام زمان خود را [illegible]

و شهادتین بلند میگوید و محتلم نمیشود و دیده‌اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و آفتابه مطلع میشود و در خواب سخن گوینده میباشد و ملائکه با او سخن میگویند و زره رسول خدا بر قامتش درست می‌آید و هرگز کسی بول و غایطش را ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد و کسی نه بیند و بوی او از مشک خوشبوتر می‌باشد و اولی است بمردم و مهربان‌تر است از پدر و مادر و تواضع و فروتنی او از برای خدا از همه کس بیشتر است و آنچه از امور خیر مردم را امر میکند خود پیش از دیگران بآن عمل مینماید و هرچه مردم را از آن منع میفرماید خود زیاده از دیگران از آن اجتناب میکند و دعای او مستجاب میباشد حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند دو نیم میشود و سلاح و حربه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او میباشد و ذو الفقار نزد او میباشد و نزد او صحیفه هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید در آن صحیفه هست و صحیفه دیگر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم خواهند رسید در آن نوشته است و جامعه در نزد او هست و آن نامه‌ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم بآن محتاجند از احکام الهی در آن هست و جفر اکبر و اصغر را دارد که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنجا جمیع علوم هست و کلینی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که امام را ده علامت است که آنها که گذشت و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت امام موسی کاظم صلواة الله رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت آنحضرت فرمود که بچند خصلت اول آنکه پدر او مردم را بامامت او خبر دهد و نصب کند او را برای امامت که حجت بر مردم تمام شود چنانکه پیغمبر حضرت امیر المؤمنین را نصب فرمود و دیگر آنچه از او پرسند جواب بگوید و اگر نپرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بآنچه در آینده واقع خواهد شد و بهمه زبان با مردم حرف گوید و بعد از آن فرمود که بگذار تا پیش از آنکه برخیزی علامت امامت خود بنمایم که [illegible]

[illegible] فرمود بزبان ایشان گفت یا حضرت [illegible] بزبان خود سخن بگفتم بگمان اینکه [illegible]
[illegible] این [illegible] بزبان تو جواب شنوانم گفت پس بر توجه زبان [illegible] گفت که امام
بر [illegible] که زبان هیچیک از مردم و سخن مرغان و حیوانات را میداند [illegible] میتوان شناخت پس کسی که
اینها را نداشته باشد امام نیست و از ابن بصیر منقولست که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان
دانست حضرت فرمود که بچند علامت اینکه بزرگتر فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد و وصیت بدو رسیده
باشد که پدرش او را وصی کرده و گویند که [illegible] او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر در میان ما از بابت تابوت است
در میان بنی اسرائیل در هر جا که سلاح است امامت در آنجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه که بود پیغمبری در آنجا
بود و منقولست از عبدالله بن ابان که عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام که از برای من و اهل بیت من
دعائی بکن حضرت فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود راوی گوید که این بسیار
بر من عظیم نمود فرمود که مگر نخوانده این آیه را که بگوای محمد بکنید آنچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مؤمنان
عمل شما را می بینند والله که مؤمنان علی بن ابی طالب و ائمه فرزندان اویند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده که رفتم
بخدمت حضرت صادق علیه السلام گفتم [illegible] فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین تعلیم کرد
هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر باب هزار باب گشوده میشد من گفتم این است والله علم پس حضرت ساعتی
سر بزیر افکند و فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد و جامعه در نزد ماست گفتم فدای تو شوم جامعه
کدام است حضرت فرمود که جامعه نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است و او را حضرت امیرالمؤمنین بدست مبارک
خود نوشته و در آن هر حلال و حرام و هرچه امت بآن احتیاج دارند در آنجا هست حتی ارش خراشیدن بدن ابوبصیر گوید
که حضرت دست بر من گذاشته فرمود که رخصت میدهی و من گفتم که من بنده توام آنچه خواهی بکن پس حضرت بدن مرا
فشرد فرمود که حتی این اثر در آن جامعه هست ابوبصیر گوید گفتم که والله علم اینست حضرت فرمود که همین نیست
بعد از ساعتی فرمود که جفر هم نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست ابوبصیر گوید گفتم یا حضرت
جفر کدام است حضرت فرمود که جعبه ایست از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیا و علم جمیع علما در آنجا هست
ابوبصیر گوید گفتم که والله که اینست علم و حضرت فرمود که همین نیست و بعد از ساعتی فرمود که در نزد ما هست

و مصحف فاطمه نزد ما هست چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه ابو بصیر گوید گفتم که [illegible]
فرمود و مصحفی است سه برابر این قرآن که نزد شما است والله یک حرف از قرآن در آنجا نیست ابو بصیر گوید گفتم که همین است
علم است حضرت فرمود همین نیست و بعد از ساعتی فرمود که علم گذشته و آینده تا روز قیامت در نزد ما هست ابو بصیر
گوید گفتم فدای تو شوم اینست علم و حضرت فرمود که همین نیست ابو بصیر گوید گفتم پس دیگر علم چه چیز است حضرت
فرمود که عمده علم آنست که روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن
عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر
خواهند شد در مصحف فاطمه علیها السلام چنین دیدم راوی گوید پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است
حضرت فرمود که چون حضرت رسالت پناه از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوه روی نمود و آنگاه
خدا ملکی را فرستاد که تسلی آنحضرت بفرماید و قصه برای او خواند پس آن ملک میگفت و حضرت امیر المؤمنان
مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس حضرت فرمود که در آن کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم آینده است تا قیامت [illegible]
و بسند معتبر روایت کرده است از ابو یحیی صنعانی که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ما را در
شبهای جمعه شادی و رتبه عظیم هست راوی گوید گفتم فدای تو شوم چیست آن حضرت فرمود که رخصت
میدهند روح پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امامی را که در میان شما است که عروج نمایند بآسمان تا بعرش
میرسند ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میگذارند
پس به بدنهای خود برمیگردند و برمیگردند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی و علوم بسیار بر علوم امام شما افزوده میشود
و از سیف تمار مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر من در میان موسی و خضر میبودم ایشان را خبر
میدادم و علمی بیش از ایشان میگفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند و علم آینده را
نمیدانستند و ما میدانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت و از میراث رسول [illegible]
که خدا از آن کریمتر است که بر بندگان خود اطاعت بندگان خود را واجب گرداند بعد چیزهای [illegible]
باز دارد بلکه هر صبح و شام خبر [illegible] آسمان بما میرسد و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که جبرئیل [illegible] خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت [illegible]

کرده است [illegible] مخاطب فرموده بود مؤمنین را بعلی ابن ابی طالب و او را بیشتر فرموده که اعلم است [illegible]

[illegible] از اول تا آخر پیغمبری بود تا آن حضرت نیست الا آنکه علم او بود و حضرت [illegible] در علم

[illegible] یکی از شرایط آن حضرت بود در علم حضرت فرمود که خدا هیچ علم را تعلیم پیغمبر نفرمود مگر اینکه

او را امر فرمود که تعلیم علی بن ابی طالب نماید و این علوم همه بما منتهی شده است و منقولست از ابو بصیر که از

حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از روح حضرت فرمود که خدا میفرماید که وَیَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ

الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي حضرت فرمود که روح خلقیست عظیم تر از جبرئیل و میکائیل و با هیچ یك از پیغمبران گذشته

نبوده است بغیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که با او بود و با ائمه می باشد و خبرها بایشان میگوید

و تسدید ایشان مینماید و در بعضی روایات وارد شده است که چون حضرت موسی و حضرت خضر بر کنار

دریا میخواستند از یکدیگر جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره از آب برداشت و بجانب مشرق انداخت

و قطره دیگر بجانب مغرب انداخت و یکقطره بجانب آسمان انداخت و یکقطره بسوی زمین انداخت

و قطره پنجم را بسوی دریا افکند و موسی و خضر هر دو حیران ماندند و درین حال صیادی در میان

دریا پیدا شد و گفت در کار این مرغ ماندهاید و شما دو پیغمبرستید نمیدانید و منکه مرد صیادم

میدانم موسی و خضر گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی را که خدا ما را تعلیم نماید صیاد گفت که این مرغیست در دریا

می باشد و مسلم نام دارد و این کار او اشاره باین بود که پیغمبری در آخر الزمان خواهد آمد که علم اهل

مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا و پسر عم و وصی

او [illegible] علم او خواهد بود پس آن صیاد غایب شد و ایشان دانستند که ملك بود از جانب خدا

بایشان [illegible] تنبیه ساخت و کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت صادق صلوات الله علیه

فرمود که من کتاب الهی را میدانم از اول تا آخر چنانچه گویا همه در کف منست و در قرآنست

خبرهای آسمان و خبر زمین و خبرهای گذشته و خبرهای آینده چنانچه فرموده است فیه تبیان کل

شیء و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت عیسی [illegible]

[illegible] موسی [illegible] ابراهیم

هشت اسم داده و نوح را پانزده اسم داده و آدم را بیست و پنج اسم داده و خدا جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخر الزمان نموده

و بدرستی که اسمای اعظم الهی هفتاد و سه اسم است و آنها را همه تعلیم آنحضرت نموده و یک اسم را به هیچ کس تعلیم

نکرده و از امام علی نقی علیه السلام منقول است که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است و یک اسم از آن را آصف

میدانست که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک

مخصوص خداست که دیگری نمیداند و بسند موثق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که عصای

موسی از آدم بود و بشعیب رسید و از شعیب بحضرت موسی رسید و آن عصا نزد ماست و در این روزی

او را مشاهده کردم و هنوز سبز است بهیئت آن روزی که از درخت جدا کرده اند و چون با او سخن میگوئی

جواب میگوید و از برای قائم ما مهیاست که چون خروج کند آنچه موسی بآن میکرد آنحضرت نیز خواهد کرد

و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود و عصای موسی در نزد ماست و مائیم وارث پیغمبران

و در حدیث دیگر حضرت محمد باقر علیه السلام فرمود که چون قائم آل محمد علیه السلام از مکه ظاهر شود و اراده

کوفه نماید منادی آنحضرت ندا کند که کسی با خود توشه و آب بر ندارد پس عصای موسی را با خود بردارند که بار

یک شتر است و در هر منزلی که فرود آیند چشمه از آن جاری شود که هر که گرسنه شود از آن آب بخورد

سیر شود و تشنه ایشان همین باشد تا بصحرای نجف فرود آیند و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت منقول است

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن و آهسته میفرمودند که در این

شب تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر و عصای موسی و انگشتری سلیمان در دست

و بسند معتبر از مفضل روایت کرده که حضرت صادق صلوات الله علیه پرسید که میدانی که چه چیز بود

پیراهن یوسف راوی گفت نه حضرت فرمود که چون آتش از برای حضرت ابراهیم افروختند

جبرئیل جامه از بهشت آورد و بر آنحضرت پوشانید که سرما و گرما در او اثر نکند و حضرت ابراهیم در

وفات آن پیراهن را تعویذی کرد و بر حضرت اسحق بست و همچنین حضرت اسحق به یعقوب داد و چون

حضرت یوسف متولد شد یعقوب آن پیراهن را تعویذ او کرد و در بازوی او بست [illegible]

که از برای یوسف [illegible] یعقوب رسید [illegible]

بیک طالت بهای اهمی بر حکم هفت آن بعثت فرستاده بود راوی کوید کفتم فدایت شوم آخر آن چه امر بکجا انتقال یافت
حضرت فرمود که بسوی آل محمد انتقال یافت و الحال نزد ایشانست و از سعید سمان روایت کرده است که حضرت
صادق صلوات الله فرمود که شمشیر رسول خدا و علامتهای آنحضرت و زرهها و عصای موسی و انگشتر سلیمان و آن طشتی
که موسی در آن قربانی میکشت و اینها همه در نزد منست و محمد بن الحسن الصفار باسناد خود از مسمع روایت
کرده که بخدمت حضرت صادق صلوات الله عرض نمودم که گوشتی مرا عارض شده و هر گاه طعام دیگران را
میخورم آزار میکشم و چون طعام شما را میخورم آزار نمیکشم حضرت فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه
با ایشان مصافحه میکنند راوی کوید عرض کردم که یا حضرت ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با طفال
ما مهربانترند از ما و بسند معتبر از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که حضرت فرمود یا حسین خانهای
ما محل نزول ملائکه است و محل وحی الهی است و بعد از آن دست زدند بر پشتی که در آن خانه بود
و فرمودند که والله برین پشتیها بسیار تکیه کرده اند و ابوحمزه ثمالی نقل کرده است که روزی بخدمت
علی بن الحسین علیهما السلام رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم بخدمت حضرت رفتم دیدم
که حضرت چیزی از زمین برمیچیند و بعد از آن دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده بود
باو دادند پرسیدم کفتم فدای تو شوم آنچه چیز بود که برچیدی حضرت فرمود که پرهای ملائکه
بود و چون ایشان بنزد ما می آیند پرهای ایشان جمع میکنیم و تعویذ برای اولاد خود میکنیم راوی کوید
پرسیدم که ملائکه نزد شما می آیند حضرت فرمود که میرسند بر تکیه گاه ما تکیه میکنند و ایضا روایت
نموده که آنحضرت فرمود که ملائکه در خانهای ما نازل میشوند و بر فراش ما میگردند و بر خوان ما حاضر
میشوند و هر گیاهی و میوه تر و خشک از برای ما می آورند و بالهای خود را [illegible] بر اطفال ما میمالند
و [illegible] الاما و دفع میگردانند و در هر وقت نماز حاضر میشوند که با ما نماز میکنند و خبرهای
[illegible] هر روز و هر شب بما میرسانند و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که در
مدینه [illegible] باقر علیهم السلام خدمتی چند بمن رجوع فرموده و چون [illegible] رسیدم شخصی را
[illegible] جانب او رفتم [illegible] است و [illegible]

خود را بآن آدم گفت بعضی از اصحاب نامه بمن داد که مُهری از گِل بر او بود و هنوز گل تر بود و چون ملاحظه کردم مُهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود با خود گفتم در چه وقت از حضرت جدا شدی و من گفتم در همین ساعت و چون نگشودم نامه را و خدمتی چند رجوع فرموده بودند و چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم و بخدمت حضرت رسیدم عرض کردم که یا حضرت که نامه بمن در فلان موضع بمن رسید و مُهر هنوز تر بود حضرت فرمود که ما چون امری را خواهیم که بتعجیل صورت یابد خدمتکاران از جن داریم و بایشان میفرمائیم که کار ما را زود میسازند و بسند معتبر از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم در مابین مکه و مدینه ناگاه دیدم سگ سیاهی پیدا شد و حضرت فرمود که خوش زود آمدی پس چون نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم یا حضرت این چه چیز است فدای تو شوم حضرت فرمود که این پیکیست از جن هشام در این ساعت مرده است و این پرواز میکند و بهر شهری خبر مرگ او را میرساند و کلینی از سعد سکاف روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و رخصت طلبیدم حضرت فرمود که باش اندکی و اندکی تامل کردم تا آفتاب گرم شد پس جماعتی بیرون آمدند با رویهای زرد و عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاههای خورد در سر و چون من داخل شدم حضرت فرمود که ایشان برادران شما اند پرسیدم که یا حضرت ایشان که بودند حضرت فرمود که جماعت جن بودند پرسیدم که یا حضرت مگر جماعت جن بخدمت شما می آیند حضرت فرمود که بلی می آیند و از مسایل دین از حلال و از حرام سوال می نمایند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که روزی حضرت امیر مؤمنان بر منبر مسجد کوفه نشسته بودند ناگاه اژدهای از در مسجد داخل شد مردم خواستند که آن را بکشند حضرت فرمود که متعرض آن مشوید و آمد تا بنزدیک منبر بلند شد و بر حضرت سلام کرد و حضرت اشاره فرمودند که باش تا از خطبه فارغ شوم و چون از خطبه فارغ شد پرسید که تو کیستی گفت منم عمر بن عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و پدرم مرده و مرا وصیت کرده که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو اقتضا نماید بآن عمل کنم و آمده ام که آنچه فرمائی اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و اینکه برگردی و در جای پدر بنشینی

از شمار خلفت جماعت حق کرامت مقام نهاد که از حضرت سؤال کرده بود او را خلیفه کرده ام بر ایشان تا حجت باشد بر ایشان که موعود ایشان

میکردند حضرت مهدی و بسند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن

یزید جعفی همراه شدم و چون از مدینه بیرون آمدم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و وداع

کردم و خوشحال بیرون آمد و جانب کوفه روان شدیم در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر

کردیم و چون براه افتادیم مرد بلند گندم گونی پیدا شد و نامه در دست داشت و نامه را بجابر داد

و جابر بوسید و آن نامه را حضرت بجابر نوشته بود و مهر گلی بر آن زده بودند و هنوز تر بود و گفت راوی

در این ساعت از خدمت آنحضرت جدا شدم پرسید جابر که پیش از نماز پیشین یا بعد از نماز گفت

بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد و دیگر او را خوشحال ندیدیم تا بکوفه داخل

شدیم در شبی و چون روز شد رفتم که جابر را بدبینم دیدم که از خانه بیرون آمد و قابهای چند

بر گردن آویخته و بر نی سوار شده و میگوید می یابم منصور بن جمهور که در کوفه بر سر خود امیر

خواهد شد و بیتی چند از این باب میخواند و چون نظر بمن کرد با من هیچ سخن نکفت و من از حال

او گریان شدم و اطفال و مردمان گرد او برآمدند و بیامد تا رحبه کوفه و با اطفال میگردید

و در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است و بعد از چند روز نامه هشام بن عبد الملک رسید

بوالی کوفه که گردن جابر جعفی را بزنند و سرش را بفرستند والی از اهل مجلس پرسید که جابر بن یزید کیست

گفتند مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و در این اوقات دیوانه شده است و بر نی

سوار شده و در رحبه کوفه با اطفال بازی میکند والی گفت الحمد لله ما از کشتن چنین مردی نجات

یافتیم و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر میگفت بظهور آمد

و محمد بن الحسن الصفار بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه روایت کرده است

در تفسیر این آیه وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ

که گشوده شد و ظاهر گردانیده شد برای ابراهیم آسمانهای هفتگانه را تا بالای عرش نظر کرد و

زمینها را گشودند تا آنچه در هوا و در زیر زمین بود دید و بعد از او رسول خدا و امامان چنین

و باسانید معتبره از آنحضرت منقول است که منشأ علم حکمت یک علم مخصوص است نه بتعلیم

فرموده است و این علم ملکی تعلیم هر پیغمبری نموده‌اند که در نزد ما است و آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و ایضاً

باسانید معتبره از ائمه علیهم السلام مرویست که علمی که با آدم فرود آمد بالا نرفت و علم بمیراث میرسد و هیچ

عالمی که میمیرد البته عالم دیگر مثل علم او یا زیاده میباشد و جمیع علوم انبیا بما رسیده است و باسانید صحیحه

منقولست که ائمه صلوات الله گفتند توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم

و کتب جمیع پیغمبران در نزد ما است و بنحوی که ایشان میخواندند ما میخوانیم و تفسیر آنها را ما میدانیم

و باسانید مختلفه از جویریة بن مسهر منقولست که با حضرت امیر مؤمنان صلوات الله علیه از جنگ خوارج

بر میگشتیم و چون بزمین بابل داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرود آمد و لشکر فرود آمدند

و حضرت فرمود که ای گروه مردم این زمین ملعونست و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده‌اند و این

زمینیست که عبادت بت در اینجا شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کنند

مردم بجانب راست و چپ راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر استر حضرت رسول صلی الله علیه وآله

سوار شدند و روانه شدند من گفتم که والله من از پی امیر مؤمنان میروم و امروز نماز خود را تابع نماز حضرت

میکنم و از عقب حضرت رفتم و هنوز حضرت از جسر حله نگذشته بود که آفتاب غروب نمود [illegible]

در خاطر رسید حضرت فرمود که ای جویریه اذان بگو و خود متوجه وضو شدند و بعد از آن متکلم شدند که من

نفهمیدم و گمان من این بود که عبرانیست پس اقامت فرمودند پس نگاه کردم والله بآفتاب که از میان دو کوه

بیرون آمد و صدای ظاهر میشد تا رسید بجایی که وقت فضیلت عصر بود پس آنحضرت نماز عصر را کردند و من

اقتدا بآنحضرت کردم چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره‌ها ظاهر شد پس حضرت متوجه

من شد و فرمود ای جویریه خدا میفرماید که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ و من خدا را بنام عظیمش خواندم و

آفتاب را برای من برگردانید و صفار بسند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت امیر مؤمنان

صلوات الله علیه بخندق رسیدیم که آن را [illegible] میگویند در آنجا بدرخت خشکی رسیدیم که [illegible]

[illegible] حضرت دست بر آن ساق [illegible] و فرمود که برگرد باذن الله [illegible]

[illegible] ساعتی [illegible] روایت کرده است که ابو عبد الله بلخی در خدمت
حضرت امام [illegible] بود [illegible] درخت خرمای بی میوه رسیدند حضرت فرمود ای درخت شنونده و اطاعت کننده خدا
از میوه های خود آنچه خدا در تو مقرر ساخته است [illegible] رطبهای ریخته از درخت فرو ریخت و جماعت
[illegible] و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبد الله از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام معجزه
طلبید و درخت مغیلانی در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت و بگو که موسی بن جعفر میفرماید که
بیا رفتم بآن درخت گفتم و آن درخت آمده در خدمت حضرت ایستاد و سلام کرد و باز حضرت اشاره
فرمود که بمکان خود برو و آن درخت از حضرت رخصت گرفته روانه شد و بسند حسن از ابو بصیر روایت کرده
که روزی بخدمت حضرت باقر صلوات الله علیه رفتم و حضرت صادق نیز حاضر بود گفتم یا حضرت شما هر دو
وارث پیغمبر آخر الزمان هستید و حضرت باقر علیه السلام فرمود بلی و من گفتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله
وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه ایشان میدانستند آنحضرت هم میدانست حضرت فرمود که بلی و من گفتم که شما هم
میتوانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید حضرت فرمود که بلی باذن الهی آنگاه فرمود که نزدیک
من بیا پس دست بر چشم و روی من مالید و من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در آن خانه بود همه را دیدم
بعد فرمود که میخواهی روشن باشی یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را
میخواهم و بار دیگر دست بر چشم من کشید بحال اول برگشتم و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است
که حضرت صادق صلوات الله علیه بار دیگر مرا روشن کرد که فرمود که اگر نه از ترس شهرت بود [illegible]
میگذاشتم پس مرا بحال اول برگردانید و بسند معتبر از علی بن المغیره منقولست که حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله در منا بر زنی گذشت که آن زن و فرزندانش میگریستند [illegible] که داشتند
[illegible] مرده بود و حضرت نزد آن زن رفتند و از آن سبب گریه پرسیدند و آن زن گفت که این فرزندان
من یتیمند و معیشت من و ایشان از این گاو بود و الحال مرده است حضرت فرمود که میخواهی برای تو زنده
کنم [illegible] گفت بلی [illegible] دو رکعت نماز کرد و دست بدعا برداشت و بعد از آن [illegible]
[illegible]

گفتند که عیسی بن مریم است و حضرت خود را از آن زن مخفی گردانید و از داود بن کثیر روایت کرده‌اند که شخصی از اصحاب
ما بحج رفت و چون بخدمت حضرت صادق صلواة الله رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد زنی داشتم
فوت شد و تنها مانده‌ام حضرت فرمود که بسیار او را دوست میداشتی گفتم آری فدای تو شوم حضرت فرمود که چون
بخانه برگشتی او را خواهی دید او را در خانه چیزی میخورد راوی گوید و چون بخانه برگشتم او را چنان دیدم
که چیزی میخورد و بسند صحیح از حسن بن علی روایت کرده که حضرت امام رضا صلواة الله در خراسان فرمود که
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اینجا دیدم و او را در بر گرفتم و از حضرت جعفر بن محمد صلواة الله علیه
روایت کرده است باسانید بسیار که چون ابابکر غصب خلافت نمود حضرت امیرالمؤمنین صلواة الله علیه او را
دید و حجتها بر او تمام کرد و در آخر گفت میخواهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما و تو حکم
حاکم باشد ابابکر گفت چگونه حکم میشود و حضرت دست ابابکر را گرفته بمسجد آورد دید که حضرت رسول
صلی الله علیه در مسجد نشسته و به ابابکر گفت که برو ترک خلافت کن و ظلم بر حضرت امیرمؤمنان مکن ثم
و در روایت دیگر فرمود که نگفتم که حق علی را بعلی تسلیم کن و متابعت او کن و چون ابابکر این حرف را شنید
ترسان برگشت و بعمر رسید و حقیقت حال را گفت عمر گفت که تو هنوز سحر بنی هاشم را ندانسته و منقولست
که از حضرت امام موسی کاظم صلواة الله علیه که روزی ردیف پدرم بودم و بجانب عریضی میرفت در اثنای
راه مردی پیدا شد موی سر و ریش سفید شده پدرم فرود آمد و میان دو چشمش را و دستش را
بوسید و [illegible] کردم و آن مرد پدرم را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون آن مرد بیرون رفت
پدرم سوار شد گفتم آنچه باین مرد پیر کردی از راه شکستگی و احترام بهیچکس نکردی و پدرم فرمود که
امام محمد باقر صلواة الله علیه بود و از سماعه منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق صلواة الله
رفتم بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام فرمود که میخواهی پدرم را ببینی فرمودم بلی و حضرت
فرمود که داخل اینخانه شو و چون رفتم حضرت را نشسته دیدم پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از
شهادت حضرت امیرالمؤمنین صلواة الله علیه بخدمت حضرت امام حسن صلواة الله علیه آمدند و
سؤالی چند از آنحضرت کردند و بعد از آن حضرت فرمود که اگر امیرالمؤمنین را به بینید [illegible]

و نشسته بر کرسی چنانچه بود دارید و چون پرده را برداشتند نظر کردند حضرت را دیدند که نشسته است و از

حضرت صادق صلوات الله روایت کرده که چون حضرت امیرالمؤمنان صلوات الله را بمسجد آوردند از برای

بیعت ابوبکر حضرت رو کرد بقبر حضرت رسول صلی الله علیه وآله کرده و فرمود که یَا ابْنَ اُمَّ اِنَّ

الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی یعنی ای جد بزرگوار این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد

که مرا بکشند پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابوبکر و شناختند که دست حضرت است و صدای از قبر برآمد

که شناختند که صدای حضرت است و این آیه را شنیدند اَکَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ

سَوّٰاکَ رَجُلاً آیا کافر شدی بآن خدای که ترا از خاک آفرید پس از نطفه آفرید پس ترا بحد رجولیت رسانید

و مرد کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود و از حضرت

صادق صلوات الله بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بجانب صفین متوجه

شدند و چون از فرات عبور فرمودند و نزدیک بکوهی رسیدند بصفین وقت نماز شام داخل شد و از مردم

دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند و چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد و سری بیرون

آمد موی سر و روی ریش سفید گردیده و بسخن آمده و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و

برکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران و حضرت فرمود که علیک السلام ای برادر مومن شمعون بن حمون

وصی حضرت عیسی بن مریم چه حال داری گفت بخیر است و رحمت الهی بر تو باد و منتظر حضرت

عیسی ام که فرود آید برای نصرت فرزندت و نمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو بلا کشیده باشد

و در قیامت کسی از تو ثوابش نیکوتر خواهد بود و صبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمای بدرستی

که دیروز بودم که دیدم جمعی را از بنی اسرائیل آزارها کشیدند و پاره ایشان را بسیخها سوختند و بچوبها از حلق

کشیدند اگر این جماعت که با تو جنگ میکنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر کرده اند و دست کوتاه

خواهند کرد و السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته پس کوه بهم آمد و حضرت متوجه

نماز شدند پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری

و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة بن صامت و ابو الهیثم بن التیهان پرسیدند که یا حضرت این مرد

که بود حضرت فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام بود پس عبادة بن صامت و ابو ایوب گفتند
پدر و مادر ما فدای تو باد چنانچه برادرت حضرت رسول صلی الله علیه بر دم یاری و مهربانی میکردند
و شما هم همیشه ما را یاری و مهربانی میکنید پس حضرت ایشان را دعای خیر کرد و ایضاً از عبایه اسدی
روایت کرده که روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم و دیدم شخصی در نزد حضرت
نشسته و حضرت متوجه اوست و با او سخن میگوید و چون آن مرد رفت از حضرت پرسیدم که این مرد که بود
حضرت فرمود که وصی حضرت موسی بود و در اخبار مستفیضه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن کن و آنچه خواهی
از من بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله روایت کرده است
که روزی با پدرم در وادی ضجنان که در میان مدینه و مکه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرد و نظر کردم
مردی را دیدم که در گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود میکشید و گفت یا حضرت آبی ده
و آن شخص که زنجیر در دست داشت او گفت آبش مده که خدا او را آب ندهد و از پدرم پرسیدم که این که
بود پدرم فرمود که معاویه علیه اللعنه بود بطرق کثیره از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه
منقولست که با پدرم براه مکه میرفتم و هر دو بر شتر سوار بودیم و چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون
آمد چنین واقع شد و حضرت فرمود که معاویه است و از ابوحمزه ثمالی روایت شده که روزی در خانه حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیه بودم و در آنجا گنجشکی چند فریاد میکردند و حضرت فرمود ای ابوحمزه میدانی
که اینها چه میگویند و من گفتم نه و حضرت فرمود که تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی از خدا میخواهند
و بعد از آن فرمود که ای ابوحمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و همه چیز ما داده اند و از فیضل بن یسار روایت
کرده که در خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه بودم دیدم که یک جفت کبوتر بیامدند نر با ماده حرفی گفت
و حضرت فرمود که ای فیضل میدانی چه گفت و من گفتم نه حضرت فرمود که میگفت که ای انیس من ای جفت من
هیچ خلقی نزد من از تو محبوب تر نیست مگر مولای من جعفر بن محمد و از سلیمان بن جعفر روایت کرده که روزی
در خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه بودم در باغی در بلغا ناگاه گنجشکی بنالید و در پیش آنحضرت بر زمین

افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود و حضرت فرمود که میدانی چه میگوید و من گفتم خدا و رسول خدا و فرزندان
او بهتر میدانند و حضرت فرمود که میگوید ماری آمده است که طفلهای مرا بخورد و من گفتم این عصا را
بردار و بجانب او برو و مار را بکش و از احمد بن هرون روایت شده که روزی حضرت امام رضا صلوات الله
علیه بخیمه من در آمدند و لجام اسب خود را بر روی طنابی از طنابهای خیمه انداخت و نشست و بعد از ساعتی
اسب صدائی کرد و حضرت تبسم کرد و حضرت بفارسی گفت که برو بول کن و آن اسب رفت و بسیار دور
شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که خدا بداود و بآل داود کرامتی نفرموده مگر آنکه
بمحمد و آل محمد زیاده از آن کرامت فرموده و بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده که در خدمت امام
محمد باقر علیه السلام بودم در میان مکه و مدینه و من بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه
گرگی از سر کوه دویده و بنزدیک استر آنحضرت آمد و دست را بر قربوس زین گذاشت و گردن کشید و حضرت
سر را نزدیک دهان آن گرگ آورد و بعد از ساعتی فرمودند که برو چنین کن و آن گرگ شادی کنان
برگشت و من گفتم فدای تو شوم عجب چیزی دیدم حضرت فرمود که میدانی چه گفت من گفتم نه حضرت
فرمود که میگفت یا ابن رسول الله زن من در این کوه در زائیدن بر او دشوار شده دعا کن که خدا زائیدن را
بر او آسان گرداند و دعا کن که خدا هیچ یک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند و من هم
چنین دعا کردم و مستجاب شد و باسانید معتبره روایت شده که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
روزی با جماعت از اصحاب خود نشسته بودند که آهوئی بنزد آنحضرت آمد و دست بر زمین میزد
و صدای میکرد و حضرت فرمود که میدانید چه میگوید و صحابه گفتند نه و حضرت فرمود که میگوید
که [illegible] فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار کرده است و از من التماس میکند که از آن
[illegible] فرزند او بگیریم که شیرش بدهد و باز باو بسپارد پس حضرت باصحاب فرمود برخیزید تا بجانب
آنشخص برویم و حاجت این آهو را برآوریم و همه برخواستند بخانه او آمدند و آنشخص بیرون آمد
و حضرت فرمود که آن آهو بچه را که امروز شکار کرده بیاور که مادرش آمده و آنشخص آهو بچه را
بیاورد و مادرش او را شیر داد [illegible] گذاشت و حضرت از آنشخص التماس فرمود که آهو بچه را بخشید و آهو را

بحضرت بخشید و بحضرت بمادرش داد و آمو والده شد و میگفت خوشحالی تو ای فرزند که آزاد کرده

حضرت شدی و بسند معتبر از یونس بن ظبیان که جمعی از اصحاب مرویست که روزی در خدمت

حضرت صادق صلوات الله بودیم فرمود که خزاین زمین در دست ماست اگر بپای خود اشاره کنم کنجهای خود را ظاهر

میکردانم پس یکپای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند و دست دراز کردند و شمشی از طلا بیرون آوردند و بقدر

شتر و فرمودند که نگاه کنید و چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته میدرخشید یکی از ما گفت

فدای تو گردیم اینها همه دارید شما و شیعیان شما اینقدر محتاج اند حضرت فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان

ما خلق کرده است و ایضا منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته

بودند شخصی گفت که پدر و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم از این دنیا که در دست دشمنان شماست و در دست گرفتند

شما نیست حضرت فرمود که گمان داری که ما دنیا را میخواهیم و خدا بما نمیدهد آنگاه دست زدند و مشتی از ریگ بر

تمام جواهر قیمتی شد را و یافتی پرسیدند که این چیست حضرت فرمود که از بهترین جواهرات و حضرت فرمود که اگر میخواهیم

همه زمین را چنین میتوانیم کرد اما نمیخواهیم پس بر زمین انداختند و باز ریگ شد و ایضا باسانید معتبره از حضرت

صادق صلوات الله روایت کرده است که آنحضرت فرمود شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابرسا

که قوم موسی در آنجا ساکنند با آنجا رفت و منازعه در میان ایشان بود فیصل کرد و در همان شب برگشت و نماز

صبح را در مدینه کرد و حضرت از خود را میفرمودند و از جابر جعفی روایت کرده است که روزی در خدمت امام محمد

باقر صلوات الله نشسته بودم که حضرت فرمود که ای جابر الاغی داری که در یک شب از مشرق بمغرب برود و من گفتم نه

حضرت فرمود که شخصی را می‌شناسم در مدینه که الاغی دارد که سوار میشود یک شب بمشرق و بمغرب میرود و حضرت

خود را میفرمودند و بسند معتبر از [illegible] روایت کرده که امام محمد باقر صلوات الله فرمود که من میشناسم شخصی از

اهل مدینه را که رفت بسوی آن جماعتی که خدا فرموده است که وَمِن قَومِ مُوسىٰ اُمَّةٌ يَهدُونَ بِالحَقِّ وَبِهِ يَعدِلُونَ

که در مشرق و مغرب می باشند و منازعه در میان ایشان بود اصلاح نمود و برگشت و بر نهر فرات گذشت و از آن

فرات تناول نمود و از در خانه تو گذشت و در زد و بایستاد که بگشایند و بر شخصی گذشت که او را در صلیب کشیده

بودند و ده کس بر دو سو گماشته بودند که در تابستان او را در برابر چشمه آفتاب میداشتند و آتش را بنزد او [illegible]

و درختان بستان آن بهشت را ببینید و ایشان برهنه میداشتند و قابیل فرزند آدم بود و محمد بن مسلم گفته که از حضرت

از آن مثل را که حسن به بهشت خودش بود و از عبد الصمد بن علی روایت کرده که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین

صلوات الله علیه آمد و حضرت از او پرسیدند که تو کیستی آمد گفت منجمم حضرت فرمود که میخواهی ترا خبر دهم

به ستاره که از آن وقت که تو آمده نزد ما تا حال چهارده عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر دنیاست

آن شخص گفت که آمد کیست حضرت فرمود که منم و اگر خواهی ترا خبر دهم به آنچه خورده و در خانه پنهان کرده

و بسند معتبر از ابان تغلب روایت کرده که منجمی از اهل یمن بخدمت حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه

رسید و حضرت پرسیدند که علمای یمن علم ایشان در چه مرتبه است آمد گفت از علوم نجوم بود و ما هم راه

حکم میکنند در این شب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم است از عالم شما در یکساعت از روز بقدر آنچه

یکسال آفتاب طی کند قطع مینماید و سیر میکند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این عالم است

که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند و آمد پرسید که یا حضرت که اهل آن عالمها شما را می شناسند

حضرت فرمود بلی خدا واجب نگردانیده است بر ایشان مگر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما از عبد الله بن سنان

روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که ما را حوضی هست از ما بین بصری ای عبد الله میخواهی

به بینی و من گفتم فدای تو شوم میخواهم پس حضرت دست مرا گرفتند و مرا به بیرون مدینه آوردند و پا بر زمین

زدند و نگاه کردم نهری دیدم که بسیار وسیع و در میان این نهر آبی جاریست از برف سفیدتر و در طرف دیگر شراب

جاریست به رنگ سفید و در میانش آبی جاریست از یاقوت رنگین تر و هیچ یک به دیگری ممزوج نمیشوند و آن

در میان این دو سفیدی بشاید خوش نماست که هرگز چنین چیزی ندیده بودم گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا

بیرون می آید حضرت فرمود که این چشمهاییست که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت و در دو کنار آن

نهر درختان دیدم حوریان بر این درختان نشسته و میوه های ایشان چیزی که هرگز ندیده بودم

و در دست آن حوریان ظرفها در نهایت لطافت که هرگز چنین ظرف ندیده بودم و شباهت بظرفهای دنیا

نداشت پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفت و اشاره فرمود که آب بدهد دیدم آن ظرفها خم شد و در

[illegible] شد که آن ظرف پر شد بجهت آمد و درختان میوه بدست حضرت داد [illegible] است [illegible] پس

بمن عطا فرمودند و من بخوردم و هرگز بآن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بویش بمشابه بوی مشک
بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آن بود و بحضرت عرض کردم که فدای تو شوم هرگز
چنین حالی مشاهده نکرده بودم و نمیدانستم که این قسم غرایب در عالم می باشد حضرت فرمود که این کمتر
چیزیست که خدا برای شیعیان ما مهیا کرده است و چون مؤمن از دنیا رحلت میکند روحش را باین
وادی می آورند و در این باغها سیر میکنند و از این آبها میخورند و دشمن ما که میمیرد روحش را بوادی برهوت
می برند که صحرائیست در حوالی یمن و همیشه در عذاب می باشند و از زقوم و از حمیم میخورند پس پناه
بگیرید بخدا و دوستدار اهل بیت باشید و از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه سؤال نمودم از فرموده خدا که وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
و چگونه ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود و حضرت بدست مبارک بجانب بالا اشاره فرمود
و بمن گفت که بجانب بالا نظر کن و چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه شکافته و حجابها برخواسته
نوری عظیم دیدم که دیده ام حیران شد پس حضرت فرمود که ابراهیم ملک آسمان و زمین را چنین دید
نشان نمود و آنگاه حضرت فرمود که بر زمین نگاه کن پس فرمود که بالا نگاه کن و چون ببالا نگاه کردم سقف بحال خود دیدم پس حضرت
مرا گرفتند و بخانه دیگر بردند و جامهای که پوشیده بودند کندند و جامههای دیگر پوشیدند و فرمودند
که چشم برهم گذار و باز مکن و بعد از ساعتی فرمودند که چشم باز کن و چشم باز کردم جای غریب دیدم و
پرسیدم که این کجاست حضرت فرمود شهر ظلمات است که ذو القرنین در اینجا سیر نموده اند و من گفتم
فدای تو گردم رخصت میدهی که سیر کنیم حضرت گفتند و بعد از آن اندک راه رفتیم حضرت فرمود که میدانی
که در کجائی گفتم نه حضرت فرمود بر کنار آب زندگانی ایستاده که خضر از این آب خورده است پس از این
زمین و از این عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر در آمدیم و چون پاره راه رفتیم مثل این عالم خانها و بناها و کوهها
دیدیم و از آن عالم بدر رفتیم و بعالم سیم داخل شدیم و شبیه بآن دو عالم تا به پنج عالم گذشتیم آنگاه حضرت
فرمود این عالم ملکوت زمین بود و ابراهیم همین ها را دیده بود و همین ملکوت آسمانها دیده بود و ملکوت
زمین دوازده عالم است هر عالمی مثل آن عالم اول و هر امامی که از ما از دنیا میرود بیکی از آن عالمها میرود

بچشم آمد که مناسب آن احوال است و در عالم اول ساکن شوید و آنگاه فرمود که چشم بر هم گذارید چون چشم بر هم گذاشتم و دست مرا
گرفتند ناگاه خود را در خانه دیدیم که بیرون رفته بودیم پس آن جامه‌ها را کندند و جامه‌های اول را پوشیدند و بجای خود
نشستیم و پرسیدم که فدای تو شوم چند ساعت از روز گذشته است حضرت فرمودند که سه ساعت و بسند معتبر
از ابو بصیر روایت کرده که روزی در خدمت امام جعفر صادق صلواة الله علیه بودم و پا بر زمین زدند پس دریائی
عظیم ظاهر شد که کشتیها از نقره در کنار آن دریا ایستاده بیکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم
تا بجائی رسیدیم که خیمه‌ها در آنجا از نقره زده بودند و آن حضرت داخل هر یک از آن خیمه‌ها شدند و بیرون آمدند و فرمودند
که آن خیمه اول که داخل شدم خیمه رسول خدا بود و دوم از حضرت امیر المؤمنین صلواة الله علیه بود و سیم از حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و چهارم از خدیجه کبری و پنجم از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و ششم از حضرت امام حسین
علیه السلام و هفتم از حضرت علی بن الحسین صلواة الله علیه و هشتم از پدرم و نهم بمن تعلق دارد و هر یکی از ما
که از دنیا میرویم خیمه داریم که در آنجا میباشیم و باز از آنجا برگشته بخانه آمدیم و از صالح بن سعید روایت نموده
که حضرت امام علی نقی صلواة الله علیه را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند بخدمت حضرت رسیدم و گفتم یا حضرت
حرمت ترا نگاه نداشتند که در اینجا شما را جای داده‌اند و حضرت فرمود که ای پسر سعید نظر کن در برابر و چون نظر
کردم باغهای سبز و حوریان خوشبو دیدم و غلامان پاکیزه مانند مروارید و طبقهای مملو از رطب و انواع
میوه‌های مشاهده نمودم که دیده‌ام حیران شد و حضرت فرمود که ما هر جا هستیم اینها برای ما مهیاست و باسانید
معتبره از حضرت صادق صلواة الله منقولست که تمام دنیا در دست امام از بابت … کرده کافی هست که هیچ از
امور دنیا برو مخفی نیست و هر چه خواهد در آن تواند کرد و بسند معتبر از حضرت باقر صلواة الله علیه روایت
کرده است که ذوالقرنین را مخیر گردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب پس سحاب ذلول را برای
خود اختیار کرد و سحاب صعب را برای … گذاشت که حضرت صاحب الامر صلواة الله بر آن سوار خواهد شد و بر
آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج زمینش معمور است … سیر خواهد کرد و باسانید معتبره از حضرت
صادق صلواة الله منقولست که چون حق تعالی اراده میفرماید که امامی را خلق کند قطره از آب … میریزد
که بر گیاهی یا میوه می‌نشیند و والد او از آن تناول میکند پس آن نطفه در رحم … مقرر میکند و نطفه امام را از آن خلق

میفرماید پس در شکم مادر صدا میشنود و می فهمد و چون بر زمین می آید بر بازوی راستش مینویسند که وتمّت
کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس چون بسخن و رفتار آید عمودی از
نور برای او نصب میکنند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می بیند و کلینی و غیره باسانید معتبره روایت
کرده اند از حضرت صادق صلواة الله علیه و چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را
میفرستد که شربتی از آب تحت عرش برمیدارد و بامام میدهد که تناول فرماید و از آن آب نطفه
میشود و چون برحم منتقل میشود تا چهل روز سخن نمیشنود و بعد از چهل روز آنچه گویند میشنود و جواب
میدهد پس چون متولد شدند و خدا همان ملک را میفرستد که آیه را بر بازویش نقش مینماید پس
چون بمنصب امامت فایض کردند از برای او منبری از نور بلند میسازند و بسند دیگر از آنحضرت منقول است
که چون [illegible] مادران اوصیا پیغمبران بایشان حامله میرسد و اندک سستی در ایشان بهم میرسد مانند غش
و تمام آن روز و تمام آن شب چنین می باشند پس بحال خود می آیند و از جانب راست خود از یکطرف
خانه آوازی میشنوند که کسی میگوید که حامله شدی بخیر خوبی و عاقبت تو بخیر خواهد بود و بشارت
باد ترا بفرزند بردبار دانا بعد از آن دیگر هیچ سنگینی و الم و اثر حمل در خود نمی بینند تا چون ماه نهم
میشود آوازها از خانه میشنود و چون شب ولادت میرسد نوری در آنخانه ساطع میشود و چون
متولد میشود دو زانو نشسته بزیر می آید و چون بر زمین میرسد رو بقبله میکند و سه مرتبه عطسه
میکند و بانگشت اشاره بکند الحمد لله میگوید و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای
پیش همه روییده می باشد و از پیش رویش نوری می باشد مانند طلا و در تمام آن شب و روز از دستهایش
نور ساطع است و همچنین پیغمبران نیز چنین متولد میشوند و صفار از حضرت صادق صلواة الله علیه
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلواة الله علیه فرمود که خدا را شهری هست که در پشت
مغرب که آنرا جابلقا میگویند و در آن شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل اینها هستند
و هرگز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کار نمیکنند و هیچ چیز نمیگویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و عثمان
میکنند و بر ولایت اهل بیت اقرار دارند و از هشام بن سالم روایت کرده که حضرت صادق صلواة الله علیه

ودیگر در مغرب و بر جمیع پادشاهان عالمیان که وارد شوند اول ایشان را بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند
و هرکه مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و باسانید
معتبر از حضرت امام حسن صلوات علیه منقولست که فرمود که خدا را شهری هست در مشرق و شهری
هست در مغرب و بر هر یک ازین دو شهر حصاری هست از آهن که در هر حصاری هفتاد هزار در است
و از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میگویند که دیگری نمیداند و من
جمیع آن لغتها را میدانم و در آن شهرها و در ما بین آن شهرها خدا را حجتی و امامی نیست بغیر از من
و برادرم و ما هر دو حجت خدائیم بر ایشان وَاعْلَمْ یَا اَبَاذَر اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ اَهْلَ بَیْتِی فِی اُمَّتِی
کَسَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَهَا نَجَا وَمَنْ رَغِبَ عَنْهَا غَرِقَ وَمِثْلَ بَابِ حِطَّةٍ فِی بَنِی اِسْرَائِیلَ مَنْ دَخَلَهُ
کَانَ آمِنًا و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا در میان امت من از باب کشتی نوح گردانیده
که هرکه سوار آن کشتی شد نجات یافت و هرکه نخواست آنرا و داخل آن کشتی نشد غرق شد و همچنین
اهل بیت من هرکه در کشتی ولایت محبت و متابعت ایشان می نشیند از گرداب فتنه و کفر و ضلالت
نجات می یابد و هرکه از جانب ایشان بسوی دیگر میل میکند در دریای شقاوت غرق میشود و اهل بیت
من در این امت مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود که خدا امر فرموده که داخل آن در شوند و هرکه
داخل آن در شد عذاب خدا در دنیا و عقبی ایمن شد همچنین در این امت هرکه چنگ در دامان متابعت
ایشان میزند و از درگاه پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب میکند از جمله اهل امانست و الا طعمه شیطان
و مستحق عذاب و خذلانست و بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که اُدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا
حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطَایَاکُمْ و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در، قریه بیت المقدس است یعنی در آئید
بدری از درهای قریه بیت المقدس از روی خشوع و شکستگی و چون دری کوچک است خم شوید و برکوع
داخل شوید و بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار کنید و بگوئید خداوندا از گناهان ما بگذر
تا بیامرزیم خطاهای گناهان شما را و از طرق سنی و شیعه متواتر است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من شهرستان علمم و تو دری آن شهرستانی و داخل شهر نمیتوان

آنچه ذکر کردیم و اخبار در این باب بسیار زیاده از حد و حصر است و جمله‌ای از آنها با جمیع کتب ظاهر میشود

که ایشان کشتی نجات این امتند بلکه جمیع ملائکه و پیغمبران به برکت ولایت ایشان به مقامات

عالیه رسیده‌اند و در جمیع شداید بانوار ایشان پناه برده‌اند و ایشان علت غائی ایجاد جمیع آسمانها و زمین

و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که خطاب بحضرت رسالت نموده‌اند که لولاک

لما خلقت الافلاک اگر تو نمی‌بودی من افلاک را خلق نمیکردم و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین رمزیست

که موجب اشکال این معنی میشود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض و جود است

اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضه آن فیض بعقلا قبیح نباشد و کسی که قابل آن نباشد که حضرت

بنای مثل عالم امکان برای او بنا کنند و چنین مهمانخانه برای او مرتب سازند و در میدان وسیع عرصه ایجاد

چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع برپا کنند و چندین هزار از سرادق رفعت و حجاب جلال را باوتار قدرت

و اطناب عزت استوار کرده‌اند و این عرصه ظلمانی را بچراغهای نورانی از آفتاب و ماه و ستارگان روشن

سازند و صفایح افلاک و لوح خاک را بانواع زینتها و الوان نقشها بیارایند و مائده‌ای که تمام عالم را فرا گرفته

و الوان نعمتها و میوه‌ها و گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نشأه آخرت که این نشأه دنیا نمونه‌ایست

از آن یعنی بهشت اعلی را بانواع حور و قصور بیارایند و غیر متناهی از ملائکه مقربین و جن و طیور و بهایم

خادم او کرده‌اند بزرگواری می‌باید باشد که این کرامتها را سزاوار باشد و این نوازشها لایق باشد پس

اگر دیگران بطفیل او از این خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر امثال ما را لایق این کرامتها

نمیدیم و برای ما بتنهائی اینقسم تشریفات نزد عقلا قبیح است و چنانچه اگر بالفرض یک نادان و یا یک

روستائی نادانی بنزد پادشاه عظیم الشأنی برآید و پادشاه بفرماید که صحرا را چراغان کنند و انواع

فرشها گسترده و الوان نعمتهای پادشاهانه برای او حاضر کرده‌اند و جمیع امرای خود را بخدمت

او باز دارند جمیع عقلا او را مذمت میکنند که این ادای پادشاهانه نبود و این مرد قابل این

کرامت نبود و نهایت اکرام این مرد این بود که ده تومان زر یا کمتر باو بدهد و او را بجستن خود

روانه کند ولکن مرد کاملی که قابل نزد سک عظیم الشانی باشد و این نعمتها برای او کند خوب است و چون

[illegible] ذکر کنیم [illegible]

[illegible] کرده اند [illegible] که یک فیل را [illegible] کوران [illegible] ایشان

[illegible] خلق [illegible] ایشان است و هر یکی بسبب آنچه جمع شده که دست بر آن میمالید

[illegible] ایشان دست بر گوش آن مالید و یکی دست بر خرطوم او مالید و یکی دست بر بدن او مالید

و یکی بر پای او و یکی بر دم او و بعد از آن بوصف او شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد

آنکه بر گوش دست زده بود گفت مثل چیزیست از بابت گلیم و آن دیگری که دست در خرطوم زده

بود گفت غلط کردی از بابت ناودان است و میان هر یک بر طبق آنچه دست زده بود تعبیر

کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینائی که فیل را دیده بود در میان ایشان حکم کرد

و گفت هیچکدام آنرا نشناخته اید اما هر یک راهی بر آن برده اید و چنانچه ابن بابویه بسند

معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه

السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را که از من

بهتر و گرامی تر باشد راوی گوید گفتم که یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل حضرت فرمود که یا علی

انبیاء مرسل را افضل کرده است از ملائکه مقرب و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است و بعد از من

ترا و امامانرا و بعد از تو بر همه تفضیل بایشان داده و ملائکه خدمتکاران ما و دوستان ما یند یا علی

آنهائی که حاملان عرش اند و بر دور عرش می باشند تسبیح و تحمید خداوند خود میکنند و استغفار

میکنند برای آنها که ایمان بولایت ما آورده اند یا علی اگر نه ما بودیم خدای تعالی

آدم را خلق نمیکرد و نه حوا را و نه بهشت و نه دوزخ را و نه آسمانرا و نه زمین را و چگونه

ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما پیش از ایشان خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس

خدا کردیم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد ارواح پاک ما بود پس ما را گویا گردانید

بتوحید و تمجید خود [illegible] و بعد از آن ملائکه را خلق

کرد [illegible] گفتم

سبحان الله گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا ما را خلق آفریده خدایم و خدا منزه است از اینکه بما احتیاج داشته باشد یا اینکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات ما دانستند و چون بزرگواری شان ما را مشاهده نمودند لا اله

الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا را شریک در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان خدایم و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله و چون رفعت محل و درجه ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند که خدا از آن عظیم تر است که کسی بدون توفیق و تایید او نزد او در رتبه و منزلت تواند بهم رسانید آنگاه گفتند الله اکبر و چون قوت و قدرت مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند ملائکه که قوت و قدرت و توانائی داده خداوند ماست پس چون دانستند که خدای عالمیان چه نعمتها بما کرامت کرده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم کرده ما گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثناست بر این نعمتهای عظیم که بما انعام کرده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس برکت ما هدایت یافتند ملائکه بتسبیح و تهلیل پس حق تعالی حضرت آدم را خلق کرده و ما را در صلب او به سبیل امانت سپرده و امر فرمود ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم بودیم و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود و سجده تکریم و اطاعت آدم بود و چون ما در صلب وی بودیم پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم را از برای تکریم ما کردند و بدرستی که چون مرا باسمان عروج فرمودند و جبرئیل اذان و اقامت گفت و گفت یا محمد پیش باش که با تو اقتدا کنم حضرت فرمود که من گفتم که یا جبرئیل که تو ملک مقربی تو پیش باش جبرئیل گفت که یا حضرت خدای تعالی دنیا و ما فیها را به آبروی تو و اوصیای تو آفریده است تو پیش باش که من از دولت تو به فیض برسم و چون حضرت من پیش ایستاده جبرئیل و جمیع ملائکه با من نماز کردند و پس چون حجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت یا حضرت پیش برو که من در اینجای مانم حضرت فرمود که من گفتم یا جبرئیل در چنین جای مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت که یا حضرت و اینجا [illegible] و [illegible] مقرر ساخته و اگر از این حد در گذرم بالهای من میسوزد حضرت فرمود که [illegible]

چون بمکانی که نزدیک عرش رسیدم پس ندا بمن رسید که یا محمد من گفتم لبیک ربی پس ندا رسید که یا محمد تو بنده
منی و من پروردگار توام پس مرا عبادت کن و برمن توکل کن در جمیع امور بدرستیکه تو نور منی در میان بندگان
من و فرستاده منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق و از برای تو و از برای متابعان تو بهشت را خلق کرده ام
و از برای مخالفان تو جهنم را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کرده ام و از برای شیعیان
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ثواب خود را لازم ساخته ام حضرت فرمود که من گفتم که ای خداوند من
اوصیای من کیستند ندا رسید که یا محمد اوصیای تو آنهایند که بر ساق عرش نام ایشان نوشته است
و چون نظر بر ساق عرش کردم دوازده نور دیدم بر هر نوری سطری سبز بود که برو نام وصی از اوصیاء من
نوشته بود و اول ایشان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود و آخر ایشان قائم آل محمد صلوات الله علیهم بود
حضرت فرمود که من گفتم که ای خداوند من اینها اوصیای منند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیا
و دوستان و اوصیا و برگزیدگان منند و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفهای
تو اند و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت جلال خودم سوگند که بایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمه
حق را بایشان بلند گردانم و بآخر ایشان که قائم آل محمد است زمین را از دشمنان پاک گردانم و او را از مشرق
تا بمغرب مسلط گردانم و باد را مسخر او گردانم و ابرهای صعب را ذلیل گردانم و ملائکه را مددکار او
گردانم تا آنکه دین حق بلند شود و جمیع خلق بیگانگی من اقرار کنند و ملک و پادشاهی او را دایم گردانم
و دولت او تا روز قیامت از دوستان من بیرون نرود و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که چون جبرئیل بنزد رسول صلی الله علیه و آله می آمد بخدمت آنحضرت مانند بندگان
می ایستاد و تا حضرت رخصت نمیداد او نمی نشست و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت
شده که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
افضل است یا ملائکه حضرت فرمودند که ملائکه شرف نیافتند مگر بمحبت من که محمدم و بمحبت علی
بن ابی طالب صلوات الله علیه و هر کس محبت علی بن ابی طالب با آن ده فرزند او داشته باشد و او را
ملائکه ... از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه روایت شده که ...

رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا حضرت تو افضلی یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب
نیست که آدمی تعریف خود کند ولیکن مرا مزور راست میگویم و چون حضرت آدم خطا از و صادر شد
توبه اش این بود که خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرزی پس خدا توبه اش را
قبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست و از غرق ترسید گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل
محمد که مرا از غرق نجات دهی پس خدا او را نجات داد و ابراهیم را چون بآتش افکندند گفت خداوندا
از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از آتش نجات دهی پس خداوند عالمیان آتش را برد و سرد کرد
و موسی چون عصایش را انداخت در جنگ و ترسید گفت خداوندا سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد
که مرا ایمن گردان پس خدای تعالی فرمود که مترس که تو بر ایشان غالب گردی حضرت فرمود که ای
یهودی اگر موسی مرا و اوصیای مرا شفاعت نمیکرد و اگر ایمان به پیغمبری من نمی آورد ایمان
او هیچ نفعی نمیداد و باز حضرت فرمود که ای یهودی یکی از فرزندان من قائم آل محمد است که چون خروج
کند عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او فرود می آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز کند و در
حدیث معتبر وارد شده است که روزی که از ذریت آدم عهد و پیمان میگرفتند و از جمیع ملائکه و پیغمبران
باین نحو پیمان گرفتند که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی بن ابی طالب با یازده
فرزند شما امامان شما نیست و همه گفتند از ملائکه و از پیغمبران و سایر خلق که تو پروردگار مایی
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیغمبر ماست و علی بن ابی طالب با یازده فرزندش امامان ماست
و هر پیغمبر که اقرار کرد به پیغمبری ما پیغمبر اولوالعزم شد و هر ملکی که اقرار کرد به پیغمبری ما و امامت اهلبیت ما او
ملک مقرب شد یا اَبَاذَرٍ اِحْفَظْ مَا اُوصِیکَ بِهِ تَکُنْ سَعِیدًا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ یَا اَبَاذَرٍ نِعْمَتَانِ
مَغْبُونٌ فِیهِمَا کَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ یَا اَبَاذَرٍ اِغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ شَبَابَکَ قَبْلَ
هَرَمِکَ وَصِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ وَغِنَاکَ قَبْلَ فَقْرِکَ وَفَرَاغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَحَیٰوتَکَ قَبْلَ
مَوْتِکَ یَا اَبَاذَرٍ اِیَّاکَ وَالتَّسْوِیفَ بِاَمَلِکَ فَاِنَّکَ بِیَوْمِکَ وَلَسْتَ بِمَا بَعْدَهُ فَاِنْ یَکُنْ غَدٌ لَکَ
فَکُنْ فِی الْغَدِ کَمَا کُنْتَ فِی الْیَوْمِ وَاِنْ لَمْ یَکُنْ غَدٌ لَکَ لَمْ تَنْدَمْ عَلٰی مَا فَرَّطْتَ فِی الْیَوْمِ

شيئا لا تبلغه وتعمر غدا لا تبلغه يا أبا ذر لو نظرت إلى الأجل ومسيره لأبغضت

الأمل وغروره يا أبا ذر كن كأنك في الدنيا غريب أو كعابر سبيل وعد نفسك من

أصحاب القبور يا أبا ذر إذا أصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء وإذا أمسيت فلا تحدث

نفسك بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حياتك قبل موتك فإنك لا تدري

ما اسمك غدا يا أبا ذر إياك أن تدركك الصرعة عند العثرة فلا تمكن من الرجعة

ولا يحمدك من خلفت بما تركت ولا يعذرك من تقدم عليه بما اشتغلت به يا أبا ذر

ما رأيت كالنار نام هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها يا أبا ذر كن على عمرك أشح منك على

درهمك ودينارك يا أبا ذر هل ينتظر أحدكم إلا غنى مطغيا أو فقرا منسيا أو مرضا

مفسدا أو هرما مفنيا أو موتا مجهزا أو الدجال فإنه شر غائب ينتظر أو الساعة

والساعة أدهى وأمر ای ابوذر حفظ کن آنچه ترا من وصیت میکنم و عمل نما تا سعادتمند

گردی در دنیا و آخرت ای ابوذر دو نعمت است که در دنیا بسیار خوبست یکی صحت بدن و یکی فراغ

بال یعنی در این دو نعمت فریب میخورند و غنیمت نمیشمارند و میگذارند که از دستشان میرود و بعد از آن

حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر وارد شده است یعنی باعث فتنه ایشانست و ایشان

از آنها غافل میگردانند ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار اول

جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی بندگی نمیتوانی کرد و حسرت خواهی خورد دوم غنیمت دان

صحت بدن و تندرستی را پیش از بیماری که چون بیمار شوی عبادت نمیتوانی کرد چنانچه در صحت

میتوانی کرد و سیم قدر بدان توانگری را پیش از آنکه فقیر شوی و آنچه خواهی در راه خدا نتوانی داد

چهارم قدر بدان فراغت بال را و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی بچیزی چند که بسبب

آن از عبادت محروم شوی پنجم غنیمت دان زندگی را پیش از مرگ که بعد از مرگ هیچ کار نتوانی

کرد ای ابوذر زنهار که کار امروز را بفردا تأخیر مکن بطول امل و آرزو و مگو که بعد از این خواهم کرد

[illegible] که این روز گذشت [illegible] و بعد از این [illegible] شد پس

امروز را صرف کار خود کن که اگر فردا زنده باشی در فردا هم چنان باشی که امروز بوده‌ای [illegible]
از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی ای ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد
و آن روز را تمام نکرده بمیرد و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و بفردا نرسد ای ابوذر اگر
ببینی اجل خود را چه به تندی می آید و اگر ببینی که عمرت چه بسرعت میگذرد و هر آینه
دشمن خواهی داشت آرزوهای خود را و فریب آن نخواهی خورد ای ابوذر در دنیا مانند غریب
باش که بغربت افتاده باشی و آن را وطن خود نشمارد و با مسافری حساب کرده باشی و قصد اقامت
ننمای و خود را از اصحاب قبور بشمار و قبر را منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی آن مشغول باش
ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون
شام کنی خیال صبح را اندیشه مکن و از صحت خود توشه بگیر پیش از بیماری و از زندگی خود
بهره بردار پیش از مردن که نمی دانی که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان خواهی داشت
یا نام مردگان یا آنکه در روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی یا نام اشقیا [illegible]
که مبادا از پا در آیی و بمیری در هنگام غفلت در جمع دنیا پس ترا رخصت برگشتن نباشد که [illegible]
خود را درست کن و وارث تو ترا مدح نکند با آنچه از برای [illegible] او گذاشته و آن [illegible] که
که بنزد او رفته ترا معذور ندارد در آن چیزهای که مشغول آنها شده و [illegible]
آنها ترک کرده ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را باین عظمت [illegible]
[illegible] میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت چیزی را که طلب کننده
و خواهان آن خواب کنند زیرا که مردم از برای لذتهای سهل دنیای فانی [illegible]
میکنند و سعی در تحصیل آن مینمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم نامتناهی [illegible]
ای ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر خود بخیل [illegible]
هر یک از شما چند چیز را انتظار میکشید [illegible]
و بجز آن از [illegible]

گناهان بسیار کرده‌اید و از اصلاح باز دارید پس که شما را از کار بیندازد یا مرگ بغتةً برسد
یا مهلت ندهد یا فتنهٔ دجال که شریست از غایب میرسد یا قیامت برپا شود و قیامت از همه چیز عظیم‌تر
و این کلمات طریقه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد ایراد مینماید مقصد اول بدانکه مفاسد
این ضایع شدن اهتمام در عمل و احتراز از طول امال است و طول امل از امهات صفات ذمیمه است
و موجب چهار خصلت است اول کسل و ترک طاعت زیرا که شیطان او را ازین راه فریب میدهد
که فرصت بسیار است و عمر دراز است و در هنگام پیری عبادت میتوان کرد و ایام جوانی را صرف
عیش و طرب میباید کرد دوم آنکه باعث ترک توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بگمان اینکه
مهلت خواهد یافت تا مرگ ناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد سوم آنکه باعث حرص جمع
مال و تحصیل امور لا ذمه آن میشود برای آنکه چون گمان عمر بسیار بخود دارد باندازهٔ آن تحصیل
مایحتاج خود میکند و چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد او را زود
فقیر میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمی آید و اگر مصلحت داند و اگر بکار خدا باشد خدا او را
توانگر میکند چهارم بدانکه باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت میگردد و این صفات
ذمیمه مایهٔ شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باسانید
معتبره منقولست که فرمود که دو خصلت که از آن بیشتر شما را میترسانم دو خصلت است یکی متابعت
خواهش‌های نفس کردن و دیگری طول امل است اما متابعت هوای نفسانی آدمی را از قول حق
منع میکند و باز میدارد اما طول امل موجب فراموشی آخرت میگردد و ایضاً از آنحضرت
منقولست که هر که املش دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست که صلاح اول این امت بزهد و یقین است و فساد آخر ایشان ببخل و طول
امل است و ایضاً از آنحضرت منقولست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که [illegible] خصلت است که از شقاوت است یکی خشکی چشم دوم سنگینی دل سیم درازی
[illegible]

بیای آمد بنزد عبدالله بن عباس و عبدالله او را گرامی میداشت و نزدیک خود مینشاند روزی بعبدالله
گفتند که فلان جوان را اینقدر اکرام میکنی و این مرد بسیار بد مرد است و شبها میرود قبرهای مؤمنان را نبش میکند
و کفن هایشانرا میدزدد و عبدالله شبی از برای امتحان بقبرستان رفت و پنهان شد و از دور دید
که این جوان آمد و بیک قبر کهنه داخل شد و در لحد خوابید و آواز بلند کرد و گفت که وای بر من روزی میشود
که داخل این لحد تنها خواهم شد و زمین از زیر من گوید که ترا وسعت مباد و خوش مباد منزل تو که بر روی من
راه میرفتی و من ترا دشمن میداشتم پس چون ترا خواستم که در میان من در آمده وای بر من روزی که
از قبر بیرون آیم بیایم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند و در آن روز مرا از عدالت تو که
نجات خواهد داد و از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده بودم مرا که رها خواهد کرد و از آتش جهنم
کی مرا امان خواهد داد و معصیت کرده‌ام خداوندی را که سزاوار آن نبود که او را معصیت کنم و مکرر با او
عهد کرده‌ام که گناه نکنم و از من راستی و وفا ندید و همچنین سخنان مکرر میگفت و میگریست و چون از قبر
بیرون آمد عبدالله او را در بر گرفت و دست در گردنش کرد و گفت که ای حفار نیکو نباشی تو چه خوب
گناهان و خطاهای خود را پیش میکنی و میشکافی و از هم جدا شدند و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن نزد خداوند خود را در
مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان شود و فرمود که هرگاه فردا را از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را
نیکو نکرده است و او را نشناخته است و در وصیتی که در هنگام وفات فرمود که ای فرزند آدم اجل
و آرزوی خود را کوتاه کن و مرگ را یاد کن و دنیا را ترک کن بدرستی که تو در گرو مرگی و نشانه
بلاهای دنیائی و مغلوب دردهای دنیائی و باهل مصر نوشتند که ای بندگان خدا کسی از مرگ
نجات نمی‌یابد پس حذر کنید از آن پیش از آنکه بشما رسد و تهیه آنرا درست کنید و بدرستی
که مرگ احاطه کرده است و اگر می‌ایستید شما را میگیرد و اگر میدوید [illegible] شما را میگیرد و از سایه
شما نزدیکتر است بشما و مرگ بر پیشانی همه بسته است پس [illegible]
[illegible] یاد کنید مرگ را [illegible] از بلای [illegible] و پند [illegible]

[illegible] بهشت میفرمود اصحاب خود را بیاد مرگ میکنند بسیار جاها را [illegible] و بدرستی

که آن شکننده لذتهاست و حایلست میان شما و خواهشهای نفسانی و از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله منقولست که فرمود اگر حیوانات از مرگ میترسیدند آنقدر که شما میدانید یک گوشت

فربه از ایشان نمیخوردید و از ترس مرگ لاغر میشدند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه منقولست که فرزند آدم را آخر روز دنیا بسر می آید مانند اهل و عیال و مال و عمل او در نظر

او می آورند پس اول رو بمال خود میکند و میگوید که والله که من بسیار حریص بودم در جمع کردن

تو و بخیل بودم در صرف کردن تو و الحال چه مدد میکنی بر من و آنگاه آن مال جواب گوید که کفن

خود را از من بگیر و آن فرزند آدم گوید که همین است وفای تو پس آنکه رو بجانب فرزندان خود

کند و گوید که والله که شما را بسیار دوست میداشتم و حمایت شما میکردم و امروز برمن چه

مهربانی خواهید کرد و ایشان در جواب گویند که ترا بقبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم و آن

فرزند آدم گوید که همین است مهربانی شما پس آنکه رو بجانب عمل خود کند و گوید که والله که خواهان

تو نبودم و برمن گران بود و دشوار بود امروز چه مدد مینمای و عمل در جواب گوید که رفیق توام در قبر

و چون محشور میشوی با توام پس اگر دوست خدا باشد شخصی بنزد او می آید از همه کس خوشبوتر

و جامهای فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد ترا ببینم و کلمهای بهشت و نعمت ابدی خوش آمدی

و فرزند آدم می پرسد که تو کیستی و آن شخص در جواب میگوید که من عمل صالح توام و چون از دنیا

برو میروی بجای تو بهشت است و چون آمد غسل دهنده اش را میشناسد و قسم میدهد آنرا

که مرا آهسته بشوی که اعضای من مجروح است و آن جماعت که جنازه اش را برداشته اند و قسم

میدهد آنها را که مرا زود بقبر برسانید پس چون داخل قبر میکنند او را دو ملک می آیند که موهای

[illegible] ایشان بر زمین میرسد و بپای خود زمین را میکافند و صدای ایشان مانند رعد

[illegible] چشمهای ایشان مانند برق روشن میشود و ایشان سؤال میکنند و میگویند

[illegible] پروردگار تو کیست و پیغمبر تو کیست امام تو پس اگر آن شخص صالح باشد گوید

آن دو ملک صداقت او ثابت دارد و آنچه دوست میداری پس قبر او را فراخ میکنند آنقدر که چشم
کار کند و دری از بهشت بقبر او میگشایند و میگویند که خواب کن با فرح و شادی و راحت
و اگر دشمن خدا باشد شفیعی بنزد او می آید در نهایت زشتی و بد بوی و میگوید بشارت باد
ترا بحمیم و آتش جهنم و منزل دهنده خود را می شناسد و قسم میدهد که اعضای کیف مرا
آهسته بشوی که از دست عزرائیل خلاص شده و آنجماعت که جنازه اش را برداشته اند التماس
وزاری میکند که جنازه کنندگان مرا دیر برید که بلکه یک ساعتی از آتش جهنم ایمن باشم
پس چون داخل قبر شود و آن دو ملک بنزد او می آیند و کفن را از و دور میکنند و از خدا
و از پیغمبر و از دین و از امام می پرسند و او در جواب میگوید که نمیدانم و ایشان میگویند که ای
بدبخت که هرگز ندانستی راه هدایت را پس گرزی بر سر او میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای
آنرا نشنود و نترسد مگر جن و انس و دری از جهنم بقبر او میگشایند و میگویند بخواب بدترین
حالی و چنان قبر برو تنگ میشود و او را فشاری میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش
بدر میرود و برو مسلط میگرداند حق تعالی مارها و عقربها و جانوران زمین را که او را بگزند
تا روزی که مبعوث شود و از بسکه در شدت است آرزو میکند قیامت قایم شود و حضرت امام
محمد باقر صلوات الله فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود که من پیش از نبوت گوسفندان
میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست که گوسفند چرانیده باشد پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان
بی سبب خائف پراکنده میشدند و از چرا می ایستادند و هرچند جمع میکردم و باز پراکنده
میشدند پس جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم فرمود که یا محمد کافر را و بدکار را خدا
در قبر ضربتی میزنند که بغیر از جن و انس جمیع حیوانات صدای آنرا میشنوند و ترسان
میشوند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرمود که بعضی
دشمن خدا را [illegible] جانب قبر [illegible] ندا میکنند که ای [illegible]
[illegible]

و شکایت میکنم بشما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار
کردم و مال مرا خوردند و مرا واگذاشتند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق
خدا را در آن ندادم و وبال و عذابش بر منست و نفعش را دیگران می برند و شکایت میکنم بشما
خانهٔ دنیا را که خود را صرف تعمیر آن کردم و دیگران در آن ساکن شدند و شکایت میکنم بشما
که ای برادران تا میتوانید مرا نگاهدارید و دیر ببرید و شما حذر کنید از آنچه من بآن مبتلا
شده ام بدرستی که مرا بشارت داده اند بآتش دوزخ و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند
جبار آه واحسرتاه بر آنچه تقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان خدا پس ناله و گریه میکرد و
راه دوری که پیش دارم نه شفاعت کننده دارم که سخنش را بشنوند و نه دوستی که مرا رحم کند
آه کاشکی مرا میگردانیدند تا داخل مؤمنان و پرهیزکاران میشدم و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که قبر هر روز مرده را ندا میکند که منم خانهٔ غربت و منم خانهٔ تنهائی و
و منم خانهٔ کرم و جانوران و منم قبر باغی ام از باغهای بهشت یا گودی ام از گودهای جهنم و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که زنهار
زنهار مرگ را بسیار یاد کنید که چاره از مرگ نیست اینک مرگ رسید با روح و راحت و نعمت ابدی
برای آنان که از برای بهشت سعی کردند و اینست اجل رسید با شقاوت و ندامت و مذلت ابدی
برای آنانکه فریب دنیا خوردند و برای او سعی کردند پس کسی که دوستی خدا و سعادت ابدی دارد
گویا برای او لازم شده است و اجل در میان دو چشم اوست و طول امل در پس اوست پس کسی که
دوستی شیطان و شقاوت ابدی برای او لازم گردیده و طول امل او در میان دو چشم اوست و اجل
او در پشت اوست و از آنحضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرک ترند آنحضرت فرمود
زیرک آن کسی است که یاد مرگ بیشتر کند و تهیهٔ عقبا را بیشتر کند و از ابی صالح منقولست که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که ای ابی صالح هر وقت که جنازه را برمیداری چنان بدان
که تو جنازه ای که بر دوش برداشته اند و از خدا استغاثه می طلبی که ترا بدنیا برگرداند پس عمل کن مثل کسی که گذشته باشد

وخدا طلب ترا قبول کند و برگرداند و در آنحال چه خواهی کرد اگر حضرت چنین گمان کن و تدارک خود بکن و بعد از آن

فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بیرون برند و برنگردانند و ندای رحیل در میان ایشان زده شد

که روانه می باید شد و باز مشغول لعب و لهو شده اند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر

صلوات الله علیه پرسیدم که از نظر کردن ملک الموت به بنی آدم چه میشود حضرت فرمودند که نمی بینی

که جماعتی در مجلس نشسته اند و همه یکمرتبه خاموش میشوند آن وقتیست که ملک الموت بایشان نظر

میکند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر یحیی آمد و دعا کرد که خدا

عالمیان او را زنده کند و یحیی زنده شد و از قبر بیرون آمد و به حضرت عیسی گفت که از من چه میخواهی

حضرت عیسی گفت که میخواهم در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی و یحیی گفت ای پسر خاله

من هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است و میخواهی که مرا بار دیگر بدنیا آوری که مرتبه

دیگر سختی جان کندن را بکشم و التماس دارم که دعا کنی بمیرم و بجای خود روم پس حضرت عیسی

دعا کرده فرزندش بجای خود رفته آرام گرفت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست

که چندی از پادشاه زاده های بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود

که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راه که مندرس شده بود

و خاک بر روی آن نشسته بود و بغیر از علامت از آن نمانده بود گفتند بیایید دعا کنیم شاید که خداوند

عالمیان این میت را زنده گرداند و از او سؤال کنیم چه مزه چشیده است مرگ را پس دعا کردند

و دعای ایشان این بود که تو الهی ای پروردگار ما و ما را جز تو خالقی و معبودی نیست

و تو بدید آورنده چیزهای و همیشه هستی و هرگز غافل نمیشوی و زنده هرگز ترا مرگ نیست

و هر روز ترا شانی و شوکتی و کاری عجب هست و همه چیز را [illegible]

کن این میت را بقدرت خود پس از آن قبر میتی سر بیرون کرد [illegible]

از شوق [illegible] زنان و سر بسوی آسمان [illegible]

[illegible]

... مرگ او آمده با ایشان گفت که هنوز نه سالست که من در قبر ساکنم و هنوز الم و محنت موت
از من بر طرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است و از و پرسیدند که
زن و مرد که موی سر و ریش تو چنین سفید بود آمد گفت نه اما چون الحال صدا شنیدم که بیرون بیا
و خاکها و ریزه های بدنم جمع شد و روح در آن داخل شد و ترسان و با این سرعت بیرون آمدم
از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که هر که کفن در خانه اش مهیا باشد و او را از غافلان ننویسند و هر وقت که نظر بآن میکند
و او را ثواب عظیم کرامت میشود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که منادی هر روز
فرزند آدم را ندا میکند که متولد شوید برای مردن و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که بنده مؤمن را وسعتی در عمر او هست تا چهل سال و چون سن او بچهل سال رسید
حق تعالی وحی میفرماید بآن دو ملک که بر او موکلند که من این بنده را برای عبرت مدتی عمر داده ام
اکنون کار را بر او سخت میگیرید و نیکی و بدی اعمالش را ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرگ اعمالش را
بنویسید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون چهل سال بر بنده گذشت ندا
میکنند که با خبر باش و توشه خود را درست کن که دیگر فردا در عقبا عذر نداری و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که هر روز که داخل میشود فرزند آدم را ندا میکنند که ای فرزند آدم من
روز تازه ام و بر تو گواهم پس در این روز کار خیر کن و عمل نیکو کن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت
و بدرستی که مرا بعد از این نخواهی دید و منقولست که قیس بن عاصم با جمعی بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ما را موعظه بکن که در بیابانها میباشیم و احتیاج بآن
موعظه بسیار داریم حضرت فرمود که یا قیس بدرستی که با هر عزتی در دنیا مذلتی هست و با هر زندگی
مرگی هست و با این دنیا آخرتی هست و بر هر چیز حساب کننده هست و بر هر [illegible] هست
[illegible] اجلی [illegible] ای قیس [illegible]
[illegible]

واز حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که جابر جعفی گفت که سلام مرا به شیعیان ما برسان
و با ایشان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدا
کند و محبت ما باو نفع داشته باشد او شیعهٔ ماست و کسی که معصیت خدا کند و محبت ما باو نفع نمیکند
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر که خواهد که عزیز باشد بی سلطنت و صاحب مهابت
باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون آید و بعزت
اطاعت و فرمانبرداری خدا داخل شود که اینها همه برای او حاصل است و بسندهای معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که قدمهای هیچ بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال
کنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز بسر برده است
و از مالش که از کجا بهم رسانیده و در چه چیز صرف کرده و از محبت ما اهل بیت می پرسند
و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود که در توریت نوشته شده است
که ای فرزند آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از عبادت و بی نیازی از خلق
و ترا بطلب خود وا نگذارم و بر منست که رفع احتیاج تو کنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر
خود را برای عبادت من فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج تو نکنم و ترا بسعی خود
بگذارم و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که بدرستی که دنیا بار کرده است
پشت خود را میرود و آخرت بار کرده است و رو کرده است می آید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان
و اصحاب هست پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان کارکنان دنیا باشید و کسی که
از آتش جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتهای دنیا بر او سهل
میشود بدرستی که خدا را بندگان هست که در مرتبهٔ یقین چنانند که گویا اهل بهشت را دیده
دیده اند که مخلدند و گویا اهل جهنم را دیده اند که معذبند در جهنم و دلهای ایشان پیوسته از غم
آخرت محزونست و چند روزی صبر کرده اند پس در آخرت راحتهای دور و دراز [illegible]
خود مشغول گشته [illegible] میشود [illegible] خدا [illegible]

[illegible] ... سعی میکنند که بکشند [illegible]

[illegible] چون ... میشود برده باد ... مانند و حکیمانند و دانایند و نیکوکارانند و پرهیزکارانند

[illegible] شده اند از خوف الهی و چون اهل دنیا بایشان نظر میکنند می پندارند که ایشان

دیوانه شده اند چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده است و از حضرت امام جعفر صادق

صلی الله علیه منقولست که حضرت عیسی علیه السلام بر قریه گذشت که اهلش و مرغانش

و حیواناتش همه مرده بودند و حضرت فرمود که اینها نمرده اند از عذاب الهی چنین شده اند حواریان

گفتند که یا روح الله دعا کن که اینها زنده گردند و از اعمال خود ما را خبر دهند که ما آن اعمال را

بدانیم و ترک کنیم اعمالهای بد را که مستحق عذاب الهی نشویم پس عیسی علیه السلام دعا کرد

و ندای رسید بحضرت عیسی که ایشانرا ندا کن جواب خداوند داد و چون شب شد حضرت

عیسی بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه و یکی از ایشان جواب داد و گفت لبیک یا روح الله حضرت

عیسی فرمود که بگوید چه بود اعمال شما که چنین هلاک شده اید و ایشان گفت که با طاغوت و گمراهان

اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم میترسیدیم و املها و آرزوهای دور و

دراز داشتیم و غافل بودیم و پیوسته مشغول لهو لعب بودیم و حضرت عیسی فرمود که چگونه شد عاقبت

کار شما و آن مرد گفت شبی در عافیت و راحت خوابیده بودیم و چون صبح خود را در هاویه دیدیم حضرت

عیسی فرمود که هاویه چیست آن مرد گفت سجین است حضرت عیسی فرمود که سجین کدام است آن مرد گفت

کوههاست از آتش که بر ما افروخته اند تا روز قیامت حضرت عیسی فرمود که شما چه گفتید با ایشان

و ایشان بشما چه میگفتند و آن مرد گفت که ما گفتیم که ما را برگردانید بدنیا تا ترک دنیا کنیم و بندگی خدای

بکنیم و ایشان بما گفتند که دروغ میگوید حضرت عیسی گفت که در میان اینها چرا تو با من سخن گفتی و

دیگری چرا سخن نگفت و آن مرد گفت که یا روح الله لجامهای آتش در دهن ایشان زده اند [illegible]

[illegible] است و من در میان ایشان بودم ولیکن از ایشان نبودم و چون عذاب الهی نازل

[illegible] جهنم [illegible]

باغبات علماء را فت حضرت عیسی رو بیاران کرد و گفت ای برادران بعبادت و بطاعت پروردگار
عالمیان باشید که موجب عافیت دنیا و آخرت است و منقول است از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله
علیه که چون حضرت داود ترک اولی از و صادر شد چهل روز در سجده ماند که شب و روز
میگریست و سر از سجده بر نمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه پیشانیش شکافته شد و خون
از چشمهایش جاری شد و بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی آیا
گرسنه که ترا سیر کردانم و یا تشنه که ترا سیراب کردانم یا برهنه که ترا بپوشانم یا ترسانی
که ترا ایمن کردانم حضرت داود گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانم که
خداوندی عادلی ای پروردگار عالمیان وحی فرمود که ای داود توبه کن پس روزی داود بیرون
رفت جانب صحرا و زبور میخواند و هرگاه که حضرت داود زبور میخواند هیچ سنگی و درختی
و مرغی و درنده نمی ماند مگر آنکه او موافقت میکردند تا آنکه بکوهی رسید و بر آن کوه غاری
بود که در آنجا عابدی بود که او را حزقیل میگفتند و چون صدای داود را شنید دانست که حضرت
داود است حضرت داود سلام کرد و گفت که ای حزقیل رخصت میدهی که بالا بیایم حزقیل گفت
نه که تو گناهکاری و حضرت داود بسیار گریست و وحی بحزقیل آمد که سرزنش مکن
داود را بر ترک اولی و از من عافیت را طلب کن و هر که را که من بخود واگذارم البته بخطای
مبتلا میشود پس حزقیل دست داود را گرفته و بنزد خود برد و داود گفت ای حزقیل هرگز
اراده گناهی بخاطر گذرانیده حزقیل گفت نه داود گفت هرگز تعجب بهم رسانیده از اینحالی که
داری از عبادت خدا حزقیل گفت نه داود گفت هرگز میل بدنیا و شهوات آن بخاطرت
خطور کرده است حزقیل گفت بلی گاه هست که این خیال در دل من در می آید داود پرسید
که آنرا چه علاج میکنی حزقیل گفت باندرون این شکاف کوه داخل میشوم و از آنچه در آنجا
هست عبرت میگیرم داود با حزقیل داخل شکاف کوه شدند دیدند که میان تختی از آهن گذاشته
و بر روی آن [illegible] در آنجا [illegible] لوحی از آهن [illegible]

...آدمی را خواندن شد بودکه من آ[illegible] ومرا رسالت پادشاهی کرم ومرا رسم بناکردم ومرا

تخت بکرا بکارفتش بودم وآخر کارم [illegible] شد که خاک فرش من شد و سنگ بالش و تکیه‌گاه من شد

[illegible] وکرم هم‌سایگان و مصاحبان من شدند پس کسی که مرا به بیند و فریب دنیا نخورد [illegible]

در بیان دجال بدانکه یکی از فتنه‌های آخر الزمان دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر

صلوات الله علیه خروج خواهد کرد و چنانچه در احادیث عامه وارد شده است که او در زمان حضرت

رسول صلی الله علیه وآله وسلم متولد شد و حضرت بنزد او رفتند و او با حضرت سخن گفت و حضرت

با او تکلیف اسلام کرد و او قبول نکرد و سخنهای عجیب به حضرت گفت حضرت فرمود که دور شو که از اجل

خود تجاوز نخواهی کرد و بآرزوی خود نخواهی رسید و آنچه برای تو مقدر شده است خواهی یافت پس

حضرت با اصحابش فرمود که هیچ پیغمبر مبعوث نشده است مگر اینکه قوم خود را از فتنه دجال حذر

فرموده است و خداوند عالمیان او را تا حال تاخیر فرموده و در این امت ظاهر کرد اید پس اگر دعوی خدائی کند و در نظر

شما امر او مشتبه شود و یقین بدانید که خداوند شما اعور و یک چشم نیست و بیرون خواهد آمد و بر خر

سوار شده که ما بین دو گوش الاغ او یک میل باشد یعنی ثلث فرسخ و با او بهشتی و دوزخی و کوهی

از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان و زنان و بادیه نشینان خواهند بود و کرد

عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد و بغیر از مکه و سنگستان مکه و مدینه و سنگستان

مدینه که داخل آنجا نمیتواند شد و ابن بابویه رحمه الله از نزال بن سبره روایت کرده است که روزی

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه مردم آنچه خواهید از من

سؤال نمائید پس صعصعة بن صوحان برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چه وقت دجال خروج میکند

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر

چون یکدیگر و علامتش آنست که مردم نماز را ضایع کنند و دروغ را حلال دانند [illegible]

[illegible] و دین را بدنیا بفروشند و [illegible]

[illegible]

[illegible]ـند و امیران ایشان فاجر و بدکردار باشند و وزیران امرا ظالم باشند و روستای ایشان خاین
باشند و قاریان قرآن فاسقان باشند و گواهی ناحق دهند و ایشان فاش باشد و زنا و بهتان و گناه
علانیه نمایند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را بطلا زینت دهند و منارهای بلند سازند
و بدکاران را گرامی دارند و عهد و پیمانها را شکنند و زنان با شوهرها شریک شوند در حرص دنیا و صدای
فاسقان بلند شود و از فاجران تقیه کنند از ترس ضرر و دروغ گو را تصدیق نمایند و خاینان را امین
کردانند و کنیزان خواننده و سازنده نگاه دارند و گذشتگان را لعنت کنند و زنان بر زین سوار
شوند و گواهان گواه نشده گواهی دهند پس اصبغ بن نباته برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین دجال
کیست حضرت فرمود که صاید بن صید است و شقی آنکس است که او را تصدیق نماید و سعادتمند است
آنکس که تکذیب او کند و از شهری خروج کند که او را اصفهان گویند از دهی که مشهور است به یهودیه
و چشم راستش کور باشد و چشم چپ در پیشانی او باشد مانند ستاره صبح و میان چشم او
پاره خونی خالی باشد و در میان دو چشمش نوشته هست که همه کس توانند خواند و بر روی
دریا ها رود و در پیش رویش کوهی از دود باشد و در پس پشتش کوهی باشد و در سالی
خروج کند که قحطی عظیم در میان مردم باشد و برخری سفید سوار باشد و هر گامش یک میل باشد
و زمین از زیر پایش پیچیده شود و بهر آبی که بگذرد آن آب فرو رود و با آواز بلند فریاد کند
که همه کس شنوند و بگوید که ای دوستان من بنزد من آیید و منم آن خداوندی که شما را خلق
کرده ام و تقدیر امور شما کرده ام و شما را بآنها راه نموده ام و منم پروردگار بزرگوار شما و حضرت
فرمود که دروغ میگوید که آن دشمن خداست و یک چشم دارد و طعام میخورد و جسم است و راه میرود
و خداوند شما از این صفات منزه است و اکثر متابعان او در آنزمان فرزندان زنا خواهند بود
و خدا او را در شام خواهد کشت بر کردنکاهی که آنرا عقبه افیق میگویند و بعد از سه ساعت از روز
جمعه بر دست آنکسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد و بعد از آن بلیه عظیمی خواهد بود [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین کیست آنکس که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد حضرت فرمود که آن [illegible]

دابة الارض است از پیش کوه صفا بیرون خواهد آمد وانگشتر حضرت سلیمان وعصای موسی
در دست دارد وانگشتر حضرت سلیمان را بر پیشانی مؤمن میگذارد ونقش میکند که هذا مؤمن
حقا وعصا را بر پیشانی کافر میگذارد ونقش میکند که هذا کافر حقا حقا تا آنکه مؤمن میگوید
بکافر که وای بر تو ای کافر وکافر به مؤمن میگوید که خوشا حالی تو ای مؤمن کاش من امروز
مثل تو بودم پس در آن هنگام دابة الارض سر خود را بلند کند داند که همه کس او را ببینند
بامر الهی واین بعد از آن است که آفتاب از مغرب طلوع نماید ودر آن هنگام توبه نفع نمی دهد
وهیچ عملی قبول نمیشود وکسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس آنحضرت
فرمود که دانستید که دابة الارض کیست اصبغ بن نباته گفت نه حضرت فرمود که او است فرزندان
امام حسین است واو امام دوازدهم است واو آفتابیست که از مغرب طالع میگردد واز میان
رکن حجر ومقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک خواهد کرد و ترازوی
عدالت را بر پا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند وبدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود
که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است وبعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر است
ظاهر خواهد شد ومتصل بقیام قیامت خواهد بود در بیان مجملی از میعاد وذکر
بعضی از احوال آنکه این حدیث اشاره بآن دارد بدانکه میعاد عبارتست از زنده کردانیدن
حق تعالی خلایق را در روز قیامت از برای مکافات واین میعاد ضروریه دین پیغمبرانست واز
آیات صریحه قرآنی واخبار متکثره نبوی واجماع امت بنحوی بظهور رسید که قابل شك نیست
وشبهه در آن راه ندارد و بر هر مکلف واجبست که اعتقاد کند وبیقین بداند که آخر تنزل
در بنای آسمان و زمین راه خواهد یافت وآسمانها بامر الهی در نوردیده خواهد شد
وکوهها از یکدیگر خواهد پاشید وحق تعالی بدنهای همه را از اجزای خود ایشان چنانچه
بود خواهد ساخت واجزای پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد بقدرت
[illegible] روح خلایق را بآن بدنها [illegible]

خواهد کرد ایمان باید آورد که این امور ممکنست و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر داده بنحوی اصلا قابل تأویل نیست
و ایضاً باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و حساب و نامه‌های اعمال و امثال اینها متحقق خواهد
گشت و بعد از آن حق تعالی بمقتضای وعده و وعید خود بهشت با مؤمنان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور
و بساتین و غلمان و غیر اینها از آنچه آدمی بآن لذت می‌برد و دوزخ را بعذاب الیم که مشتمل است بر آتش
و مار و عقرب و زقوم و امثال اینها گرفتار خواهد کرد و جمیع اینها از آیات و احادیث محقق و ثابت گردیده
و قابل تأویل نیست و دیگر باید دانست که بمقتضای آیات و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر
و سؤال منکر و نکیر و امثال اینها حق است و نفوس در زمانی بعد از موت سؤال میکنند و فشار قبر که
اکثر موتی میباشد در همین بدن و پیش از ظهور قیامت که آنرا برزخ گویند موجودند و در ساعت اول
بهمین بدن تعلق میگیرند و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سؤال میکنند و بعد از آن ارواح مؤمنان
در بدنهای مثالی در سیر و هوا پرواز میکنند و در بهشت دنیای باشند و از نعمتهای آن متنعم میباشند
و گاهی در وادی السلام که صحرای نجف اشرف است حاضر میشوند و بر قبر خود و زیارت کنند مکان خود را ملاحظه
و روح کافران در بدنهای مثالی معذب میباشند در وادی برهوت و ایشان را عذاب میکنند تا هنگامی که
محشور شوند و شبهه‌های ملاحده را در این بابها گوش نباید کرد بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب کفر و
ضلالت و راه تأویل را در این باب باید دانست که بزودی اینکس را بالحاد میرساند چنانچه منقول است
که از حبه عرنی بسند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتم
که آنرا وادی السلام میگویند و حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جمعی سخن میگویند و من هم
ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم پس باز برخاستم و گفتم یا امیرالمؤمنین
میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی و اندک استراحتی بفرما حضرت فرمود که با مؤمنان صحبتی
دارم گفتم یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد و صحبت [illegible]
که بلی و اگر برای تو ظاهر شود خواهی دید ایشان را گفتم بلی و حضرت دست مبارک بچشم [illegible]
و دیدم ایشان را حلقه حلقه نشسته‌اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم یا حضرت بدنهای ایشان [illegible]

منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض کرد که یا حضرت
برادرم در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا
که خواهد بمیرد بدرستیکه هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمی ماند مگر اینکه خدا روح آنرا
بوادی السلام میرساند راوی گفت که وادی السلام کجاست حضرت فرمود که پشت کوفه است گویا که
می بینم ایشانرا که در آن صحرا حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند و بسند معتبر از ابی ولاد
منقولست که بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض کردم که چنین روایت میکنند
که ارواح مؤمنان مثّبت در حوصله مرغان سبز است که در دور عرش می باشند حضرت فرمود مؤمن
از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا و از ابوبصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که ارواح مؤمنان بصفت بدنهای خود در درختان بهشتند و با یکدیگر سخن میکنند و آشنائی
میکنند پس روحی که تازه برایشان وارد شود میگویند که ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم
خلاص شده است پس بعد از آن احوال یاران و آشنایان از او سؤال میکنند و هر کرا که میگوید زنده
گذاشتم و ایشان امیدوار میشوند که شاید که چون بمیرد بنزد ما آید و هر کرا که گوید که مرد و ایشان میدانند
که احوالش بد بوده که بنزد ما نیامد و میگویند های های برهوت رفت یعنی بجهنم واصل شد و بسند
معتبر از ابوبصیر منقولست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از ارواح مؤمنان
حضرت فرمود که در حجرهای بهشت اند و از طعام و از آب بهشت میخورند و میگویند خداوندا قیامت را
برای ما بر پا کن و آنچه وعده فرموده بما کرامت فرما و مؤمنانی که بعد از ما مانده اند بما ملحق گردان
و بسند معتبر از ضریس کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که مردم میگویند
که فراتی از بهشت بیرون می آید این چگونه است حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق
کرده است و آب فرات از آنجا بیرون می آید و ارواح مؤمنان از قبرهای خود بآنجا میروند و از
میوه‌های آن میخورند و متنعم میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و در آنجا یکدیگر را میشناسند و چون صبح
طلوع میکند میان زمین و آسمان پرواز میکنند و ... آیند و میروند و ... خبر ... الهی ...

هست

هست در مشرق که ارواح کفار را در آنجا معذب میگردانند و از زقوم آن میخورند و از حمیم آن میآشامند
در شب و چون صبح شد ایشان را بوادی برهوت که در یمن است میبرند و در آنجا حرارت پشیمان آن آتش
بایشان میرسد و باز شب ایشان را بآتش میزنند و در این حال هستند تا روز قیامت و علی بن ابراهیم بسند
معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه سؤال کردند از
کیفیت نفخ صور حضرت فرمود که خدای تعالی امر میفرماید اسرافیل را که بر زمین بیاید و صور با خود دارد
و صور دو شاخ دارد و هر شاخی مثل ما بین آسمان و زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزمین
نازل شد با صور و همگی بیکدیگر میگویند که فرمان الهی شده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند
پس فرود می آید اسرافیل در حظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند
که خدا رخصت فرموده است بهلاک اهل زمین پس اسرافیل صور را یکمرتبه میدمد و صدای صور بگوش
اهل زمین میرسد همه میمیرند و صدا از شاخ دیگر بگوش اهل آسمان میرسد و هر صاحب جانی که در آسمانها است
میمیرند پس خداوند عالمیان باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد و بر این حال میمانند آنقدر که خدا خواهد
پس امر میفرماید آسمانها را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند و امر میفرماید کوهها را که روان شوند
و ریزه ریزه شوند و برهوا روند مانند غبار و زمین را بدل میکند بزمین دیگر که بر روی آن گناه نشده
باشد و گشاده باشد و کوهی و عمارتی و حایلی و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول پهن کرده
بود و عرش را بر روی آب قرار میدهد چنانچه اول کرده بود و در این هنگام ندا میفرماید خداوند جبار
در اطراف آسمان و زمین که از کیست امروز ملک و پادشاهی پس هیچکس نباشد که جواب گوید پس خود میفرماید
که ملک و پادشاهی خداوند یگانهٔ قهار است منم که همهٔ خلایق را قهر کردم و بعدم بردم و میراندم منم
خداوندی که بجز من خداوندی نیست و شریک و وزیر ندارم و بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق
کردم و بمشیت و ارادهٔ خود همه را میمیرانم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالم
بقدرت خود چنان میکند که صدائی از صور بیرون می آید که اهل آسمانها از آن زنده میشوند و [illegible]
میدمد [illegible] اهل زمین زنده میشوند و حاملان عرش پیدا میشوند و ملائکه بهشت و دوزخ [illegible]

از برای حساب محشور میشوند و حضرت این کلام را فرمود و بعد از آن مشغول گریه شد و در حدیث
دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملک الموت
می فرماید که ای ملک الموت بعزت و جلال خودم سوگند که مزهٔ مرگرا بتو بچشانم چنانچه تو بهمه بندگان
من چشانیدی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث
گرداند خلق را امر فرماید که آسمان چهل روز بر زمین ببارد پس بندها را بهم پیوندد و گوشت برویاند و از
حضرت امام محمد باقر صلواة الله علیه منقولست که بسند معتبر که فرمود در تفسیر این آیه که هٰذا یَوْمُ
یَوْمَ یَنْفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ که چون روز قیامت میشود و مردم را برای حساب محشور میگردانند
میکنند تبر احوال قیامت تا بعرصهٔ حساب میرسند و در اینمقام از کثرت و ازدحام و شدت و مشقت
عظیم میکشند پس اول ندا میکنند که جمیع خلایق بشنوند و میطلبند محمد بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را
و چون حضرت بالخضوع و خشوع می آید و بجانب راست عرش میدارند و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین و ائمه
معصومین صلوات علیهم را میطلبند و در دست چپ حضرت رسول صلی الله علیه و آله میدارند و
بعد از آن امت آنحضرت را میطلبند و در دست چپ ایشان میدارند و بعد از آن هر پیغمبری را با امتش
میطلبند و در جانب چپ عرش باز میدارند پس اول مرتبه قلم را بصورت آدمی میگردانند و در برابر
عرش بمقام حساب میدارند پس ندا میفرماید حق تعالی که ای قلم آنچه من گفتم و ترا الهام کردم بسوی تو
و بر لوح نوشتی و قلم در جواب گوید که بلی خداوندا تو میدانی که آنچه فرمودی در لوح نوشتم پس
خداوند عالم میفرماید که برای تو که گواهی میدهد و قلم گوید که خداوندا تو میدانی و گواه من ذلیل توی
پس خداوند عالم فرماید که حجت خود را تمام کردی پس امر شود لوح را طلبند و لوح بیاید بصورت آدمیان
بنزد عرش و حق تعالی از لوح پرسد که ای لوح که آنچه بقلم امر فرموده بودم بر تو ثبت کرد و لوح در جواب
گوید که خداوندا آنچه قلم در من نقش کرد و من باسرافیل رسانیدم و خداوند عالم فرماید که گواهی تو
کیست [illegible] گوید خداوندا گواه و شاهد من اسرافیل [illegible] قلم و خداوند عالم فرماید که حجت خود را تمام
کردی پس امر شود اسرافیل آید بصورت آدمیان و [illegible] بنزد عرش بایستد و خداوند عالم از اسرافیل پرسد

که اسرافیل که آنچه لوح را امر فرموده بودم بتو رسانید و اسرافیل در جواب گوید که خداوندا آنچه
بمن رسانیده و من بجبرئیل رسانیدم پس خداوند عالم فرماید که گواهی تو کیست اسرافیل در جواب
گوید خداوندا گواه من ذلیل توی و قلم و لوح است خداوند عالمیان فرماید که ای اسرافیل حجت
خود را تمام کردی و پس امر الهی شود جبرئیل را طلبند و جبرئیل بیاید و در پهلوی اسرافیل
بایستد و خداوند عالمیان از جبرئیل پرسد که ای جبرئیل اسرافیل جمیع وحیهای مرا بتو رسانید
و جبرئیل در جواب گوید که خداوندا آنچه که اسرافیل بمن رسانیده بود و من بجمیع پیغمبرانت رسانیدم
و آنچه از فرمان تو بمن رسید بایشان تبلیغ کردم و ادای رسالت ترا بهر پیغمبری کردم و تمام کتابها
و وحیهای ترا یک یک از ایشان خواندم و آخر کسی که بروی وحی و رسالت و حکمت و علم و کتاب
و کلام ترا خواندم محمد بن عبدالله بود پس خداوند عالم فرماید که ای جبرئیل که گواهی تو کیست و جبرئیل
در جواب گوید که خداوندا من ذلیل توی و گواه دیگر قلم و گواه دیگر لوح و گواه دیگر اسرافیل است
و خداوند عالمیان فرماید که ای جبرئیل حجت خود را تمام کردی پس بعد از آن خداوند عالمیان اول کسی
که از فرزندان آدم محمد بن عبدالله را طلبد و خداوند عالم او را در آن روز در مرتبه قرب و کرامت
ایستاده کند و محمد بن عبدالله با خضوع و خشوع تمام در خدمت پروردگار عالمیان ایستاده شد و خداوند
عالمیان از محمد بن عبدالله پرسید که یا محمد آنچه من بجبرئیل فرموده بودم و امر کرده بودم بتو رسانید
و از آنچه از کتاب و حکمت و علم خود بتو رسانید یا نه و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب
گفت که خداوندا جبرئیل آنچه امر فرموده بودی همه را بمن رسانید و بعد از آن خداوند عالم گفت که یا محمد
همه را بامت خود رسانیدی و حضرت فرمود خداوندا که همه را بایشان رسانیدم و در راه دین تو جهاد
کردم و زحمت بسیار کشیدم پس خطاب رسید که یا محمد که گواهی تو کیست و حضرت فرمود که پروردگارا
تو گواهی که من تبلیغ رسالت تو کردم و ملائکه تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و گواهی بسیار است
پس و بعد از آن ملائکه امر شوند که شما گواهید بر محمد بن عبدالله و ملائکه همگی گواهی دهند
بر تبلیغ رسالت آنحضرت پس طلب می‌شود امت آنحضرت را طلبند و بایستند و از ایشان سؤال کنند

و پس خطاب بحضرت رسالت پناه رسد که ای محمد که چون از میان ایشان بیرون رفتی نشنیدند در میان
ایشان کرا اخی که حکمت و علم و کتاب مرا برای ایشان بیان کند و هر چه در آن اختلاف کنند برای ایشان
تا هر سال او حجت من باشد بعد از تو حضرت فرمود که بلی که علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم
که برادر من بود و وزیر من بود و وصی من بود و بهترین امت من بود و در حیات خود او را برای ایشان نصب
کردم و مردم را باطاعت او خواندم و خلیفه خود کردم و پس امر شود علی بن ابی طالب را که یا علی که آیا محمد بن عبدالله
ترا وصی خود گردانید و خلیفه خود در حیات خود ترا نصب کرد و تو بعد از او در میان امت با امر امامت
قایم شدی و علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در جواب گفت که خداوندا که محمد بن عبدالله صلی الله
علیه و آله مرا وصی و خلیفه خود گردانید در حیات خود پس چون آنحضرت بجوار رحمت خود بردی امت
او انکار امامت من کردند و با من مکر کردند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و جمعی را
که سزاوار تقدیم نبودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر
کشیدم و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم پس فرماید که گواهی تو کیست و علی بن ابی طالب گوید که خداوندا
گواهی اول تو و گواهی دیگر قلم و لوح و جمیع ملائکه و محمد بن عبدالله است پس خطاب در رسد که یا علی
خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان مرا بدین من بخوانند و براه من هدایت نمایند پس
علی بن ابی طالب صلوات الله در جواب گوید که بلی فرزند خود امام حسن را که فرزند دختر پیغمبر بود نصب کردم
تا همچنین هر امامی را طلبند و اهل عالم را و جمیع پیغمبران را تا حجت همه بر امتشان تمام شد و بعد از آن خطاب
در رسید که امروز نفع دارند راستگویان و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که چون حق تعالی خلایق را برای حساب جمع کند اول حضرت نوح را طلبد و پرسد که آیا تبلیغ رسالت
نکردی و حضرت نوح در جواب گوید که بلی و خداوند عالم گوید برای تو که گواهی میدهد و حضرت نوح
در جواب گوید که گواه من محمد بن عبدالله است پس نوح آید [illegible] بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] امیرالمؤمنین ایستاده باشد و حضرت نوح گوید که [illegible]
[illegible]

گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد پس در آن روز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود و از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که آنحضرت فرمود که حساب نفس خود را بکنید پیش از آنکه شما را حساب کنند
بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال جمعی را میدارند چنانچه حق تعالی میفرماید
که در روزی که مقدار او پنجاه هزار سالست و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون این آیه نازل
شد که وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ از حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفسیر این را پرسیدند و حضرت فرمودند که
جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان اولین و آخرین را در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را بمحشر آورند
و آنرا کشند بهزار مهار و هر مهاری را صد هزار ملک داشته باشند از ملائکه غلاظ و شداد و جهنم فریاد کند
از خشم بر گناه کاران و حمله کند پس چون بآن صحرا در آید زفیری کند که اگر نه خدا حفظ نماید همگی از شدت
ترس شوند پس گردن بکشد که جمیع محشر را فرا گیرد و در آن وقت هیچ بنده از بندگان خدا نه ملک
مقرب و نه پیغمبر مرسل باشند مگر اینکه فریاد بر آورند که وا نفسی وا نفسی یعنی خداوندا بفریاد ما برس
و جان ما را از عذاب آزاد کن و حضرت محمد فریاد بر آورد که وا امتی امتی یعنی خداوندا امت مرا نجات
ده امت مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از دم شمشیر نازکتر و برنده تر پس بر آن
سه قسم باشد صله رحم و امانت نماز [illegible] و عدالت خدا در حق بندگان پس مردم را تکلیف کنند که از آن
بگذرند پاره مردم را رحم و امانت نگاهدارد که اگر قطع صله رحم کرده باشد یا امانتهای الهی و بیمانهای او
شکسته باشد و در آنجا بمانند و از آنجا نجات نیابند دوم نماز و نماز ایشان را نگاه دارد و هر که در نماز
تقصیر کرده باشند و از آنجا بگذرند و بمقام مظالم عباد بدارند چنانچه میفرماید اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی
پروردگار تو در کمینگاه صراط است و ایشان را در آنجا باز میدارد و سوال میکنند و مردمان بر صراط میروند
و بعضی چسبیده اند و بعضی قدمهای ایشان میلغزد و بعضی یکقدم میلغزد و بعضی بند میشود و ملائکه
از دور ایشان فریاد میکنند که ای خداوند حلیم بیامرز ایشان را و از گناهان ایشان درگذر و ایشان را
بسلامت بگذران و مردم میریزند بجهنم مانند پروانه پس چون کسی برحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط
و گوید الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مایوس شده بودم بدرستیکه [illegible]

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که گذشتن مردم از صراط مختلفست و صراط از مو باریکتر
و از شمشیر تیزتر است بعضی هستند که مانند برق میگذرند و بعضی مانند اسب تندرو و بعضی مانند
پیاده که بسر راه رود و بعضی بدست و پا مانند طفلی که خود را از زمین کشد و بعضی آویخته باشند که
پاره از ایشان آتش گیرد و پاره [illegible] و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که چون
بنده را بمقام حساب بازدارند [illegible] خداوند عالم میفرماید که بگیرید نعمتهای مرا با عمل او و پس نعمتها
عمل را فرا گیرد خداوند عالم فرماید که نعمتها را باو بخشیدم پس نیک و بد شرا باهم بسنجند پس اگر مساوی
باشد خداوند عالم فرماید که به بهشت برند و اگر نیکش زیاده باشد خدای تعالی تفضلها و
احسانها باو کرامت نماید و اگر بدش زیاده باشد و اگر ایمانش درست باشد و شرک نورزیده
باشد و او در محل رحمت و مغفرت الهیست و خداوند عالمیان خواسته باشد احسان
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه [illegible]
گروه را خدا بدل میکند سیئات ایشان را بحسنات، خداوند عالمیان آمرزنده و مهربانست و حضرت فرمود
که روز قیامت مؤمن گناهکار را بمقام حساب بیاورند پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او
شود که دیگری بر بدیهای او مطلع نشود پس [illegible] بگناهان خود اقرار کند و حق تعالی بکاتبان
اعمالش فرماید که بعوض بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر گردانید پس چون مردم نامه اعمال
او را به بینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته پس خدا امر فرماید که او را به بهشت برند و همینست
تاویل این آیه و حضرت فرمود که این مخصوص گناهکاران شیعیان ماست و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که چون روز قیامت شود و بنده مؤمن را نزد حساب بدارند که هر دو
از اهل بهشت باشند پس اگر یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر پس فقیر گوید که خداوندا
برای چه مرا میداری بعزت تو قسم که میدانی که مرا ولایتی و حکومتی نداده بودی که عدل یا جور کرده
باشم و مالی بمن نداده بودی که حقی در آن مال واجب شده باشد و روزی مرا همیشه بقدر کفاف میدادی
حق تعالی فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید که به بهشت رود و آن توانگر را آنقدر نگاه میدارند

کواهی

که از او آنقدر عرق بریزد که اگر چهل شتر تشنه بخورند سیراب شوند پس او را به بهشت برند پس فرشتگان گویند
که چرا اینقدر ماندی ای توانگر گوید که درازی حساب مرا اینقدر مکث فرمود در ساعت [illegible]
و آمد که مستحق عذاب بودم و باز خداوند عالم می بخشید در عوض از چیزی دیگری پرسیدند و [illegible]
که تا خدا مرا برحمت خود فرا گرفت و به توبه کاران ملحق گردانید و [illegible] پس آن توانگر پرسید که
تو کیستی و آن در جواب گوید که من آن فقیرم که با تو همراه در مقام [illegible] ایستاده بودم و آن توانگر
گوید که نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که چون خداوند عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت نامه عمل هر کس را بدست او دهند
پس جمعی از اشقیا انکار کنند که ما این عملها نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان عملند گواهی دهند ایشان
گویند خداوندا اینها ملایک تواند و برای تو گواهی میدهند و قسم میخورند که ما این کارها نکرده ایم
چنانچه خدا میفرماید یَومَ یَبعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعًا فَیَحلِفُونَ لَهُ کَمَا یَحلِفُونَ لَکُم یعنی روزی که خدا
همه ایشانرا مبعوث گرداند پس سوگند خورند برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما میخورند
و حضرت فرمود که اینها جماعتی اند که حق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را غصب کردند پس
درین هنگام خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشانرا گویا کند پس گوش ایشان گواهی
دهد بآنچه از چیزهای حرام شنیده اند و چشمشان گواهی دهد بآنچه حرام دیده است و دستها گواهی
دهند بآنچه گرفته اند و پایها ایشان گواهی دهند بآنچه بحرام سعی کرده اند و فرج گواهی دهند
بآنچه مرتکب شده است پس خداوند عالمیان زبان ایشانرا گویا کند باعضای خود گویند که چرا بر ما
گواهی دادید آنها گویند که گویا کرد ما را خداوند عالم که همه چیزها را گویا کرده است و شما را اول
مرتبه خلق کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پا برهنه
و در محشر ایشانرا آنقدر بدارند که عرق از ایشان بریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و [illegible]
بمانند پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله [illegible]

پس آنچه جمیع مردم روانه شوند تا بیایند بحوض کوثر که طولش از میان ایله تا صنعا مسافت است و رجال الله
و آنجا بر کنار آن حوض بایستد پس حضرت امیر المؤمنین بیاید و در پهلوی آنحضرت بایستد و مردم را آب دهد و
بعضی را ملائکه دور کنند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ببیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را
دور میکنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگریه در آید و گوید خداوندا ایشان شیعیان علی بن
ابی طالب اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه میکنی و حضرت در جواب فرماید
که چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب را از حوض کوثر منع میکنند و
بسوی جهنم می برند پس ندا رسد که یا محمد من ایشانرا برای تو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم
و ایشانرا با آنجماعت از فرزندان تو که ایشان ولایت آنها را داشته اند ملحق ساختم و ایشانرا در زمره
شما داخل گردانیدم و رخصت حوض کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که در آن وقت چه بسیار مرد و زن گریان شوند پس جمیع دوستان و شیعیان
ما را بما بخشند و از ابو ایوب انصاری مرویست که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
پرسیدند از حوض کوثر حضرت فرمود که آن حوضیست که خدا بمن اکرام نموده و مرا بآن زیادتی بخشیده است
بر جمیع پیغمبرانی که گذشته اند و آن حوض از ما بین ایله و صنعا است و در کنار آن ظرفها بعدد ستارهای
آسمان مهیاست و دو نهر عظیم از پای عرش در او میریزد و آبش از شیر سفید تر و از عسل شیرین تر است
و سنگ ریزه اش از زمرد و یاقوت است و زمینش از مشک خوشبو تر است و گیاهش زعفران است
و خدای تعالی با من شرط کرده است کسانی وارد آن حوض نشوند مگر آنکه دلهای ایشان از شک
و نفاق پاک باشد و در اخبار متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که
هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد و خدا وند عالم او را بشفاعت من فایز نگردانند و حضرت فرمود
که شفاعت من برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من و اما نیکوکاران پس برایشان راهی نیست
[illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مردم را در شدت قیامت
چنان حالتی شود که عرق بدهان ایشان برسد پس گویند که بیائید که بنزد حضرت آدم رویم

[illegible] سفید پوشیده باشند و از طرب سفید تر و
[illegible] مستان باشند و آنکه استقبال ایشان
[illegible] یاقوت مرصع کرده باشند و حلقهای
[illegible] بهشت باشد و مهار ایشان از زبرجد باشد و شتران ایشان اب
[illegible] و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشد و از پیش رو و جانب راست
و جانب چپ [illegible] حرمت و اکرام بیاورند تا به در بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگ
از [illegible] هزار کس را سایه می افکند و از جانب راست آن درخت چشمه هست مطهر و پاکیزه و از آن
چشمه [illegible] ایشان دهند که خدای تعالی دلهای ایشان را از حسد و کینه پاک گرداند و از بدنها
ایشان بویهای ناخوش ببرد چنانچه خدای تعالی میفرماید. وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا
و آن آب پاک کننده را از این چشمه می آشامند که ظاهر و باطن ایشان از بدیها مصفا میشود
پس می آیند بر سر چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت و در آن چشمه غسل میکنند و این چشمه
زندگانیست که چون در آن غسل میکنند هرگز نمیرند پس ایشان را نزدیک عرش می آورند
و حال آنکه از جمیع دردها و بلاها و از گرما و سرما ایمن میشوند پس حق تعالی بملائکه
میفرماید که دوستان مرا به بهشت برید و ایشان را با سایر خلایق باز مدارید که من همیشه از ایشان
خشنودم [illegible] برای ایشان [illegible] کرده پس ایشان را ملائکه به بهشت آورند پس چون بدر
بهشت رسند [illegible] حلقه در بهشت زنند و آوازی از آن بلند شود که جمیع حوریان که خدای تعالی
برای ایشان خلق کرده است بشنوند پس آنگاه حوریان شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند
که [illegible] آمده پس چون در را بگشایند و ایشان داخل بهشت شوند زنان ایشان
[illegible] مشرف شوند و گویند مرحبا و خوش آمدید [illegible] مشتاق شما
[illegible] نیز مثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه
[illegible] رسول الله ایشان چه جماعتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که

شیعیان خالص تواند و تو امام و پیشوای ایشانی و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند
که کجااند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما چون ایشان گویند
که نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت صبر فرمودیم پس منادی ندا کند که راست میگویند که
بگذارید که بی حساب به بهشت روند پس منادی دیگر ندا کند که کجااند اهل فضل پس گروهی برخیزند و
ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که چه فضیلت است که شما را باین کرامت رسانید و ایشان در جواب
گویند که ما را هر کس آزار میکردند و ما به او حلم میکردیم و بدی نسبت بما میکردند و ما برای رضای خدا عفو
میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بی‌حساب ببهشت روند منادی دیگر ندا کند که کجااند
همسایگان خدا پس گروهی برخیزند ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امروز خدا
شما را بجوار رحمت خود ارزانی کرده و ایشان گویند که ما برای رضای خدا با برادران مؤمنان دوستی میکردیم
ندا رسد که راست میگویند بگذارید بجوار رحمت و قرب من درآیند بی‌حساب پس حضرت فرمود که ایشان
همسایگان انبیا و اوصیا و برگزیدگان خدایند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالم
در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند که شیطان هم طمع کند در آن رحمت و باسانید معتبره از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود یا علی توی اول کسی که داخل بهشت میشوی و در دست
تو خواهد بود علم و لوای حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگتر است
و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت فرمود که اول مرتبه یا علی ترا میطلبند در روز
قیامت و بتو میدهند علم مرا که آن لوای حمد است و دو صف میایستند اهل محشر و تو از میان
ایشان میروی و آدم و جمیع خلایق در زیر علم من خواهند بود و طول آن علم هزار ساله
راه است و [illegible] از یاقوت سرخ است و چوبش از نقره سفید است و نقش [illegible]
[illegible] و سه سر دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در وسط دنیا و بر آن سه سطر
نوشته اند سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و سطر دوم الحمد لله رب العالمین و سطر

[illegible] الله تعالی [illegible] الی الله و طول هر شاخ هزار ساله راهست و عرض هزار ساله

راهست پس تو یا علی علم مرا بر میداری و روانه میشوی و حضرت امام حسن علیه السلام از دست

راست و حضرت امام حسین از جانب چپ تو می آیند بنزد من پس حلهٔ سبزی از حلهای بهشت در تو

میپوشانند پس منادی از جانب رب العزة مرا ندا میکند که یا محمد نیکو برادر هست برادر

تو علی بن ابی طالب و بسند معتبر صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست

که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرگاه از برای من چیزی

از خداوند عالم طلب نمائید وسیله را برای من بطلبید پس از حضرت سوال کردند که یا حضرت

وسیله چه چیز است و حضرت فرمود که وسیله درجه منست در بهشت و آن هزار پایه دارد

و از هر پایه تا پایه دیگر هزار ساله راهست و پایها یکی از جواهر است و یکی از زبرجد است

و یکی از یاقوت است و یکی از مروارید و یکی از طلا و یکی از نقره و بسیار طول میکشد پایها

بیان کردن پس بیاورند در روز قیامت با درجه پیغمبران نصب کنند و آن در میان سایر

پیغمبران از بابت ماه باشد در میان ستارگان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند و

خوشا حال آن بنده که این درجه او باشد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق

بشنوند که این درجه محمد است پس بیایم من جامه و تاج از نور بر سر داشته باشم و علی [illegible] پیش

من و علم لوای حمد من در دست داشته باشد پس بیایم تا بر آن درجه بالا روم و من در بالا باشم و

صلوات الله علیه یک پایه بعد از من بایستد پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند که خوشا

حال این دو بنده چه بسیار عزیزند در نزد خداوند عالمیان پس ندا در رسد از جانب رب العزة که این

حبیب من محمد و آن یکی ولی و دوست منست علی بن ابی طالب علیه السلام است و خوشحالی کسی

[illegible] او را دوست دارد و وای بر حال کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس آنگاه حضرت

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ مؤمنی نماند که ترا دوست دارد مگر اینکه از

[illegible] آن [illegible] شود و دل او شاد گردد و نماند کسی که دشمن تو باشد یا

حرب کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مکر اینکه روی او سیاه شود و با یملهای او [illegible]
پس در این حال دو مدد بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیکری مالک خازن جهنم پس [illegible]
خازن بهشت بیاید و بکوید اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا رَسُولَ الله و من در جواب کویم که عَلَیْكَ السَّلام [illegible]
ای ملك تو کیستی باین خوشروی و خوش بوی و آن ملك کوید که منم رضوان خازن بهشت و این
کلید های بهشت که جناب عزت برای تو فرستاده است و بکیر یا احمد و من کویم که قبول کردم
از پروردکار خود و او راست حمد براینکه مرا بر همه خلق زیادتی داده و آن ملك کوید که یا احمد
این کرامت را بده به علی بن ابی طالب صَلواةُ الله عَلَیه پس آن ملك رضوان بهشت بر کردد
و ملك دیکر بیاید و کوید اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا احمد و من در جواب کویم علیك السلام ای ملك
تو کیستی باین مُهیب و عَجیب و آن ملك کوید که منم خازن جهنم و این است کلیدهای جهنم
که جناب رب العزت برای تو فرستاده است و بکیر یا احمد و من کویم که قبول کردم از پروردکار
خود و او را حمد میکنم براین کرامت که مرا از همه خلق افضل کرده و آن ملك کوید که یا احمد
این کرامت را بده به علی ابن طالب صَلواةُ الله عَلَیه پس آن ملك خازن جهنم بر کردد پس
یا علی تو متوجه میشوی با کلید های بهشت و کلید های جهنم و می آیی بر کنار جهنم و می ایستی
(کردیده)
در حالتی که شررهای جهنم در پرواز است و فریاد میکند و میخروشد و زبانهاش بلند
و تو یا علی مهار جهنم را بدست میکیری و جهنم کوید که یا علی بکذار که نور تو مرا خاموش کرد
و تو کوی یا علی که ای جهنم قرار بکیر و آنچه کویم بشنو و این شخص را بکیر که دشمن منست و این
شخص را بکذار که دوست منست بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
که والله که جهنم در آن روز اطاعت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را زیاده میکند
از غلامان شما نسبت بشما و در آن روز اکر خواهد جهنم را بجانب راست میفرستد و اکر
خواهد بجانب چپ میفرستد و جهنم اطاعت و فرمان برداری آنحضرت زیاده از جمیع خلق
خواهد کرد و آنچه او را فرماید جهنم قبول کند و اطاعت کند یا اَبَاذَر [illegible]

شَرُّ النّاسِ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عالِمٌ لا يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ وَمَنْ طَلَبَ عِلْماً لِيَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النّا

سِ اِلَيْهِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ يا اَبا ذَرٍّ مَنِ ابْتَغَى الْعِلْمَ لِيَخْدَعَ بِهِ النّاسَ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ

يا اَبا ذَرٍّ اِذا سُئِلْتَ عَنْ عِلْمٍ لا تَعْلَمُهُ فَقُلْ لا اَعْلَمُهُ تَنْجُ مِنْ تَبِعَتِهِ وَلا تُفْتِ النّاسَ

بِما لا عِلْمَ لَكَ بِهِ تَنْجُ مِنْ عَذابِ اللهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يا اَبا ذَرٍّ يَطَّلِعُ قَوْمٌ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ

اِلىٰ قَوْمٍ مِنْ اَهْلِ النّارِ فَيَقُولُونَ ما اَدْخَلَكُمُ النّارَ وَقَدْ دَخَلْنَا الْجَنَّةَ بِفَضْلِ تَأْدِيبِكُمْ

وَتَعْلِيمِكُمْ فَيَقُولُونَ اِنّا كُنّا نَأْمُرُ بِالْخَيْرِ وَلا نَفْعَلُهُ ای ابوذر بدترین مردم و پست

مرتبه ترین مردم در نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمیست که مردم از علم او منتفع شوند

یا خود از علم خود منتفع نشود و کسی که طلب علم کند برای اینکه روی مردم را بسوی

خود بگرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنود ای اباذر کسی که طلب علم کند

برای اینکه مردم را فریب دهد بوی بهشت را نشنود ای اباذر اگر از تو پرسند از علمی

که ندانی بگو که نمیدانم تا نجات یابی از گناه تا آنکه برخلاف واقع چیزی را بیان کنی و فتوی

مده مردم را بچیزی که علم بآن نداشته باشی تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت

ای اباذر مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس اهل

بهشت از اهل جهنم می پرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و ایشان گویند در جواب

که ما مردم را بخوبیها دلالت میکردیم و خود بجا نمی آوردیم و توضیح این فصل مبنی بر چند قاعده است

قاعده اوّل در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن آن و فضل علماست بدانکه علم از اشرف

سعادات و افضل کمالاتست و آیات و اخبار در فضیلت آن بسیار است و قدری

از آن از اصول و فروع دین واجب عینی ست و فضیلت ایشان بر جمیع مخلوقات بعلم است

که اساس و مایه جمیع کمالات دیگر است چنانچه باسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلم منقولست که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی و بدرستیکه خداوند عالمیان دوست

میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند که آیا جایز است کسی

مردم را سؤال نکنند از چیزی که با آن محتاجند و حضرت فرمودند و حضرت امیر
صلوات الله علیه فرمود که یا ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علم است
و عمل کردن بآن بدرستی که طلب علم بر شما لازمتر است از طلب مال زیرا که مال
در میان شما قسمت شده است و ضامن شده است آنرا که از برای شما خداوند عالم
قسمت کرده است و ضامن شده است و البته وفا میکند بگفتهٔ خود پس علم را بنزد
اهلش سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمایید تا بیابید
و حضرت جعفر الصادق علیه السلام فرمود که کسی که علوم دین را یاد نگیرد خدا
عالمیان در روز قیامت نظر رحمت خود را بسوی آن نفرماید و اعمال او را قبول
نکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که چیزی نیست که رد نکند کافر
مگر دو کس عالمی که اطاعت علم خود کند و شنونده علم که هرچه بشنود حفظ
و عمل نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند عالمی که مردم از علم او منتفع
شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معاویه بن عمار منقولست که بحضرت امام
جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که یک شخصی هست که روایت کننده حدیث شماست که در میان
مردم انتشار میدهد و دلهای شیعیان را بآن محکم میسازد و یک عابدی هم هست
که این روایت و علم را ندارد کدام بهتراند حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمودند که
معاویه بن عمار راوی بهتر است که بسیار روایت کننده حدیث ما که دلهای شیعیان ما را بآن
محکم میسازد و او بهتر است از هزار عابد و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقول است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هرکه در راهی رود بطلب علمی خدا
برای او بسوی بهشت راه نمایند و بدرستی که ملائکه بالهای خود را بر زمین فرش میکنند برای
طالب علم از روی خوشنودی و استغفار میکنند برای طلب کنندهٔ علم و هر ملائکه که
در آسمانها ثابت و بجمیع ملائکه که در زمینها است و حق تعالی ماهیان دریا را

[illegible] بحسب [illegible] در شب چهار [illegible]

[illegible] و نفع نگذاشتند بلکه علم میراث ایشانست پس هرکه بعضی از آن گیرد بهرهٔ تمام میگیرد

[illegible] امام حسن عسکری صلواة الله علیه منقولست که بدحال ترین یتیمان شیعه آنهایند

که از امام خود دور مانده اند و دستش باو نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس کسی که

از شیعیان ما که عالم بعلوم ما باشد و آن جاهل بشریعت ما که از ما دور مانده است مانند یتیمی

در حجر او باشد که او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی

و حضرت امام حسن عسکری صلواة الله علیه فرمود که چنین خبر داد مرا پدرم [illegible] پدرانش

که حضرت امیرالمؤمنین صلواة الله علیه و آله فرمود که هرکه از شیعیان ما عالم بشریعت ما

باشد و شیعیان ضعیفان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است برساند

بیاید در روز قیامت تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حلّه

پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند

که ای بندگان خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هرکس که این عالم در دنیا ایشان

را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در این روز بنور او چنگ زند تا او را از حیرت

و ظلمت عرصات به نزهتگاه جنان رساند پس هرکه از او هدایتی یافته باشد

همراه او به بهشت در آید و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که

که از پدرم شنیدم که فرمود که علمای شیعیان ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری

علوم و ارشاد ایشان خلایق را حلّه‌های کرامت بر ایشان می پوشانند حتی اینکه گاه باشد

یکی از ایشان هزار حلّه از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند عالمیان

ندا کند که ای کفیل‌های ایتام آل محمد که تکفل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را برداشتید و رعایت

و هدایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند و آن

[illegible] بقدر آنچه علم از شما اخذ کردند و بر ایشان خلعت بپوشانید

آنهاست زیاده نیست و بکار نمی آید و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام
که لقمان به پسرش گفت که عالم را سه علامتست اوّل آنکه خدای خود را بشناسد
آنکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد و دوست میدارد که بعمل آورد سیم آنکه بداند
چه چیز را کراهیت دارد و نمیخواهد تا ترک نماید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر الصادق
صلواة الله علیه منقولست که فرمود که علوم مردم را که بکار ایشان می آید منحصر در چهار
چیز یافتم آنکه خداوندی خود را بشناسی آنکه بدانی چه نعمتها بتو کرامت فرموده
آنکه بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده آنکه بدانی که چه چیز
ترا از دین بیرون می برد و بسند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید منقولست که شخصی
امام جعفر الصادق علیه السلام عرض کرد که من پسری دارم و میخواهد سوال کند از شما
حلال و حرام و از چیزی که فایده برای او ندارد سوال نکند حضرت فرمود که آیا مردم از چیزی
سوال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد در شرایط و آداب علم و عمل
آن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادتست باید که شرایط عبادت را در وی
کمال رعایت نماید تا مثمر کمالات و سعادات گردد و سابقا مذکور شد که عمدهٔ شرایط
قبول عمل اخلاص در نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم تحصیل رضای
حق تعالی باشد و نفس را از اغراض فاسده و نیات دنیا خالی گرداند و پیوسته بجناب اقدس
الهی متوسل باشد و از و طلب توفیق نماید تا علوم حق از جانب فیاض مطلق بر و فایض گردد
و خیالات شیطانی بآن ممزوج نباشد و چون هر چند عمل نفیس تر است شیطان را به تضییع
سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم دشوار تر است از اخلاص در سایر اعمال و اکثر
اوقات مشوب باغراض باطله می باشد زیرا که در سایر عبادات چندان اثری در این نشأه
نمی باشد که بسبب دنیا موجب فخر باشد و علم بحسب دنیا نیز کمالیست و در بعضی امور
ترجیح میدهد و ثمرهٔ آن ظاهر است از این جهت شیطان او وسواس بسیار در این باب میباشد

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که طلب حدیث از برای
منفعت دنیا بکند او را در آخرت بهره و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش خیر آخرت باشد خداوند
مطلبهای دنیا و آخرت او را معمور کرده اند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که
طلب علم کند برای اینکه با علما مباهات و مفاخرت نماید یا برای اینکه با سفیهان و بیخردان مباحثه
و مجادله نماید یا برای اینکه روی مردم را بجانب خود بگرداند پس جای خود را در جهنم داند و دیگر
از شرایط علم آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق ردیه پاک گرداند و ریشه حسد
و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل خود بیرون کند تا نفس او قابل فیضان
حقایق گردد چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند بدانه که بر زمین پاشیده باشند بعضی
از آن بر روی سنگ افتاده و از آن هیچ حاصل بر نمی آید و بعضی از آن بر خاک می افتد اما
در زیرش سنگ هست زود ریشه اش بسر سنگ میرسد و خشک میشود و بعضی از آن دانه در زمین
شوره می افتد و زمینش ناقابل است حاصل نمیدهد و بعضی بر زمینی می افتد که خارها و گیاهها
بی نفع در آن ریشه میکند و ریشه این دانه با ریشه آنها ضم میشود چنانچه باید حاصل نمیدهد
و این است سبب که در مجلسی که هزار کس نشسته باشند هر حکمتی که مذکور میشود و بعضی
دل ایشان از سنگ سخت تر است هیچ تاثیر نمیکند و در بعضی که اندکی دل ایشان از مواعظه
و نصایح و عبادت نرم شده است اندک تاثیری میکند و آنست که ریشه اش بسنگ رسیده
و خشک شده و برطرف میشود و حکمتی که شنیده اند در دل ایشان نمانده و در بعضی که تمام
بیخ علم ریشه اش با گیاهها ممزوج شده است و باز زود از دلش برطرف میشود و جمعی که
سینه از آن موانع پاک و مصفا کرده اند همین کلمه حکمت و موعظه را شنیده اند در دل ایشان
جا میکند و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود و یوماً فیوماً آثار خیرات ایشان بیشتر
میشود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که [illegible] ستی که
[illegible]

کرده‌اند و میگشاید آنرا بوحیها خود بمعنی کار [illegible] آن را حکمتها [illegible] میکند

و تشبیه دیگر کرده‌اند علم و حکمت را بغذاهای مقوی بدن زیرا که بدن [illegible]

موافق قوت می‌یابد و حیواة آن باین غذاهاست و همچنین ارواح بحکم و علوم قوت

می‌یابد و حیواة روح بآنهاست چنانچه حق تعالی در بسیار جای قرآن کافران را

بمردن وصف کرده چنانچه فرموده که اَمْوَاتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ که ترجمه اش

اینست که کافران مرده‌اند نه زندگان و لیکن نمیدانند و از حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه منقولست که راحت دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه و در

اخبار بسیار وارد شده است که علم حیات و زندگی دلهاست و در بدن وقتی که

ماده فاسدی هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض و قوت آن ماده فاسد

میشود چنانچه بیمار را تا ماده مرض باقیست از گوشت و چربیها و شیرینها که باعث

قوت صحیح است منع میکنند و اول علاج آن ماده فاسده میکنند و بعد از آن غذاهای

مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و ارواح را امراض نفسانیه را از نفس زایل

میگردانند و بعد از آن آنرا تقویت بعلم و حکمت میکنند چنانچه می‌بینی که جمعی که

باین امراض مبتلایند علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود و شیطان بآن علم مرتبه

شقاوت را بکمال میرساند و تشبیه دیگر کرده‌اند علم را بنور چراغ و آفتاب که بدیده [illegible] هیچ

اثری از آن ظاهر نمیشود و دیده دیگر در حضور نور دیده از آن منتفع میشوند پس اول

علاج چشم دل را می‌باید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حق تعالی وصف جماعت از اشقیا

فرموده که دیده‌های سر ایشان کور نیست و لیکن دیده‌های دلهای که در سینه‌های ایشانست

کور است و چون سخن باینجا کشید اگر مجملی از احوال قلب و صلاح و فساد آن [illegible]

نور و ظلمت آن و زیادتی نقصان ایمان مذکور شود مناسب [illegible]

بر [illegible] اطلاق میکنند [illegible] باین شکل صنوبری که در [illegible]

[illegible] تعلق بروح حیوانی [illegible]
[illegible] است و از قلب بدماغ منتشر میشود و از آنجا باعضا و جوارح
[illegible] سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن
موقوف بر بدنست و این بدن آلت آنست که باین بدن تعلق دارد و اولا بچیزیکه باعث حیوة
بدنست تعلق دارد و چون تعلقات بدن بکار او می آید پس بروح حیوانی اول تعلق میگیرد و چون
منبع آن قلب است بقلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار
بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس
حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکنند
و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانچه
روح ظاهری و روح بدنی هرچند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت
آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند سرچشمه است که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند
آب در سرچشمه بیشتر بهم رسد نهرها معمورتر میشود و چندین هزار دل صنوبری [illegible]
بجمیع بدن و چندین نهر از دل روحانی میرسد که از آن نهرها حیاتهای معنوی از ایمان
و یقین و معارف بر اعضا بیک نسبت قسمت میشود و این هر سرچشمه از دریاهای فیض
نامتناهی حق تعالی جاری میگردد اما بتوفیق الهی بنده را در کار است که تجسس این نهرها
بکند و [illegible] شبهه های باطل و گناهان فاسده بدنی بکند تا صاف و بی کدورت
جاری گردد و [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که در آدمی پاره
گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه گوشت بد
[illegible] باشد تمامی بدن بیمار و فاسد است و آن گوشت دل آدمیست و بسند معتبر
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن
[illegible] تمام بدن خبیث است و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

حضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمود که از جملهٔ بلاها فاقه و فقر است و از آن
بدتر بیماری بدن است و از آن بدتر بیماری دلست و از جملهٔ نعمتها وسعت [illegible] است
و از آن بهتر صحت بدن است و از آن بهتر پرهیزکاری دلست و از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقولست که دلها بر سه قسم است یک دل سرنگونست که هیچ چیز خیر
در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و دل دیگر آنست که خیر و شر هر دو در آن در می‌آید و
هر یک که قوی تر است بر آن غالب میشود و یک دل دیگر آنست که گشاده است و در آن دل
چراغی از نور الهی هست که پیوسته نور میدهد و تا قیامت نورش برطرف نمیشود و آن دل
مؤمنست و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که منزلت قلب آدمی
منزلهٔ امام است نسبت به این خلق چرا که نمی بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلبند و
از جانب او متحرک شوند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند زبان
زمان آن را قبول میکند و همچنین امام را در عالم چنین می باید اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که دل مؤمن مسیر نحو [illegible] در قبضه قدرت خداست
و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که بنده را چهار چشم می باشد و دو چشم در سر او
که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را بآنها می بیند
پس بنده را که خداوند عالم خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میکند پس امور
غیب را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها می بیند و اگر کسی شقی باشد آن دو چشم
دلش کور می ماند و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که [illegible]
هست روح ایمان در یک گوش خیرات و طاعات را میشنود و در گوش دیگر شیطان
بدیها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شود [illegible]
امام حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که [illegible]
[illegible] که دل مستکبر [illegible]

[illegible] میکنند که چنین بنده [illegible] و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست
که [illegible] حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که ذکر مرا در هیچ وقت فراموش مکن که ترک یاد من
[illegible] سنگینی دلست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آب دیده خشک نمیشود
[illegible] دل و قساوت قلب نمی باشد مگر بسبب بسیاری گناهان ای عزیزان چون فی الجمله
[illegible] قلب و بعضی از احوال آن بهم رسانید بدانکه از آیات و احادیث بسیار ظاهر
میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان می باشد و از بسیاری احادیث ظاهر میشود جزو ایمانست
و هر عضوی از اعضا را حصه و بهره از ایمان هست و اعتقادات ایمان دلست و هر عضوی از اعضا
ایمانش آنست که فرمان بردار الهی بکند در آنچه متعلق بآنست از تکلیف الهی و احادیث
بسیاراست که مؤمن که مرتکب کبیره میشود روح ایمان از او مفارقت مینماید و جمع این آیات
و اخبار بیکی از دو وجه میتوان نمود اول آنکه قایل شویم باین که ایمان در اصطلاح شرع
معانی مختلف میدارد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر میشود آنست که ایمان را اطلاق میکنند
بر اعتقادات حق با ترک کبایر و بعضی از آنهائی که ترک آنها کبیره است مثل نماز و روزه و زکوة
و حج و جهاد و امثال اینها و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات است که با فعل جمیع واجبات
و ترک جمیع محرمات چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود و یک معنی دیگر از ایمان اعتقاد کامله
[illegible] با فعل واجبات و سنتها و ترک محرمات و مکروهات و یک معنی دیگر ایمان [illegible]
[illegible] که همین عقاید ضروریه باشد با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها ظاهرا و اسلام
[illegible] اطلاق میکنند که همین تکلم بدو کلمتین نماید گو منافق باشد و بدل اعتقاد
[illegible] اکثر احادیث معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا
[illegible] که ایمان اقرار بزبانست و معرفت بدلست و عمل کردن باعضا و جوارح است
[illegible] اسلام و ایمان [illegible] مترتب میشود و اسلام همین گفتن کلمتین است که اعتقاد
[illegible]

و نکاح ایشان جایز است اما عذاب ایشان در آخرت ابدیست مثل کفار و سنیان و سایر فرق اهل
اسلام غیر شیعه دوازده امامی داخل این فرقه‌اند و ایمان بمعنی مجموعه اعتقادات حق داشتن
و اظهار آنها کردن و در آخرت این فایده میکند که همیشه در جهنم نباشد و مستحق مغفرت الهی
و شفاعت باشد و اعمالش صحیح باشد و عباداتش باطل نباشد و آنچه از اخبار روایات
دلالت برین میکند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره می‌باشد و مؤمن در جهنم معذب می‌باشد
باین معنی ایت و بعضی احادیث که واقع شده است که بار تکاب کبیره از ایمان بدر میرود و
محمول بر معنی اول است و بعضی دلالت براینمعنی میکند که بارکتاب جمیع گناهان از ایمان
بدر میرود و محمول بر معنی دوم است و آنچه واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن
که در غیر انبیا و اوصیا جمع نمیشود آنها ~~جمیع کمالات~~ محمول بر معنی سیم است و تحقیقش
آنست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات و از آله جمیع
صفات ذمیمه و نقایص اجزای ایمانند اما اجزای شیء مختلف می‌باشد و بعضی از اجزا
باتتفا[illegible] آنها کل منتفی میشود و بعضی نه چنین است مثلاً اعضای آدمی که سر از جمله
اعضائیست که بزوال آن شخص زایل میشود و همچنین قلب و بعضی اعضای رئیسه
و بعضی چنین است که بزوال آن عمده انتفاعات آن بر طرف میشود و بعضی هست که موجب
حسن و کمال شخص است و از فوت آن انتفاع بسیاری فوت نمیشود و همین اجزاء ایمان
مثلاً اعتقادات حق نسبت با ایمان از باب آن اعضائیست که بزوال آنها آن شخص فانی
میشود و همچنین ایمان بزوال آنها مطلقا بر طرف میشود و بعضی فعل فرایض و ترک
کبایر از باب آنست که شخصی را دستش را ببرند یا از زنده است و انسانست اما
انسان ناقصیست و حیواتش بسبب این در معرض زوالست اما بمحض اینها بالمره
نمیشود و همچنین است چشمش را بکنند یا انگشتش را ببرند پس کسی که جمیع فرایض را
[illegible] جمیع کبایر را ... از باب شخصیست که دست و زبان و گوش و چشم

[illegible] را بیجا باشند و زنده باشد وچنین زنده و محکم مرده است ایمان او از بابت
حیات آن شخص است همچنانچه حیات او چندان بکارش نمی آید این ایمانهم چندان
[illegible] و چنانچه حیات همین کسی زود برطرف میشود و اصل ایمان آن شخص هم
باندک چیزی زایل میکردد زیرا که هر یک از این اعمال حصاری اند برای دفع شیاطین
و بلاهای که موجب زوال ایمانست چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی
خایف و ترسانست مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه مینماید پس چون ترک
آنها کرد یا سبک شمرد برو مسلط میشود و آنرا در بلاها و کناهان عظیم می اندازد زیرا
که کسی که این لشکرها و اعوانرا از عبادات و توفیقات الهی لازم عبادتست از خود
دور کرد شیطان زود او را بمهلکه می اندازد و این بعینه از بابت آنست که کسی
دزدی در بروی خویش بکشاید و بخانه در آورد و بکوید که چیزهای سهل را ببر و چیزهای
نفیس را برای ما بگذار و خود تنها فرو خوابد و دزد اول آنچه نفیس تراست می برد و
اینست که ارباب معاصی زود بی ایمان میشوند [illegible] و بنادانی کافر میشوند و
بجهنم میروند و آن مستحبات و صفات حسنه از بابت زینتهای صورت آدمیست
و غذاهای مقویست که باعث قوت می یابد روح ایمانی از آنها [illegible] مثلا قوت
می یابد وحفظ ایمان بیشتر میتواند کرد آنکه کوییم که ایمان همان اصل اعتقادا
ز اعتقاد و ایمانات در تزاید می باشد و باعمال و طاعات کامل میکردد تا بمرتبه یقین
میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی
چند و کواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه یک شخصی در خانه نشسته
باشد طفلی بیاید و بکوید که ماری متوجه است و باینجا نمی آید یک خوفی در نفس
او بخصی حاصل میشود اما چندان اعتبار نمیکند پس اگر بعد از و دیگری بیاید و همین
حرف را بکوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا جمعیکه میکویند از جاهای

بلکه خود را می اندازد و از ترس آتش از معاصی می پرهیزد و در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش
کاملتر میشود شوقش بامور یکه موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده
میگردد پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان بآراستن ظاهر و بآرزوها
... ست میشود ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کند که گواهی
بر حصول در دل بدهند پس بهمان تحقیق که در باب قلب مذکور شد هر صفتی و کمالی
از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود و آثارش از آنها ظاهر میگردد پس
چندانکه علم او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادت و حسن
آنها و بدی گناهان و قبح آنها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود و یقینش
کاملتر میشود و شعبهای که از آن چشمه باعضا و جوارح میرسد بیشتر میشود و چندانکه در اعضا
و جوارح آنها بیشتر صرف میشود چشمه زایدتر میشود و آبش صافتر میشود پس عمل باعث
نمای ... ایمان میگردد و کمال ایمان نیز موجب کمال و ... اعمال میشود چنانکه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند
و حضرت دید که سرش که از بسیاری بیخوابی بزیر می افتد و رنگ رویش زرد شده و بدنش
نحیف شده و چشمهایش در سرش فرو رفته و حضرت از او پرسید که بر چه حال صبح کردهٔ
و چه حال داری ای حارث و حارث در جواب گفت صبح کردم یا رسول الله با یقین حضرت فرمود
که بر هر چیزیکه دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست حارث
گفت یا حضرت حقیقت یقین من اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین داشته و شبها مرا
بیدار داشته و روزها ... گرم و تشنه داشته و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیا
د... کرده و دل من ... دیده و یقین بمرتبه رسیده که گویا می بینم عرش خداوند را که برای

[illegible] نه و مصطر نصب کرده اند [illegible] میبینم ایشانم

وگویا میبینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و بر کرسیها نشسته با یکدیگر

آشنایی میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا میبینم اهل جهنم را که در میان

جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و از جهنم در گوش منست

پس حضرت باصحاب فرمودند که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است

پس حضرت فرمود که ای حارثه این حال که داری محافظت باش پس آن جوان گفت یا رسول الله

دعا کن که خدای تعالی شهادت مرا روزی کرداند و حضرت دعا کردند و بعد از چند روز

الصادق

حضرت او را با جعفر طیار بجهاد فرستاد و در آن جنگ شهید شد و از حضرت امام جعفر

صلوات الله علیه منقولست که علم مقرونست با عمل پس هرکه دانست عمل میکند و هرکه

عمل میکند عالمست و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست فرمود که ای طلب کننده

علم بدرستی که علم را فضایل بسیار هست پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم آن

بیزاری از حسد است و گوش آن فهمیدنست و زبانش راستگوییست و حافظه اش تفحص

کردنست و دلش نیکی است و عقلش دانستن اشیاست و دستش رحمت بر خلایق است

و پایش زیارت کردن علماست و همتش سلامتی مردم است از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاریست

و مستقر و قرارگاهش نجاتست و قاید کشاننده اش عافیت از بدیهاست و مرکبش

وفا بعهد و خدا و خلق است و حربه اش نرمی سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلق ست

و کمانش مدارا کردن با دشمنان و لشکرش صحبت داشتن با علماست و مالش ادبست و

ذخیره اش اجتناب کردن از گناهانست و توشه اش نیکیست و ماوا و محل آرامش مصالحه با خلقست

[illegible] قاعده چهارم در بیان اصناف

السلام

[illegible] و از حضرت امام جعفر صادق علیه

[illegible] بودن